



دو مظهر ظہور الہی

مؤسسہ روحی



کتاب ۴

دو مظهر ظهور الہی

مؤسسہ روحی

کتاب‌های این مجموعه:

عناوین فعلی کتبی که مؤسسه روحی تهیه کرده در زیر آمده است. هدف از این کتاب‌ها آن بوده که به عنوان تسلسل اصلی دروس در تلاشی سیستماتیک برای تقویت قابلیت جوانان و بزرگسالان در خدمت به جوامع خود به کار روند. مؤسسه روحی همچنین در حال تهیه مجموعه‌ای از دوره‌های منشعب از کتاب سوم برای تعلیم معلمان کلاس‌های کودکان و نیز مجموعه دوره‌هایی منشعب از کتاب پنجم برای پرورش مشوقان گروه‌های نوجوانان است. این دو مجموعه نیز در فهرست زیر نشان داده شده‌اند. لازم به ذکر است که با پیشرفت تجربه‌ها در میدان عمل، ممکن است این فهرست دستخوش تغییراتی شود. علاوه بر آن، همچنان که تعدادی از عناصر برنامه درسی که در دست تهیه هستند به مرحله‌ای می‌رسند که می‌توانند در سطح وسیع در دسترس قرار گیرند، عناوین دیگری به این فهرست اضافه خواهد شد.

کتاب ۱	تفکر درباره روح انسان
کتاب ۲	قیام به خدمت
کتاب ۳	تدریس کلاس‌های کودکان، سال اول
	تدریس کلاس‌های کودکان، سال دوم (دوره منشعب)
	تدریس کلاس‌های کودکان، سال سوم (دوره منشعب)
	تدریس کلاس‌های کودکان، سال چهارم (دوره منشعب)
کتاب ۴	دو مظهر ظهور الهی
کتاب ۵	شکوفای ساختن قوای نوجوانان
	انگیزه نخستین: دوره اول منشعب از کتاب ۵
	دایره در حال گسترش: دوره دوم منشعب از کتاب ۵
کتاب ۶	تبلیغ امر الهی
کتاب ۷	همراهی در مسیر خدمت
کتاب ۸	عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله
کتاب ۹	کسب دیدگاهی تاریخی
کتاب ۱۰	ایجاد جوامعی پویا
کتاب ۱۱	اسباب مادی
کتاب ۱۲	خانواده و جامعه
کتاب ۱۳	مشارکت در اقدام اجتماعی
کتاب ۱۴	مشارکت در گفتمان عمومی

Copyright © 2007, 2024 by the Ruhi Foundation, Colombia
All rights reserved. Edition 1.1.1.PE published December 1996
Edition 2.1.1.PE.PV June 2024
ISBN 978-628-96276-0-2

حق چاپ © ۲۰۰۷، ۲۰۲۴، بنیاد روحی، کلمبیا
کلیه حقوق محفوظ است. نسخه PE ۱.۱.۱ منتشر شده در دسامبر ۱۹۹۶
نسخه PE.PV ۲.۱.۱ ژوئن ۲۰۲۴
ISBN ۹۷۸-۶۲۸-۹۶۲۷۶-۰-۲

Originally published in Spanish as *Las Manifestaciones Gemelas*
Copyright © 1987, 1997, 2021 by the Ruhi Foundation, Colombia
ISBN 978-958-53332-2-2

در اصل به زبان اسپانیایی تحت عنوان *Las Manifestaciones Gemelas* منتشر شد.
حق چاپ © ۱۹۸۷، ۱۹۹۷، ۲۰۲۱، توسط بنیاد روحی، کلمبیا
شماره استاندارد بین‌المللی کتاب (ISBN): ۹۷۸-۹۵۸-۵۳۳۳۲-۲-۲

Permission for a limited printing of this book has been granted
by the Ruhi Institute.

اجازه چاپ محدود این کتاب از طرف مؤسسه روحی به واگذار گردیده است.

Ruhi Institute
Cali, Colombia
Email: instituto@ruhi.org
Website: www.ruhi.org

مؤسسه روحی
کالی، کلمبیا
ایمیل: instituto@ruhi.org
وبسایت: www.ruhi.org

فهرست

۷ افکاری برای راهنما
۱ عظمت این یوم
۱۹ حیات حضرت باب
۸۳ حیات حضرت بهاء‌الله

افکاری برای راهنما

زمانی که شرکت‌کنندگان به این مرحله، یعنی چهارمین دوره ارائه شده توسط مؤسسه روحی می‌رسند، قطعاً در مسیر خدمتی که تسلسل اصلی این دوره‌ها به روی آنها گشوده پیش رفته‌اند. آنها صرف نظر از پیشینه‌شان در زمان ورود به کتاب ۱، حال به بینش تقلیب فردی و جمعی که در آثار حضرت بهاء‌الله توصیف شده است متعهدند. به این منظور، شروع به ایجاد عادت مطالعه روزانه بیانات ایشان نموده‌اند و در جلسات دعا و همچنین در لحظات پر آرامش تعمق خود، از دعاها و نصایح نازله از قلم حضرت بهاء‌الله رزق روحانی برمی‌گیرند. آنها یاد گرفته‌اند که با دوستان و آشنایان خود در باره اصول روحانی‌ای که حضرت بهاء‌الله تصریح فرموده‌اند به مکالمه پردازند و طی ملاقات‌های خانگی در دهکده یا محله خود در خصوص اصول اخلاقی که ایشان برای ساختن دنیایی جدید آورده‌اند گفتگو کنند. بعضی از آنها به برگزاری کلاس‌هایی برای تربیت روحانی کودکان می‌پردازند. بنا بر این در این مقطع از مسیر خدمت، آنها آماده و در واقع مشتاق خواهند بود تا به شکلی کامل‌تر با زندگی شخصی‌تی که تعالیمش آنها را این چنین عمیق تحت تأثیر قرار داده آشنا شوند و از شرایط تاریخی زمان پیدایش و رشد تدریجی ظهور ایشان درک عمیق‌تری کسب کنند. هدف از سه واحدی که کتاب ۴ را تشکیل می‌دهند آن است که این فرصت را برای شرکت‌کنندگان فراهم نمایند.

البته زندگی یک مظهر ظهور الهی با زندگی سایر انسان‌ها اساساً متفاوت است و عظمت ایشان را تنها با مطالعه رویدادهای حیات ایشان نمی‌توان درک نمود. در طول سال‌های حیات‌شان در این عالم، قوای خارق‌العاده ایشان در سرتاسر عالم منتشر شده که موجب تغییر عمیقی در واقعیت جمیع مخلوقات گشته و بشر را به سوی مرحله‌ای نوین از پیشرفت سوق می‌دهد. گرچه به ظاهر زندگی ایشان مملو از رنج و سختی به نظر می‌رسد، اما دیده روحانی در هر رویداد نشانه‌هایی از عظمت و اقتدار ایشان مشاهده می‌نماید. به منظور آماده ساختن شرکت‌کنندگان برای مطالعه تاریخ حیات حضرت باب و حضرت بهاء‌الله که به ترتیب در واحدهای دوم و سوم ارائه شده‌اند، واحد اول از شرکت‌کنندگان دعوت می‌کند به تفکر در اهمیت این یوم که در آن زندگی می‌کنیم پردازد، یومی که شاهد ظهور دو مظهر ظهور الهی بوده است.

واحد اول نسبتاً کوتاه است و شامل بیانات بسیاری از آثار بهائی در مورد عظمت این یوم است، به همراه تعدادی تمرین ساده که سبب می‌شوند شرکت‌کنندگان بتوانند نه تنها در باره ماهیت این لحظه از تاریخ که در آن سرانجام وحدت بشر امکان‌پذیر شده تأمل کنند، بلکه در خصوص مسئولیت‌هایی که

دانستن این موضوع برای تک تک ما ایجاد نموده بیندیشند. کسانی که به عنوان راهنمای کتاب ۴ خدمت می‌کنند باید آگاه باشند که در این واحد فرض شده شرکت‌کنندگان درکی اولیه از برخی مفاهیم اساسی امر مبارک دارند که از طریق مطالعه دوره‌های پیشین و مشارکت در حیات جامعه خویش کسب نموده‌اند. این که تمامی کتب دینی گذشته به یوم موعود الهی اشاره کرده‌اند که در آن صلح و عدالت در جهان استقرار خواهد یافت، این که حضرت بهاءالله پرچم صلح عمومی را برافراشته‌اند و از بشریت دعوت فرموده‌اند که یگانگی اساسی خود را درک کنند، این که حضرت بهاءالله چشم جامعه پیروان خود را به هدف استقرار یک نظم نوین جهانی معطوف داشته‌اند، همه این موارد از مفاهیم بنیادین مورد گفتگو در این واحد هستند که عنوان آن «عظمت این یوم» است.

دو واحد بعدی به شرح وقایعی می‌پردازند که امر الهی را از آن شب سرنوشت ساز در سال ۱۸۴۴، هنگامی که حضرت باب رسالت خویش را اعلان فرمودند، تا ساعات اولیه صبحی در حدود پنجاه سال پس از آن، زمانی که حضرت بهاءالله از این دنیای فانی صعود فرمودند، به پیش بردند. این شرح تاریخی به ویژه در واحد سوم که حیات حضرت بهاءالله را نقل می‌کند، با نصوصی از آثار مبارکه که روشنگر برخی مفاهیم روحانی مرتبط با نفس مقدس مظهر ظهور است تکمیل شده است. پس از بسیاری از این نصوص تمریناتی آمده است؛ در مورد برخی دیگر، تنها به تکرار مطالعه و تأمل فردی فرا خوانده می‌شویم. ضمن این که راهنما می‌کوشد اطمینان حاصل نماید که شرکت‌کنندگان طی مطالعه این واحدها، دانشی کامل و سیستماتیک از حیات حضرت باب و حضرت بهاءالله کسب می‌نمایند، آنچه حائز اهمیت اساسی است آن حقایق روحانی عمیقی است که می‌توان از روایات ذکر شده درک نمود.

بنا بر این راهنما به منظور آماده نمودن خود برای همراهی گروه در مسیر واحدهای دوم و سوم باید در خصوص مفاهیم روحانی مطرح شده به دقت بیندیشد. به عنوان مثال یکی از این مفاهیم آن است که هر یک از شمس الهیه نه به انتخاب خویش بلکه به اراده الهی در عالم بشری ظاهر شده‌اند و پروردگار به آنها علم لدنی عطا فرموده است. مفهومی دیگر آن که اولین نفوسی که مقام ایشان را درک نمایند به رشادت و اعمال قهرمانانه فرا خوانده می‌شوند، اعمالی که به وضوح حاکی از قوای تقلیب‌کننده امر ایشان هستند. یکی دیگر از مفاهیم آن است که مظاهر مقدسه می‌پذیرند برای هدایت بشر به سوی حقیقت و شناساندن مشیت و اراده الهی به مخلوقاتش، حیاتی مملو از مشقات را متحمل شوند. مفهوم دیگر چنین است که هیچ قوایی، هر قدر عظیم، نمی‌تواند از نفوذ ایشان بکاهد یا مانع تحقق رسالتی که ایشان عهده‌دارش هستند شود. در همین زمینه، مفهومی مهم که در واحد سوم مورد بررسی قرار می‌گیرد مفهوم بحران و پیروزی است. درک این مفهوم که می‌گوید هر بحرانی در امر الهی منجر به ظهور

حجمی تازه از قوای مکنونه در امر می‌شود برای تمامی نفوسی که مسیر خدمت را مشی می‌نمایند ضروری است، چرا که سبب می‌شود تاریخ امر را ارج نهند و همچنین در رشد مستمر آن در محله‌ها و دهکده‌های خود مشارکت نمایند، فرآیندی که همواره بحران‌ها و پیروزی‌های بسیاری را پشت سر می‌گذارد.

تأمل بر چنین مفاهیمی به شرکت‌کنندگان کمک می‌کند که حرارت محبت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله نسبت به بشریت و همچنین ماهیت متعالی رسالت‌های پیاپی ایشان را از وقایع مرتبط با حیات این دو مظهر ظهور الهی درک نمایند. این تأملات کمک می‌کند تا قلوب آنان به مظهر ظهور الهی نزدیک‌تر شود و با قوت در مسیر خدمت به امر آن حضرت گام بردارند. همچنین سبب افزایش قابلیت آنها در مکالمه با دیگران در باره نفس مقدس حضرت بهاء‌الله و ظهور ایشان می‌شود، قابلیت‌هایی که از زمان مطالعه داستان حیات ایشان در کتاب ۲ در خود پرورانده‌اند، زیرا توانایی روایت نمودن تاریخ حیات حضرت بهاء‌الله و مبشر ایشان به نحوی که در قلب شنونده تأثیر بگذارد بیش از هر چیز وابسته به درک اهمیت روحانی رویدادهایی است که روایت می‌شوند. البته تمرین بسیار نیز لازم است، و راهنما باید اطمینان حاصل کند که شرکت‌کنندگان فرصت‌های بسیاری برای روایت کردن وقایع حیات دو مظهر ظهور برای یکدیگر داشته باشند. برخی از شرکت‌کنندگان ممکن است حتی بتوانند آنچه را می‌آموزند در گفتگوهای شان با دوستان و همسایه‌ها طی ملاقات‌های خانگی شان مطرح نمایند. برای مساعدت آنها در این موقعیت‌ها و مانند آن، جزوه‌ای از تصاویر به همراه شرحی کوتاه از هر کدام ضمیمه هر یک از دو واحد مربوط به تاریخچه حیات این مظاهر ظهور الهی شده است. در صورت نیاز می‌توان از این جزوات کپی گرفت یا آنها را از وب‌سایت عمومی مؤسسه روحی دانلود کرد.

شایان ذکر است که در این واحدها رویدادهای مرتبط با حیات دو مظهر ظهور بر اساس تقویم میلادی ذکر شده‌اند. امروزه بزرگداشت سالگرد پراهمیت‌ترین این وقایع در تاریخ‌های بهائی مربوطه که بر اساس تقویم بدیع است برگزار می‌شود و ممکن است معادل میلادی آنها از سالی به سال دیگر متفاوت باشد. نیازی نیست که راهنما در این خصوص با اعضای گروه گفتگو نماید؛ این موضوع به تدریج که آنها در مراسم بزرگداشت ایام مقدسه در جوامع شان شرکت می‌کنند واضح خواهد شد. در واقع، طی این مناسبت‌ها و نیز دیگر فعالیت‌های جمعی غالباً وقایعی از حیات مظاهر ظهور و روزهای بدایت امر مبارک روایت می‌شوند و همین امر کمک می‌کند که شرکت‌کنندگان نسبت به شرایط تاریخی‌ای که نخستین انگیزه‌ها را به فرایندهای در حال انجام در دهکده یا محله‌شان، فرایندهایی که آنها امروزه به پیش می‌برند، داده بصیرت عمیق‌تری کسب کنند.



عظمت این یوم

هدف

کسب بصیرت روحانی درباره اهمیت این یوم
مبارک و وعودی که برای بشر آورده است

بخش اول

این موهبت شامل حال ما شده است که در دوره‌ای استثنائی از تاریخ بشر زندگی کنیم، دوره‌ای که سرآغازش ظهور دو مظهر الهی بود، یعنی حضرت بهاءالله و مبشر ایشان حضرت باب، که برای تجدید حیات جمیع مخلوقات ظهور فرمودند. به رأی العین می‌توان دید که به چه نحو قوای منبعث از این دو ظهور سبب تحوّل اجتماع می‌شوند، چطور بساط دنیایی فرسوده برچیده می‌شود، و عالمی جدید برپا می‌گردد. حقیقتاً نابودی نظم کهن با رنجی غیرقابل وصف همراه است. ما قطعاً از ویرانی و رنجی این چنین بی‌حد و حصر متأثر و عمیقاً اندوهگین می‌شویم. اما مغلوب و ناامید نمی‌شویم، زیرا دریافته‌ایم که دنیا مستمراً به سوی تمدن باشکوهی که حضرت بهاءالله پیش‌بینی فرموده‌اند پیش می‌رود.

این یوم یوم‌الله است. زندگی کردن در چنین یومی موهبتی است بی‌حد و حصر، و مستلزم پذیرفتن مسؤولیت‌های سنگینی نیز می‌باشد. به منظور ارج نهادن عظمت این موهبت و انجام وظایف مان به طور مؤثر، باید همواره در مورد اهمّیت و عظمت این یوم بیندیشیم و مقصد و هدف الهی برای بشریت را بیش از پیش درک نماییم. هدف این بخش نسبتاً کوتاه، آشنا ساختن شما با بعضی از نصوص برگرفته از آثار بهائی است که به اهمّیت عصری که در آن زندگی می‌کنیم اشاره می‌کنند. پیش از مطالعهٔ این نصوص و تأمل بر معنی آنها، شاید خوب باشد با دیگر اعضای گروه خود در مورد بعضی موقّیّت‌های مهمّی که پروردگار برای بشر امروز اراده فرموده است مشورت کنید. ما می‌دانیم که وحدت جمیع ابناء بشر در گستره‌ای جهان شمول، یکی از اهدافی است که باید در این عصر تحقّق یابد. برخی دیگر اهداف چه هستند؟

بخش دوم

حضرت بهاء الله می فرماید:

«فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصغاء است. هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مُشرق و لائح. باید جمیع آنچه شنیده شد، محو نمود و به عدل و انصاف در آیات و بینات و ظهورات ناظر شد.»^۱

۱. جملات زیر را کامل کنید:

الف. در این روز می توانیم _____ را بشنویم و _____ موعود را مشاهده کنیم.

ب. هم _____ مرتفع است و هم _____ از _____ مُشرق و لائح.

ج. ما موظف هستیم که جمیع _____ را محو نماییم و به _____ و _____ در _____ و _____ ناظر شویم.

۲. کدام یک از موارد زیر، افکاری هستند که افراد را از شناختن حقیقت ظهور حضرت بهاء الله باز می دارند؟

_____ «دیانت پدر و مادرم به اندازه کافی برایم خوب است.»

_____ «نوع بشر نیازمند یک بهار روحانی است.»

_____ «دیانت برای کسانی که به آن احتیاج دارند خوب است.»

_____ «دیانت تنها موجب اختلاف می شود بنابراین باید کنار گذاشته شود.»

_____ «به نظر من، تمامی ادیان کم و بیش شبیه یکدیگرند؛ فرقی نمی کند پیرو کدام دین

باشیم.» «خداوند انسان را به حال رها نموده است.»

_____ «همه چیز از جمله دیانت باید تجدید شود.»

_____ «علم ثابت می‌کند که خدایی وجود ندارد. اگر از قدرت تعقل استفاده کنیم می‌توانیم

تمام مشکلات مان را حل کنیم.»

_____ «نمی‌خواهم متعهد به هیچ دیانتی باشم.»

_____ «من نیازی به اینکه دیانت، روحانی باشد ندارم.»

_____ «هر فردی باید اجازه داشته باشد به روش خودش خدا را بشناسد. چه نیازی به مظهر

ظهور داریم؟»

_____ «ما آثار مقدّسه دین خود را داریم. نیازی به یک مظهر ظهور جدید نیست.»

کدام یک از عبارات زیر نشانه‌هایی حاکی از شکوه و جلال حضرت بهاء‌الله هستند؟ .۳

_____ فصاحت بیان ایشان

_____ قدرت نافذۀ کلام ایشان

_____ تقلیب قلوب کسانی که با آثار ایشان آشنا می‌شوند

_____ تأثیر تعالیم ایشان بر افکار و اعمال انسان‌ها

_____ تأثیر تعالیم ایشان در جهت دادن به سیر تاریخ

_____ متعالی بودن دورنمایی که از آینده بشریت دارند

_____ مشقّات و رنج‌های که تنها به خاطر بشر متحمّل گشتند

_____ اقتدار ایشان با اینکه مورد ظلم و ستم قدرت‌های دنیوی قرار گرفتند

_____ قدرت تعالیم ایشان در متحد ساختن افراد از هر دین و هر پیشینه‌ای

_____ رشد مداوم جامعه پیروان امر ایشان

_____ قدرت عهد و میثاق ایشان در غلبه بر تمامی موانع، و حفظ وحدت امر ایشان

_____ عظمت نظم اداری ایشان

_____ حرکت عالم به سوی بینشی که آن حضرت برای آینده داشتند

بخش سوم

حضرت بهاء الله می فرمایند:

«امروز عظیم است چه که در جمیع کتب به یوم الله معروف. جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده اند و همچنین احزاب مختلفه ارض، و چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند اِلّا مَنْ شاء الله.»^۲

۱. جملات زیر را کامل کنید:

الف. امروز _____ است چه که در جمیع _____ به _____ معروف.

ب. جمیع _____ و _____ طالب _____ این _____ بوده اند.

ج. همچنین _____ ارض طالب _____ این _____ بوده اند.

د. چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی _____ کلّ _____ و _____ مشاهده گشتند اِلّا مَنْ _____.

۲. از نصّ فوق به وضوح می توان دریافت که این یوم، یوم تحقّق وعود الهی است. جمیع انبیاء و اصفیاء الهی به روزی بشارت داده اند که صلح و هماهنگی بر کره ارض تأسیس می گردد. حضرت بهاء الله در این نصّ به نفوسی اشاره می فرمایند که با وجود اینکه مشتاقانه منتظر یوم موعود بودند، ولی هنگامی که ایشان فرا رسیدن آن یوم را اعلان نمودند، ایشان را نپذیرفتند. وقتی به کسی فکر می کنیم که حضرت بهاء الله را شناخته است، تصاویر بسیاری به ذهن مان خطور می کند. جاهای خالی زیر را با کلمات مناسب پر کنید: بیداری، ایقان، آگاهی، اطمینان، امید.

- الف. گذر از خواب به _____
ب. گذر از غفلت به _____
ج. گذر از یأس به _____
د. گذر از ظن به _____
ه. گذر از شک به _____

۳. فکر می‌کنید چه چیزی سبب گشایش قلوب برای پذیرفتن ظهور حضرت بهاء‌الله می‌شود؟

بخش چهارم

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

«امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است. باید کلّ به کمال اتّحاد و اتّفاق در ظلّ سدرهٔ عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسّک نمایند به آنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است.»^۳

۱. جملات زیر را کامل کنید:

- الف. امروز روز _____ است.
ب. امروز روز _____ است.
ج. جمیع مردمان عالم باید به _____ و _____ در ظلّ _____ الهی ساکن و مستریح باشند.
د. جمیع مردمان عالم باید تمسّک نمایند به آنچه الیوم سبب _____ و _____ است.

۲. بعضی از «فیوضات» و «فضل» عظیمی که خداوند در این یوم به بشر عطا فرموده چه هستند؟

۳. کلمة «سبب» به چه معناست؟

۴. فهرستی از کارهایی که برای عزّت و ارتفاع بشر می توانید انجام دهید تهیه نمایید. _____

بخش پنجم

حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

«امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مُشرق و سحاب جود مرتفع. باید نفوس پژمرده را به نسائم محبّت و مودّت و میاه مرحمت تازه و خرّم نمود.»^۴

۱. جملات زیر را کامل کنید:

- الف. در این یوم، بحر _____ است.
ب. در این یوم، آفتاب _____ است.
ج. در این یوم، سحاب _____ است.
د. _____ روزی است که باید نفوس پژمرده را به نسائم _____ و _____ میاه _____ و _____ نمود.

۲. کدام یک از موارد زیر پژمردگان را تازه و خرّم می‌نماید؟

- _____ دسترسی یافتن به تعلیم و تربیت
_____ ازدیاد قابلیت مشورت
_____ به دیدهٔ ترحم نگریسته شدن
_____ بهره‌مندی از پیشرفت علم
_____ ترغیب شدن برای حمایت از یکی از احزاب یا جناح‌های سیاسی
_____ خواندن کلمهٔ الله و در میان گذاشتن آن با دیگران
_____ متقاعد شدن به نسبه خریدن چیزهایی که نیاز ندارند
_____ داشتن آگاهی بیشتر دربارهٔ اهمّیت دعا و مناجات
_____ تشویق شدن در مورد کوشش‌های شان
_____ توانمند شدن در تظلم خواهی به اولیای امور با فصاحت و بلاغت از طرق قانونی

- _____ مشارکت در جنبش‌های اعتراضی
- _____ نوشیدن مشروبات الکلی برای فراموش کردن مشکلات خود
- _____ بهره‌مندی از مزایای یک سیستم بهداشت و درمان
- _____ داشتن یک کاباره در نزدیکی محل سکونت خود برای خوش‌گذرانی
- _____ شناختن مظهر ظهور الهی در این روز
- _____ اعتماد به قوه مدد الهی

بخش هشتم

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

«قَدْ اضْطَرَبَ النَّظْمُ مِنْ هَذَا النَّظْمِ الْأَعْظَمِ وَ اخْتَلَفَ التَّرْتِيبُ بِهَذَا الْبَدِيعِ الَّذِي مَا شَهِدَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ شِبْهَهُ.»

اغْتَمِسُوا فِي بَحْرِ بَيَانِي لَعَلَّ تَطَّلِعُونَ بِمَا فِيهِ مِنْ لُتَالِي الْحِكْمَةِ وَالْأَسْرَارِ. إِيَّاكُمْ أَنْ تَوَقَّفُوا فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَ اِقْتِدَارُهُ.»^۵

مضمون: به راستی که نظم و تعادل کنونی جهان از این نظم اعظم به هم خورد و ترتیب زندگی بشر به واسطه این نظم بدیعی که چشم آفرینش نظیرش را ندید دگرگون گردید.

در دریای بیان من غوطه‌ور شوید تا به آنچه از مرواریدهای حکمت و اسرار در آن است مطلع گردید. مبدا در این امری که به وسیله آن سلطنت و اقتدار خداوند ظاهر شد توقف کنید!

۱. جملات زیر را کامل کنید:

- الف. _____ جهان از این _____ اعظم _____ .
- ب. _____ بشر به واسطه این _____ .

- ج. ما باید در _____ بیانات ایشان _____ تا به آنچه از
مرواریدهای _____ و _____ در آن است _____ . نباید در
این امری که به وسیلهٔ آن سلطنت و اقتدار خداوند ظاهر شد توقّف کنید
د. ما نباید در این امر _____ کنیم.
ه. این امری است که به وسیلهٔ آن _____ و _____ خداوند
_____ شد.

۲. منظور از واژهٔ «نظم» چیست؟

۳. چه چیزی نظم عالم را مضطرب کرده است؟

۴. بعضی علائمی که نشان می‌دهند نظم عالم مضطرب شده چه هستند؟

۵. بعضی علائمی که نشان می‌دهند ترتیب زندگی بشر دگرگون شده چه هستند؟

۶. منظور از «نظم بدیع» که حضرت بهاءالله به آن اشاره می‌فرمایند چیست؟

۷. چگونه خود را در دریای بیان حضرت بهاءالله غوطه‌ور می‌کنیم؟

۸. غوطه‌ور شدن در بحر بیان ایشان چگونه بر افکار ما تأثیر می‌گذارد؟

۹. غوطه‌ور شدن در بحر بیان ایشان چگونه بر اعمال ما تأثیر می‌گذارد؟

۱۰. قوای روحانی لازم برای تلاش در راستای استقرار نظم جهانی حضرت بهاءالله را از کجا دریافت می‌کنیم؟

۱۱. معنی کلمه «توقف» و تردید چیست؟

۱۲. توقف در پذیرفتن حقانیت امر حضرت بهاءالله در کلیت آن چه تأثیری بر قوای روحانی ما می‌گذارد؟

بخش هفتم

حضرت عبدالبهاء به ما چنین می فرمایند:

«ای احبای الهی الیوم یوم اتحاد است و روز روز یگانگی در عالم ایجاد اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَانَتْهُمْ بُنِیَانٌ مَرْصُوصٌ. ملاحظه فرمایید که صَفًّا می فرماید یعنی جمیع مرتبط و متصل به هم و ظهیر یکدیگر. مجاهده در این آیه مبارکه در این کور اعظم به سیف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه به نوایای صادق و مقاصد صالحه و نصائح نافع و اخلاق رحمانیه و افعال مرضیه و صفات ربّانیه و تربیت عمومیه و هدایت نفوس انسانیه و نشر نفحات روحانیه و بیان براهین الهیه و اقامه حجج قاطعه صمدانیه و اعمال خیریه بوده و هست.»^۶

مضمون: به راستی که خداوند دوست دارد کسانی را که در راهش صف در صف مجاهده می کنند چنان که گویی بنیانی استوارند.

۱. جملات زیر را کامل کنید:

الف. حضرت عبدالبهاء به ما می فرمایند که الیوم یوم _____ است و روز روز _____ در _____.

ب. ایشان توضیح می فرمایند که خداوند کسانی _____ کسانی را که در راه امرش _____ می کنند چنان که گویی _____.

ج. حضرت عبدالبهاء توضیح می فرمایند که «صَفًّا» یعنی _____ و _____ به هم و _____ یکدیگر.

د. حضرت عبدالبهاء به ما می فرمایند که مجاهده در خدمت به امرالله در این _____ اعظم به _____ و _____ و _____ و _____.

نست، بلکه به _____ و _____ و _____ و _____
_____ و _____ بوده وهست .

۵. همچین مجاهده در این کور اعظم به _____ و _____ و _____
_____ و _____ و _____
_____ بوده وهست .

۲. امروز روز اتحاد نوع بشر است. برای درک عظمت وظایف پیش روی مان، به اختلافات
بی شماری که سبب جدایی بشر از یکدیگر بوده بیندیشید. فهرستی از تمام اختلافاتی که به
ذهن شما می رسد تهیه کنید.

۳. چه قوه‌ای می‌تواند بر جمیع این اختلافات غلبه نماید؟ _____

۴. ماهیت مجاهده‌ای که به آن مشغولیم چیست؟ _____

۵. کدام یک از موارد زیر از سلاح‌هایی هستند که در این مجاهده به کار می‌روند؟

_____ عصبانیت	_____ نوایای صادق
_____ سخاوت	_____ اخلاق رحمانیه
_____ قوهٔ دعا و مناجات	_____ مقاصد صالحه
_____ افعال مرضیه	_____ آرزوی رهبری
_____ محبت الله	_____ غرور و تکبر
_____ عشق به بشریت	_____ شوق به عدالت
_____ توکل به خدا	_____ خودمحقق‌بینی
_____ نصایح نافع	_____ اسلحه
_____ قوهٔ وحدت	_____ خنجر
_____ پول	_____ قوهٔ کلمهٔ الله
_____ ایمان	_____ از خود راضی بودن
_____ فروتنی	_____ خودبزرگ‌بینی

۶. آیا صحیح است به منظور برقراری عدالت، به دنبال تسلط بر دیگران باشیم؟ _____

۷. کدام یک از موارد زیر نشان‌دهندهٔ افعالی هستند که در مجاهدهٔ روحانی برای اتحاد بشر انجام می‌دهیم؟

_____ ترویج تعلیم و تربیت

_____ مجبور کردن دیگران به انجام آنچه ما می‌خواهیم

_____ تبلیغ امرالله

- _____ اعلان امر
- _____ تقسیم شدن در جناح‌های مختلف بر اساس منافع خودمان
- _____ مبارزه برای منافع گروهی که به آن تعلق داریم
- _____ انجام اعمال خیریه
- _____ ارائهٔ براهین قاطعه در خصوص حقانیت ظهور حضرت بهاءالله
- _____ غوطه‌ور شدن در بحر بیان آن حضرت
- _____ ظلم و ستم به ضعفا و مظلومان
- _____ دعا و مناجات مشتاقانه
- _____ تاراج مال مردم
- _____ ثروت‌اندوزی با سرقت از دیگران

بخش هشتم

آگاهی بیشتر در خصوص عظمت این یوم درهمهٔ ما این اشتیاق را به وجود می‌آورد که قیام کنیم، به خدمت و تبلیغ مشغول شویم و اعمال فداکارانه‌ای به انجام برسانیم. برای آنکه ضرورت اشتغال به خدمت امرالله را هرگز از یاد نبریم، نصّ زیر از یکی از توقیعات حضرت ولی امرالله را به خاطر بسپارید:

«وقت تنگ است درنگ ننمایید. توده‌های مردم مشتاق مائدهٔ حیات‌اند و میدان مهیاست. وعدهٔ وثیق و محکم داده شده. نقشهٔ الهی در حرکت است و تحرّکش با گذر هر روز فزونی می‌گیرد. قوای آسمان و زمین به اسبابی غیبی معاضد اجرای آن. چنین فرصتی بی‌بدیل و نظیر است. بگذارید آنان که در تردیدند برخیزند و بنفسه حقیقت این بیانات را دریابند. سعی و استقامت ضامن فتح و ظفر نهایی و کامل است.»^۷ (ترجمه)

مراجع

۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۵.
۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۵.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۲.
۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۳.
۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۹۳.
۶. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۲۷، صفحه ۲۵۰.
۷. از توقیعی مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۳۹، منتشر شده در این ساعت سرنوشت‌ساز: پیام‌هایی از حضرت ولیّ امرالله خطاب به بهائیان آمریکای شمالی، ۱۹۳۲-۱۹۴۶ [*This Decisive Hour*:]
[*Messages from Shoghi Effendi to the North American Bahá'ís, 1932-1946*]، ص ۲۸ (ترجمه).



حیات حضرت باب

هدف

درک قدرت رسالت کوتاه و پرحادثه حضرت باب
و یادگیری بیان تاریخچه حیات ایشان

بخش اول

دور حضرت باب در سال ۱۸۴۴ میلادی شروع شد و تنها نه سال به طول انجامید. هدف اصلی این دور هموار ساختن راه برای ظهور حضرت بهاءالله بود. اگرچه دوران رسالت حضرت باب مختصر بود، اما قوایی که ظهور ایشان به جهان بخشید چنان شدید بود که تأثیرش تا صدها نسل بعد احساس خواهد شد.

حضرت باب که نام مبارکشان سید علی محمد بود، در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شهر شیراز واقع در جنوب کشور ایران که به سرزمین پارس نیز معروف است متولد شدند. اکثر مردم ایران پیرو شاخه‌ای از دین اسلام هستند که منتظر ظهور موعودی الهی به نام قائم است. لقب «قائم» یعنی «کسی که قیام می‌نماید».

حضرت باب از خاندانی برجسته بودند که اصل و نسب‌شان به حضرت محمد، یعنی پیامبر اسلام، می‌رسید. پدر حضرت باب زمانی که ایشان طفلی کوچک بودند صعود کرد و ایشان نزد دایی خود پرورش یافتند. حضرت باب دارای علم لدنی بودند و نیازی به تحصیل در مکتب نداشتند، با این حال به پیروی از خواسته دایی خود در سن بسیار کم به مکتب رفتند. اما خیلی زود معلّم ایشان متوجه قابلیت عظیم حضرت باب شد و فهمید که چیزی برای تعلیم به این طفل خارق‌العاده ندارد. او داستان زیر را از آیامی که حضرت باب به مکتب می‌رفتند نقل کرده است:

«من یک روز به حضرت باب گفتم جمله اول قرآن را ... تلاوت کنند فرمودند من تا معنی این جمله را ندانم تلاوت نمی‌کنم. من این طور وانمود کردم که معنی آن را نمی‌دانم فرمودند من معنی آن را می‌دانم اگر اجازه می‌فرمایید بگویم. آن وقت شروع به بیان فرمودند چه بیان عجیبی بود سراپای مرا حیرت فروگرفت ... هنوز شیرینی گفتار آن حضرت در مخیله من موجود است. چاره‌ای ندیدم جز این که ایشان را نزد جناب خال ببرم و سفارش‌های لازمه را به ایشان بنمایم که در حفظ این امانت جدیت فراوان به خرج دهد. به جناب خال گفتم من خودم را لایق نمی‌دانم که به این طفل درس بدهم. جناب خال تنها بودند کسی آنجا نبود به ایشان گفتم من این طفل را آوردم که به شما بسپارم این طفل مثل سایرین نیست من قوه‌ای در این طفل می‌بینم که جز در حضرت صاحب‌الزمان در سایرین آن قوه نیست لهذا لازم است خیلی توجه کنید بگذارید در منزل بماند زیرا حقیقتاً احتیاج به معلّم ندارد. ولیکن جناب خال به حضرت

باب تأکید کردند که به مکتب برگردند و درس بخوانند و با لهجهٔ ملامت‌آمیزی به حضرت گفتند مگر به شما نصیحت نکردم که مانند سایر اطفال رفتار کنی و به هر چه معلّم می‌گوید گوش بدهی. برای مراعات خاطر خال، حضرت باب به مکتب مراجعت کردند و روح آن حضرت بسیار قوی بود روز به روز آثار علم لدنی و حکمت و دانش خارج از حدود بشری در آن حضرت آشکارتر می‌شد.^۱

بالاخره به حضرت باب اجازه داده شد که مکتب را ترک کنند. سپس حضرت باب با دایی خود در شهر بوشهر واقع در جنوب غرب شیراز مشغول به تجارت شدند. در آن دوران، ازدواج‌شان واقع شد. ایشان و همسرشان پسری به نام احمد داشتند که در نوزادی، یک سال قبل از این که حضرت باب اعلان نمایند که قائم موعود هستند صعود نمود.

در ایام جوانی، چنان آثار قدرت و عظمت از حضرت باب ظاهر بود که هیچ کس نمی‌توانست با آن برابری کند. از همان زمان، صفات بی‌نظیری که قرار بود وجه تمایز ایشان در دورهٔ رسالت پرشور و حزن‌انگیزشان شود آشکار بود. حضرت ولیّ امرالله از ایشان به عنوان «مظهر عظمت و قدرت و خضوع و خشوع و مظلومیت و نورانیت الهیه» یاد می‌فرمایند. بخش‌های بعد نمی‌تواند چنانچه شایسته است به توصیف وقایع حیات آن حضرت پردازد. ولی همین شرح مختصر میبایست در قلوب ما بارقه‌ای از آتش عشقی که ایشان در قلوب هزاران هزار نفر در ایران و ورای آن شعله‌ور فرمودند مشتعل سازد.

۱. نام حضرت باب چه بود؟

۲. حضرت باب در کجا و در چه تاریخی متولّد شدند؟

۳. لقب «قائم» به چه معنا است؟

۴. اصل و نسب خاندان مبارک به چه کسی راجع است؟

۵. پس از صعود پدر حضرت باب چه کسی پرورش ایشان را به عهده گرفت؟

۶. مقصود از این مطلب که خداوند به حضرت باب علم لدنی عطا کرده بود چیست؟ _____

۷. معلّم حضرت باب، وقتی متوجّه توان عظیم ایشان شد، چه فکری کرد؟ _____

۸. معنی عبارت «حکمت و دانش خارج از حدود بشری» چیست؟ _____

۹. حضرت باب بعد از ترک مدرسه چه کردند؟ _____

۱۰. حضرت ولی امرالله با چه کلماتی از حضرت باب یاد می‌فرمایند؟ _____

۱۱. به بیان خود داستان ایّام مدرسهٔ حضرت باب را آن‌گونه که معلّم ایشان تعریف نموده بنویسید.

بخش دوم

قبل از این که حضرت باب رسالت خویش را اعلان نمایند، بسیاری نفوس در اکناف عالم در اعماق قلب خویش می دانستند که فجر یوم الله جدیدی در آستانه طلوع بود. یکی از این نفوس جناب سید کاظم، شخص مقدّسی بود که در شهر کربلا در عراق زندگی می کرد. سید کاظم شاگردان بسیاری داشت و حیات خویش را وقف آماده ساختن آنان برای ظهور قائم موعودی که مدّت ها انتظارش را می کشیدند نمود. ایشان مرتباً به شاگردان شان می گفتند که بعد از وفات او ترک خانه و خانمان نمایند و با قلوبی فارغ از امیال دنیوی در جستجوی موعود محبوب از دیار خود خارج شوند.

بعد از صعود سید کاظم، یکی از برجسته ترین شاگردانش به نام ملاحسین به مدّت ۴۰ روز به دعا و تعمّق مشغول گردید و در این مدّت قلبش را برای دریافت الهامات الهی به سوی پروردگار گشوده ساخت. سپس به همراه دو تن از یارانش عراق را ترک کرد و تحقیق و جستجوی خود را آغاز نمود. ابتدا به شهر بوشهر رفت. اما مدّت زیادی آنجا نماند چرا که نیرویی که یارای مقابله با آن نبود او را به شمال، به سمت شیراز، می کشید. وقتی به شهر شیراز نزدیک شد، از دو همراه خود درخواست نمود که به مسجد بروند و تا وقتی که ایشان به آنها ملحق می شود آنجا منتظرش بمانند.

جناب ملاحسین در آن روز چند ساعت قبل از غروب آفتاب، درست بیرون دروازه شهر شیراز، جوانی برومند را ملاقات نمود که به استقبال ایشان آمد و ایشان را به منزلش دعوت کرد تا بعد از این سفر طولانی و سخت، خستگی از تن بزدايد و تجدید قوا کند. جناب ملاحسین عمیقاً تحت تأثیر کلام ملایم و در عین حال قاطع این جوان شگفت‌انگیز قرار گرفت. همراه ایشان روانه شد و به زودی به درب خانه‌ای محقر رسیدند. وارد منزل شدند و به اتاق فوقانی رفتند. میزبان بزرگوار فرمودند ظرف آبی آوردند تا مهمان گرد سفر از دست و روی خود بشوید. سپس به دست خویش، چای آماده فرمودند و به جناب ملاحسین تعارف کردند. بعد از مراسم مهمان‌نوازی، شروع به صحبت فرمودند. جناب ملاحسین شرح آن مکالمه تاریخی را بعداً چنین حکایت نمودند:

«نیم ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من به مکالمه پرداخت و از من سؤال فرمود بعد از جناب سید کاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست. عرض کردم مرحوم سید در اواخر حال سفارش می‌فرمودند که بعد از وفات‌شان هر یک از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف به جستجوی موعود محبوب پردازد اینست که من برای انجام امر استاد بزرگوارم به ایران مسافرت کردم و هنوز هم که هست به جستجوی موعود مشغولم. سؤال فرمودند آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی به‌خصوص معین فرموده‌اند یا نه. عرض کردم آری می‌فرمود حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله است سنّ مبارکش وقتی که ظاهر می‌شود کمتر از ۲۰ و متجاوز از ۳۰ سال نیست دارای علم الهی است قامتش متوسط است از شرب دخان برکنار و از عیوب و نواقص جسمانی منزّه و میرا است. میزبان محترم لمحّه‌ای سکوت فرمود سپس با لحن بسیار متینی فرمودند نگاه کن این علامات را که گفתי در من می‌بینی؟ بعد یکایک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند.»^۲

آن شب، حضرت باب با براهین واضح و قاطع به جناب ملاحسین اثبات فرمودند که قائم موعود می‌باشند و با سرعتی شگفت‌انگیز اولین قسمت تفسیر خود از سوره یوسف را که از سوره‌های مهم کتاب قرآن است نازل فرمودند، و سپس خطاب به جناب ملاحسین فرمودند:

«شما اول کسی هستید که به من مؤمن شده‌اید من باب الله هستم و شما باب الباب. باید ۱۸ نفر به من مؤمن بشوند به این معنی که ایمان آنها نتیجه تفحص و جستجوی خود آنها باشد بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند باید مرا بشناسند و به من مؤمن شوند آن

وقت یکی از آنها را انتخاب می‌کنم که با من در سفر مکه همراهی کند. در مکه امر الهی را به شریف مکه ابلاغ خواهم کرد از آنجا به کوفه خواهم رفت. در مسجد کوفه امر الهی را آشکار خواهم ساخت. شما باید آنچه امشب جریان یافت از همراهان خود و سایر نفوس مکتوم دارید و به هیچ کس چیزی نگویید.»^۳

این ظهور شکوه‌مند روح ملاحسین را مملو از هیجان و سرور و سرشار از خشیت و حیرت نمود. او بعدها چنین اظهار داشت: «قبل از عرفان امر الهی چه قدر ضعیف و ناتوان بودم و چه مقدار خوف و جبن در وجودم سرشته بود... نمی‌توانستم چیزی بنویسم و نمی‌توانستم راه بروم دست و پایم همیشه ارتعاش داشت و می‌لرزید. اما بعد از وصول به عرفان مظهر امر الهی به جای جهل علم و دانش ربّانی و در عوض ضعف قوت و قدرت عجیبی در وجود من پیدا شد به طوری که خود را دارای توانایی و تهور فوق‌العاده می‌دیدم و یقین داشتم که اگر تمام عالم و خلق جهان به مخالفت من قیام نمایند یک‌تنه بر همه غالب خواهم شد. جهان و آنچه در آن هست مانند مشتی خاک در چشم جلوه می‌نمود و صدای جبرئیل را که پنداشتم در من تجسّم یافته می‌شنیدم که به خلق عالم می‌گفت ای اهل عالم بیدار شوید، زیرا صبح روشن دمید. برخیزید و از فیض ظهور و برکت امر الهی برخوردار شوید باب رحمت الهی باز است. ای اهل عالم همه داخل شوید زیرا آن کسی را که منتظر بودید ظاهر شد اینک پیدا و آشکار.»^۴

اظهار امر حضرت باب در شامگاه ۲۳ مه ۱۸۴۴ میلادی واقع گشت. در آن وقت ۲۵ سال از عمر مبارک‌شان می‌گذشت. چندین دهه بعد، در جشن سالگرد بعثت حضرت باب، حضرت عبدالبهاء خطاب به نفوسی که گرد هم آمده بودند چنین فرمودند:

«باری امروز روز بعثت حضرت اعلی است روز مبارکی است مبدأ اشراق است. زیرا ظهور حضرت باب مانند طلوع صبح صادق بود... بشارت از شمس حقیقت دهد لهذا این یوم یوم مبارکی است مبدأ فیض است بدایت طلوع است اول اشراق است حضرت اعلی در چنین روزی مبعوث شد و ندا به ملکوت ابهی نمود و بشارت به ظهور جمال مبارک داد و به جمیع طوائف ایران مقابلی کرد.»^۵

۱. سیّد کاظم به شاگردانش گفت که پس از وفات وی به چه کاری مشغول شوند؟

۲. ملاحسین بعد از وفات سیّد کاظم چه کرد؟

۳. حضرت باب چگونه از ورود ملاحسین به شیراز مطلع شدند؟

۴. حضرت باب بعد از ورود به منزل، از جناب ملاحسین چه سؤالاتی پرسیدند؟

۵. جناب سیّد کاظم چه علاماتی را در خصوص حضرت قائم برای شاگردانش بیان نموده بود؟

۶. فاطمه دختر کیست و از «اولاد حضرت فاطمه» بودن به چه معناست؟

۷. آیا حضرت باب آن ویژگی هایی را که ملاحسین در جستجویش بود دارا بودند؟

۸. لقب «باب» به چه معناست؟

۹. حضرت اعلی چه لقبی به ملاحسین عنایت فرمودند؟

۱۰. معنی این لقب چیست؟

۱۱. قبل از این که حضرت باب امر خود را علناً اظهار فرمایند چه چیز باید واقع می شد؟

۱۲. با کلمات خود اظهارات جناب ملاحسین را در خصوص آن شب به یاد ماندنی که به عرفان قائم موعود نائل آمد بیان نمایید.

۱۳. اظهار امر حضرت باب چه زمان به وقوع پیوست؟

۱۴. حضرت باب هنگام اظهار امر چند سال سن داشتند؟

بخش سوم

بعد از جناب ملاحسین، هفده نفر دیگر به جستجو پرداختند و مستقلانه مقصود قلب خود یعنی حضرت باب را یافتند. هر یک با هدایت خداوند به عرفان حقیقت ظهور جدید نائل آمدند؛ بعضی با الهام یا در عالم رؤیا، برخی در حین دعا و تعدادی دیگر به هنگام توجّه و تعمّق. جمیع این نفوس مقدّسه به جز یک نفر به حضور مبارک در شیراز مشرف شدند. شخصی که به ملاقات حضرت باب مشرف نشد، بانویی شاعره به نام طاهره بود که سرشار از هوش و استعداد بود. او در عالم رؤیا به عرفان حضرت باب نائل گشت، ایشان را به عنوان قائم موعود قبول نمود، و یکی از مروّجان دلیر امر مبارکش شد. هجدهمین نفسی که به صف پیروان ایشان پیوست جوانی ۲۲ ساله معروف به قدّوس بود. جناب قدّوس اگرچه بسیار جوان بودند، ولی شخصیتی مثال زدنی داشتند؛ ایشان شجاعت و ایمانی داشتند که کمتر کسی می توانست با ایشان برابری کند. این مؤمنین اولیه، به همراه جناب ملاحسین، از جانب حضرت باب به هجده «حروف حیّ» موسوم گردیدند.

همین که تعداد حروف حیّ تکمیل گردید، حضرت باب جناب ملاحسین را به حضور خویش فرا خواندند و اوامر زیر را به ایشان فرمودند: «نزدیک است که از هم جدا شویم شما باید دامن همّت برکمر زنید و به تبلیغ امر الله قیام کنید خداوند شما را محافظت خواهد کرد و قرین نصرت و موفقیت خواهد ساخت. اینک در بلاد سیر نمایید و همان طوری که باران زمین را سرسبز می سازد شما نیز مردم را از باران برکات خود که خداوند عنایت فرمود سرسبز سازید ... من هم با جناب قدّوس به حجّ بیت می روم و تو را برای روبرو شدن با دشمن خونخوار می گذاریم مطمئن باش که به موهبت کبری فائز خواهی شد. اکنون به طرف شمال عزیمت فرما و از بلاد اصفهان و کاشان و قم و طهران عبور نما. از خدا بخواه که در طهران به مشاهدهٔ مقرّ سلطنت الهی موفق شوی و در قصر محبوب واقعی ورود نمایی.

در سرزمین طهران سَرّی موجود است و رازی پنهان که اگر ظاهر شود جهان بهشت برین گردد. امیدوارم
تو به فضل و موهبت آن محبوب بزرگوار برسی.»^۶

حضرت باب پس از این که به ملاحسین امر فرمودند که به طهران برود، سایر حروف حیّ را به
حضور خویش فرا خواندند و برای هر یک مأموریتی خاص معین داشتند. حین وداع، به آنها فرمودند
که تمامی آرزوهای دنیوی را کنار بگذارند و در سرتاسر جهان برای اعلان امر مبارکش پراکنده شوند.
ایشان خطاب به آنان فرمودند:

«ای یاران عزیز من، شما در این ایام حامل پیام الهی هستید خداوند شما را برای مخزن
اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمایید. به واسطه صدق گفتار و رفتار خود
نماینده قوت و نورانیت ربّانی گردید. تمام اعضای جسد شما باید بر ارتفاع مقامات شما
شهادت دهند و به طهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردد زیرا این روز همان روز
است که خداوند مجید در قرآن فرموده 'الیوم نختّم علی أفواههم و تُکَلِّمنا أیدیهم و تَشْهَدُ
أرجلهم بما کانوا یعملون' (مضمون: امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهمیم و دست‌های‌شان با
ما سخن می‌گویند و پاهای‌شان بدانچه انجام می‌دادند گواهی می‌دهند) بیانات مبارکه
حضرت مسیح را که به شاگردان خود فرمودند به یاد آورید وقتی که می‌خواستند آنان را برای
تبلیغ به اطراف بفرستند به آنها فرمودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز
کوه بلند افروخته گردد. باید مردم از نورانیت شما مهتدی شوند. باید طهارت ذات و حسن
گفتار شما طوری باشد که مردم دنیا به واسطه مشاهده حسن گفتار و رفتار شما به سوی پدر
آسمانی که منبع فیض جاودانی و سرچشمه فضل ابدی است متوجه گردند. شما که فرزندان
آن پدر روحانی هستید به واسطه اعمال خود باید مظهر صفات الهیه گردید تا مردم نور الهی
را در شما مشاهده کنند شما نمک زمین هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح
خواهد شد. انقطاع شما باید به درجه‌ای باشد که در هر شهری برای تبلیغ امرالله داخل شوید
از مردم آن شهر به هیچ وجه اجر و مزدی توقع نداشته باشید غذا و طعام طلب نکنید و هنگامی
که از آن شهر می‌خواهید خارج شوید گرد کفش‌های خود را هم بتکانید تا چنانچه منقطع و
ظاهر وارد آن شهر شدید همانطور خارج گردید زیرا پدر آسمانی همواره با شماست و شما

را مراقبت می‌فرماید و محافظت می‌نماید اگر شما نسبت به او وفادار باشید یقین بدانید که خزینه‌های عالم را به شما تسلیم می‌کند و مقام شما را از مقام فرمانروایان و پادشاهان بلندتر می‌سازد. ای حروف حی، ای مؤمنین من یقین بدانید که عظمت امروز نسبت به ایام سابق بی‌نهایت بلکه قابل قیاس نیست. شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و به اسرار امرش آگاه شدید کمر همّت محکم کنید و این آیه قرآن را به یاد آرید که درباره‌ی امروز می‌فرماید: 'وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا' (مضمون: و خدای تو با صفوف ملائکه آمد) قلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک کنید و به اخلاق الهی خود را مزین و آراسته نمائید. به واسطه‌ی اعمال نیک به حقانیت کلمه‌ی الله شهادت دهید و این آیه قرآن را همواره در نظر داشته باشید که می‌فرماید 'وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ' مبدا اعمال شما طوری باشد که دیگران بیایند و ملکوت الهی را از شما بگیرند و شما بی‌نصیب بمانید دوران کفایت عبادات کسالت‌آور فتورآمیز منقضی شد امروز روزی است که به واسطه‌ی قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی می‌تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود و مقبول افتد. 'إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ' (مضمون: کلمات نیک به سوی او صعود می‌نماید و عمل خوب آن را بالا می‌برد). شما آن نفوس مستضعفین هستید که در قرآن فرموده: 'وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ' (مضمون: ما می‌خواهیم به کسانی که در زمین ناتوان دیده می‌شوند احسان نماییم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم). خداوند شما را به این مقام عالی دعوت می‌نماید و در صورتی می‌توانید به این درجه‌ی عالی برسید که تمام آمال و مقاصد دنیوی را زیر پا گذاشته و مصداق این آیه شوید که در قرآن می‌فرماید 'عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ' (مضمون: بندگانی شریف و محترم که در قول بر او سبقت نمی‌گیرند و به امر او عمل می‌کنند). شما حروف اولیه هستید که از نقطه‌ی اولی منشعب شده‌اید. شما چشمه‌های آب حیاتید که از منبع ظهور الهی جاری گشته‌اید از خداوند بخواهید که شما را حفظ نماید تا آمال دنیوی و شئون جهان، طهارت و انقطاع شما را تیره و آلوده نکند و حلاوت شما را به مرارت تبدیل ننماید من شما را برای

روز خداوند که می آید تربیت و آماده ساختن و می خواهیم که اعمال شما در مقعد صدق عند ملیک مقتدر قبول افتد. راز و اسرار یوم الله که خواهد آمد امروز مکشوف نیست طفل تازه متولد آن روز مقامش از بالغین این امر ارجمندتر است و جاهل آن ظهور درجه اش از عالم این روز بالاتر. اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم ثابت و قلب بی آرایش راه را برای آمدن روز خدا مهیا و مسطح کنید. به ضعف و عجز خود نظر نکنید به قدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید. مگر خداوند ابراهیم را به نمرود غلبه نبخشید مگر حضرت موسی را بر فرعون و فرعونیان غالب ساخت با این که حضرت موسی جز عصای خود دیگر مساعد و کمکی نداشت. مگر حضرت مسیح را بر یهود غلبه نبخشید با آن که حضرت مسیح علیه السلام در ظاهر بینوا و بی کس بود. مگر قبائل عرب را در مقابل حضرت رسول (ص) خاضع نمود. آن قبائل وحشی در ظلّ تعالیم مقدّسه آن حضرت تربیت شدند و حال شان تغییر کرد و مهذب گشتند بنا بر این به نام خداوند قیام کنید به خدا توکل نمایید و به او توجه کنید و یقین داشته باشید که بالاخره فتح و فیروزی با شما خواهد بود.»^۷

۱. حضرت باب به اولین مؤمنینی که ایشان را به عنوان قائم موعود شناختند، چه لقبی عنایت فرمودند؟

۲. حروف حیّ چند نفر بودند؟

۳. اولین کسی که حضرت باب را شناخت که بود؟

۴. آخرین حرف حیّ که بود؟

۵. حروف حیّ چگونه به معرفت حقیقت ظهور حضرت باب هدایت شدند؟

۶. کدام یک از حروف حیّ به حضور مبارک حضرت باب مشرف نشد؟

۷. همین که تعداد حروف حیّ تکمیل گردید، حضرت باب ملاحسین را به حضور خویش فرا

خواندند و اوامر زیر را به ایشان فرمودند: «نزدیک است که از هم _____ شما

باید _____ و به تبلیغ _____ قیام کنید. خداوند شما

را _____ و _____ خواهد ساخت. اینک در بلاد

_____ و همان طوری که باران زمین را _____ می‌سازد شما نیز مردم را از

_____ خود که _____ عنایت فرمود _____ سازید.»

۸. حضرت باب چه کسی را به همراهی خود در حج بیت الله انتخاب فرمودند؟

۹. حضرت باب به ملاحسین فرمودند که به کجا برود؟

۱۰. حضرت باب برای ملاحسین چه آرزویی فرمودند؟

۱۱. شاید بخواهید حداقل بخشی از خطابهٔ مبارک حضرت باب به حروف حیّ را از بر نمایید.

بخش چهارم

در ماه اکتبر سال ۱۸۴۴ میلادی، حضرت باب به همراه جناب قدّوس عازم زیارت مکه و مدینه شدند. این دو شهر که در عربستان سعودی واقع هستند برای پیروان دین اسلام مقدّس به شمار می‌روند. حضرت باب و همراه‌شان در بوشهر سوار بر کشتی‌ای شدند که از کنار شبه جزیره عربی گذر کرد و پس از حدود دو ماه به نزدیکی مکه رسید. حضرت باب هنگامی که در مکه تشریف داشتند، توفیعی به شریف مکه که پیشوای شهر و محافظ زیارتگاه مقدّس بود مرقوم فرمودند. در آن توفیع، به وضوح رسالت خویش را اعلان فرمودند و شریف را دعوت به قبول امر مبارک فرمودند. اما شریف مکه که به امور خویش سرگرم بود، به پیام الهی پاسخ نداد. سپس حضرت باب به همراه قدّوس از مکه به مدینه، شهری که مرقد مطهر حضرت محمّد در آن واقع است، سفر نمودند. بعد از زیارت آن مدینه مقدّسه، سوار بر قایق به ایران مراجعت نمودند. پس از ورود به بوشهر، حضرت باب به جناب قدّوس فرمودند که رهسپار شیراز شود:

«دوران مصاحبت من و تو به پایان رسیده ساعت جدایی نزدیک است دیگر در این دنیا یکدیگر را ملاقات نخواهیم کرد ... در کوچه و بازار شیراز مصیبت بسیاری به تو خواهد رسید. جسم تو اذیت شدیدی خواهد یافت و لکن در مقابل اقدامات دشمنان غلبه با تو خواهد بود آن قدر عمر خواهی کرد که به حضور حضرت مقصود خواهی رسید در آنجا هر درد و مصیبتی را فراموش خواهی کرد و به جنود غیب مؤید خواهی گشت من هم بعد از تو شهید خواهم شد و در ملکوت جاودانی به هم خواهیم رسید.»^۱

۱. حضرت باب در چه تاریخی عازم زیارت شدند؟

۲. حضرت باب در سفر حج به کدام شهرها تشریف بردند؟

۳. حضرت باب در مکه به جهت چه کسی توفیع عنایت فرمودند؟

۴. چرا مدینه برای مسلمین شهر مقدّسی می‌باشد؟

۵. با کلمات خود در جای خالی زیر بنویسید که حضرت باب پس از رسیدن به بوشهر به جناب قدّوس چه فرمودند.

۶. حضرت باب وعدهٔ دیدار چه کسی را به جناب قدّوس دادند؟

بخش پنجم

جناب قدّوس در شیراز با اشتیاق و عشق شدید شروع به تبلیغ پیام حضرت باب نمود. اما خیلی زود با مخالفت علمای اسلام و حاکم بلد مواجه گردید. حاکم دستور داد که جناب قدّوس و دو تن از همراهان ایشان را دستگیر نمایند. او که مردی ظالم و شریر بود فرمان داد که آنها را در ملأ عام مجازات نمایند. محاسن جناب قدّوس و یاران ایشان را سوزاندند، بینی‌هایشان را سوراخ و مهار کردند و سپس

با این حالت بی‌حرمتی در کوچه و خیابان گردانند. فرمان حاکم این بود که «مردم عبرت بگیرند و بدانند هر که کافر شود سزایش این است.»^۹ پس از تحمل این اهانت‌ها، جناب قدّوس و یارانش از شهر شیراز اخراج شدند و به آنها هشدار داده شد که اگر مبادرت به بازگشت نمایند کشته خواهند شد. بدین سان این قهرمانان دلیر این افتخار را یافتند که اولین نفوسی باشند که در ایران به خاطر امر جدید مورد شکنجه قرار می‌گیرند. حضرت عبدالبهاء به هزاران نفوسی که بعدها در راه محبوب خود، حضرت باب، شکنجه و آزار دیدند چنین اشاره می‌فرماید:

«... در بلايا و مشقّات شدیده افتادند و در مقام امتحان و افتتان نهایت قوّت و ثبات آشکار نمودند. چه بسیار نفوس که شهید گشت چه بسیار نفوس که در حبس شدید افتاد چه بسیار نفوس که عقوبات عظیمه دید. با وجود این با نهایت استقامت و ثبوت جانفشانی نمودند. ابدأً متزلزل نشدند از امتحانات ملال نیاوردند بلکه بر ایمان و ایقان خود صد مقابل افزودند. آن نفوس منتخبین الهی هستند آن نفوس ستارهٔ اوج نامتناهی تقدیس هستند که از افق ابدی درخشنده و تابانند.»^{۱۰}

حاکم پس از حکم مجازاتی چنین ناعادلانه در حق جناب قدّوس و همراهان‌شان، خشم خود را معطوف به حضرت باب نمود. او مأموران‌ش را سوار بر اسب به بوشهر فرستاد و فرمان داد که حضرت باب را دستگیر کنند و با غل و زنجیر به شیراز بیاورند. در همین زمان، حضرت باب سوار بر اسب بوشهر را به قصد شیراز ترک فرموده بودند. مأمورین سواره در صحرای میان این دو شهر حضرت باب را ملاقات نمودند. بعدها رئیس سواران داستان آن ملاقات را چنین حکایت کرده است:

«چون به هم رسیدیم جوان تحت گفت و سلام کرد و از ما پرسید کجا می‌روید؟ من نمی‌خواستم مأموریت خودم را به او بگویم در جواب گفتم حاکم فارس ما را برای کار مهمی به این طرف‌ها فرستاده. آن جوان خندید و فرمود حاکم فارس شما را فرستاده که مرا دستگیر کنید. اینک من حاضرم هر طور مأمور هستید رفتار کنید من خودم نزد شما آمدم و خود را معرفی کردم تا برای یافتن من زحمت نکشید و مشقّت نبینید. من خیلی متعجب و سرگردان شدم چگونه این جوان با این صراحت و استقامت خود را معرفی می‌کند و خویش را گرفتار بلا می‌سازد حیات و سلامتی خود را در خطر می‌اندازد و سعی کردم که آن همه را ندیده و نشنیده انگارم و از او بگذرم وقتی خواستم بروم نزدیک تر آمد و فرمود: قسم به خداوندی که انسان را

خلق کرده و او را بر جمیع موجودات فضیلت داده و قلبش را محلّ تجلّی انوار عرفان و محبّت خویش ساخته که من از اوّل عمر تا کنون جز به راستی لب نگشوده‌ام همیشه خیر دیگران را خواسته‌ام و راحتی خود را فدای خلق خدا کرده‌ام هیچ وقت کسی را اذیت نکرده‌ام و باعث غم و اندوه هیچ کس نشده‌ام. من می‌دانم که شما برای دستگیر کردن من می‌روید نخواستم به زحمت بیفتید و مسئول حاکم بشوید آدم خودم را معرفی کردم اکنون مأموریت خود را انجام دهید! از استماع این بیانات بی اختیار از اسبم پیاده شدم رکاب اسب او را بوسیدم و گفتم ای فرزند پیغمبر ای نور چشم رسول الله قسم به آن کسی که تو را آفریده و این درجه و مقام عالی را به تو داده که عرض مرا بشنوی و تضرّع و زاری مرا بی اثر نگذاری خواهش دارم از همین جا به هر جا که می‌خواهی بروی و در محضر حسین خان تشریف نبری زیرا این شخص مردی ستمکار و پست است می‌ترسم تو را اذیت کند. من نمی‌خواهم که جوانی مثل تو از اولاد پیغمبر گرفتار ستم و خشونت این ظالم شود ... فرمود در مقابل این نجابت و اصالتی که از تو ظاهر شد امیدوارم خداوند تو را مورد رضای خود قرار دهد لکن هیچ وقت از قضای الهی روگردان نیستم خدا پناه من است، ملجأ من است، یار و یاور من است، تا آخرین ساعتی که مقرر شده هیچ کس نمی‌تواند به من اذیت برساند و بر خلاف خواست خدا کاری بکند. وقتی آن ساعت مقرر برسد چقدر خوشحال می‌شوم که جام شهادت را در راه خدا بیاشامم اینک من حاضرم، مرا نزد حسین خان ببر هیچ کس تو را در این کار سرزنش نخواهد کرد. وقتی که اینطور فرمود من هم ناچار امر او را اطاعت کردم و مطابق اراده اش عمل نمودم»^{۱۱}

حضرت باب بی‌درنگ سفر خود را به شیراز ادامه دادند. ایشان آزاد و بدون غل و زنجیر پیشاپیش مأمورین سواره می‌رفتند و آنها با احترام پشت سر ایشان حرکت می‌کردند. وقتی به شیراز رسیدند، حضرت باب را نزد حاکم بردند. او با هیکل مبارک ظالمانه و به نحوی بی‌شرمانه رفتار نمود، و در ملامت ایشان را عتاب و ملامت کرد. سپس آن حضرت را آزاد نمود و به دایمی مبارک‌شان سپرد. هر چند به حضرت باب اجازه داده شد به منزل خود بازگردند، آزادی ایشان محدود بود. تنها اعضای خانواده و تعداد قلیلی از دیگر نفوس اجازه دیدار با آن حضرت را داشتند. اما علی‌رغم کوشش‌های حاکم و علما که می‌خواستند جلوی نفوذ حضرت باب را بگیرند، به سرعت بر تعداد پیروان ایشان افزود می‌شد.

خبر اظهار امر تاریخی حضرت باب آن‌چنان در همه جا انتشار یافت که شاه ایران تصمیم گرفت یکی از مورد اعتمادترین و داناترین عالمان خود را برای تفحص به شیراز بفرستد. این شخص

فاضل که در منزل خود حاکم میهمان بود، سه مرتبه حضرت باب را ملاقات نمود. او مصمم بود که استدلال‌های حضرت باب را رد کند، اما در هر ملاقات، بیش از پیش تحت تأثیر دانایی، فصاحت و حکمت حضرت باب قرار گرفت. وحید، نامی که بعدها آن شخص فاضل به آن مشهور گشت، تا سومین ملاقات، اعتقادی کامل و راسخ به مقام الهی آن سید جوان یافته بود. وحید بعدها بیان داشت که طی ملاقات‌هایش با حضرت باب احساس می‌کرد «چون غبار در زیر اقدام آن حضرت» است. او فوراً گزارشی به بارگاه شاه مرقوم داشت و طبق امر حضرت باب شیراز را ترک گفت. از آن روز به بعد، جناب وحید تمام قوای خود را وقف ترویج امر حضرت باب نمود و عاقبت در راه محبوبش جان فدا نمود.

با ازدیاد محبوبیت و شهرت حضرت باب، بر خشم حاکم نیز افزوده شد. او مجدداً حکم به دستگیری ایشان داد. این بار حاکم قصد حیات مبارک را نمود و در نیمه شب مأموری فرستاد تا حضرت باب را در منزل دایی‌شان دستگیر کند. اما در همان شب طاعون در شیراز پیدا شد و اضطرابی عظیم سرتاسر شهر را فرا گرفت. ظرف چند ساعت، بیش از صد نفر از این مرض هولناک تلف شدند. صدای شیون و زاری و درد در کوچه‌ها شنیده می‌شد، و ساکنین شهر در حالت سردرگمی به این سو و آن سو می‌گریختند. مأمور که نمی‌دانست چه باید بکند، حضرت باب را به منزل خودش آورد. به محض ورود متوجه شد که پسرش به دلیل ابتلا به آن مرض مشرف به هلاکت است، و بسیار پریشان گشت. درمانده و مأیوس، خود را به پای حضرت باب انداخت و التماس کرد حضرت باب او را عفو فرمایند. آن مأمور وقتی که پسرش به طور معجزه‌آسایی شفا یافت، دانست که شیوع این مرض به اراده غالبه الهیه بوده و از حاکم درخواست کرد که حضرت باب را آزاد نماید. حاکم از ترس جان خانواده خودش و دیگران، به این شرط که حضرت باب شیراز را ترک نمایند، درخواست مأمور را قبول کرد.

در پائیز سال ۱۸۴۶ میلادی حضرت باب به شهر اصفهان که در شمال شیراز واقع است عزیمت فرمودند. هنگام خداحافظی با دایی خود، به ایشان فرمودند: «منتظر باش که باز در کوه‌های آذربایجان با یکدیگر ملاقات خواهیم کرد. از آنجا تو را به میدان فدا می‌فرستم تا افسر شهادت بر سرگذاری من هم پس از تو به همراهی یکی از بندگان مخلص و مقرب خدا خواهیم آمد و در جهان ابدی یکدیگر را ملاقات خواهیم نمود.»^{۱۲}

۱. جناب قدّوس وقتی به شیراز رسیدند چه کردند؟

۲. وقتی جناب قدّوس در شیراز شروع به انتشار پیام حضرت باب نمودند، چه کسی با ایشان مخالفت کرد؟

۳. کلمهٔ «علما» به چه معنی است؟

۴. چه کلماتی شخصیت حاکم شیراز را توصیف می‌نماید؟

۵. حاکم دستور داد که جناب قدّوس و دو همراه ایشان را چگونه مجازاتی کنند؟

۶. «کافر شدن» به چه معناست؟

۷. پس از اخراج قدّوس و دو همراه ایشان از شیراز، حاکم به مأمورین خود چه دستوری داد؟

۸. وقتی که مأمورین حضرت باب را دیدند، ایشان چه می‌کردند؟

۹. حضرت باب به رئیس سوارانی که برای دستگیری ایشان فرستاده شده بودند فرمودند:

«شما را _____ که مرا _____ کنید. اینک من _____ هر طور مأمور

هستید _____ . من _____ شما آمدم و _____ را _____ کردم تا برای _____

من _____ نکشید و _____ نینید.» رئیس سواران سعی کرد که آن همه را ندیده و نشنیده

انگارد و وقتی که خواست برود، حضرت باب فرمودند: «... من از اوّل عمر تا کنون جز

_____ لب نگشوده‌ام. همیشه _____ دیگران را خواسته‌ام و _____ خود را _____ خلق

خدا کرده‌ام و هیچ وقت _____ را _____ و باعث _____ و _____ هیچ کس

نشده‌ام. من _____ که شما برای _____ من می‌روید. نخواستم _____

بیفتید و _____ بشوید. آمدم _____ معرفی کردم اکنون _____ خود را انجام دهید.»

۱۰. حضرت باب چگونه خصومت مأمورین را خنثی فرمودند؟

۱۱. حضرت اعلیٰ به چه صورت وارد شیراز شدند؟

۱۲. حاکم علیه حضرت باب دست به چه کارهایی زد؟

۱۳. تأثیر تلاش‌های حاکم و علما برای متوقف کردن نفوذ حضرت باب در ماه‌های بعد از آن چه بود؟

۱۴. وحید کیست؟

۱۵. عکس‌العمل حاکم نسبت به محبوبیت فزایندهٔ حضرت باب چه بود؟

۱۶. چه امری باعث شد که حاکم بالاخره حضرت باب را آزاد نماید و اجازه دهد شیراز را ترک فرمایند؟

۱۷. وقتی که حضرت باب شیراز را ترک فرمودند به کجا تشریف بردند؟

۱۸. حضرت باب در چه تاریخی به این سفر مبادرت فرمودند؟

۱۹. حضرت باب هنگام وداع به دایی خود چه فرمودند؟

۲۰. به گروه‌های دو نفره تقسیم شوید و به نوبت برای هم گروهی خود داستان مواجه شدن مأمورین سواره با حضرت باب در صحرای میان بوشهر و شیراز را بازگو نمایید.

بخش ششم

وقتی حضرت باب به شهر اصفهان نزدیک شدند، به حاکم آن بلد نامه‌ای مرقوم فرمودند و درخواست نمودند مکانی را برای اقامت آن حضرت برگزیند. این حاکم که بسیار خوش‌قلب و منصف بود، چنان تحت تأثیر ادب و سیاق نامهٔ حضرت باب قرار گرفت که دستور داد والامقام‌ترین پیشوای روحانی بلد حضرت باب را در منزل خویش پذیرایی نماید و نهایت گرمی و سخاوت را مجری دارد.

طی اقامت حضرت باب در اصفهان، مردم هر روز دسته‌دسته برای ملاقات آن حضرت و استماع بیانات‌شان می‌آمدند. اما نفوذ فزایندهٔ ایشان خیلی زود حسادت علمای محل را برانگیخت، زیرا می‌ترسیدند موقعیت قدرت و اقتدار خود را که سال‌ها در اختیار داشتند از دست بدهند. لذا به امید القای شک و تردید علیه حضرت باب، شروع به انتشار شایعاتی در مورد ایشان نمودند. وقتی این عمل با شکست مواجه شد، نقشه‌ای طرح نمودند تا ایشان را به قتل برسانند. حاکم که متوجه توطئه‌های علما شد، از حضرت باب دعوت کرد که در منزل خودش بمانند. در آنجا حاکم طی ساعاتی که صرف مکالمه با حضرت باب نمود، به عظمت ظهور ایشان پی برد. یک روز وقتی که به همراه حضرت باب در باغ منزلش نشسته بودند، خطاب به حضرت باب چنین عرض کرد:

«خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده نمی‌دانم به چه راهی آنها را خرج کنم فکر کردم اگر اجازه بفرمایید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم و به اذن و اجازهٔ شما به طهران بروم و محمّد شاه را که نسبت به من خیلی اطمینان دارد به این امر مبارک تبلیغ کنم.»^{۱۳}

حضرت باب به این احساسات مملو از عشق و وفا چنین پاسخ فرمودند:

«نیت خوبی کرده‌ای و چون نیت مؤمن از عملش بهتر است خدا جزای جزیلی به تو برای این نیت مبروره عنایت خواهد کرد لکن از عمر من و تو در این دنیا این قدرها باقی نمانده و نمی‌توانیم نتیجه این اقدامات را که گفתי به چشم خود ببینیم خداوند در پیشرفت امر خود به این وسائل و وسائلی که گفתי اراده فرموده مقصود را انجام دهد نمی‌خواهد این امر را به وسیله حکام و سلاطین مرتفع کند اراده خدا اینست که به واسطه مساکین و بیچارگان و خون شهدا امر خود را مرتفع سازد. مطمئن باش که خدا در آخرت تاج افتخار ابدی بر سرت خواهد گذاشت و برکات بی‌شمار بر تو نازل خواهد کرد سه ماه و نه روز از عمر تو بیشتر باقی نمانده...»^{۱۴}

دقیقاً همان‌طور که حضرت باب پیش‌بینی فرموده بودند درست بعد از سه ماه و نه روز حاکم وفات نمود. چند روز بعد از وفاتش جانشین او پیغامی به شاه در طهران فرستاد و جویای آن شد که با حضرت باب چه کند. شاه دستور داد تا آن حضرت را با ظاهر مبدل به پایتخت بفرستند و نیت داشت که ایشان را زیارت نماید. بنابراین حضرت باب به همراه مأمورین سواره به جانب طهران عزیمت فرمودند.

۱. وقتی حضرت باب به اصفهان نزدیک شدند به چه کسی نامه مرقوم فرمودند؟

۲. چه کلماتی شخصیت حاکم اصفهان را توصیف می‌نماید؟

۳. حاکم چه دستوراتی به والامقام‌ترین پیشوای روحانی بلد داد؟

۴. چه چیز حسادت علمای اصفهان را برانگیخت؟

۵. علما می‌ترسیدند در صورتی که به حضرت باب اجازه داده شود به اعلان امر خود ادامه دهند، چه چیزی را از دست دهند؟

۶. حاکم اصفهان چه اقدامی کرد تا حضرت باب را از توطئه‌هایی که علما علیه ایشان طرح نموده بودند محفوظ دارد؟

۷. حاکم پیشنهاد داد که برای امر حضرت باب چه کاری انجام دهد؟

۸. حضرت باب چه پاسخی به پیشنهاد حاکم عنایت فرمودند؟

۹. حضرت باب ضمن پاسخ به حاکم، چه حقیقت عمیقی را در خصوص پیشرفت امر الهی بیان فرمودند؟

۱۰. شاه چه دستوراتی به جانشین حاکم داد؟

بخش هفتم

در آن زمان، صدر اعظم ایران مردی خودخواه و بی‌کفایت بود. او می‌ترسید که اگر حضرت باب به طهران وارد شود و با شاه ملاقات کنند، مقام و قدرت خویش را از دست خواهد داد. بنابراین، شاه را متقاعد ساخت که اوامرش را تغییر دهد و حضرت باب را به خاک آذربایجان که در شمال غرب کشور قرار دارد بفرستد.

در ماه ژوئن سال ۱۸۴۷ میلادی، وقتی که حضرت باب تحت مراقبت مأمورین به تبریز که مرکز بلاد آذربایجان است رسیدند، به خانه‌ای که برای محبوس نمودن ایشان انتخاب شده بود هدایت شدند. گروهی از سربازان به نگهبانی ورودی منزل گماشته شدند. به جز دو نفر از پیروان ایشان، هیچ کس اجازه نداشت به محضر مبارک مشرف شود. به مردم شهر هشدار داده بودند که هرکس سعی نماید به ملاقات سید باب برود به حبس می‌افتد و تمام اموالش نیز ضبط خواهد شد.

حضرت باب مدّت کوتاهی در تبریز اقامت نمودند و سپس ایشان را به قلعه ماکو واقع در کوه‌های آذربایجان که محلی دور از شهرهای بزرگ است منتقل نمودند. صدر اعظم تصوّر کرده بود با تبعید حضرت باب به این نقطهٔ دور و بد آب و هوای مملکت، تأثیر و نفوذ مبارک تقلیل می‌یابد و امرشان به دست فراموشی سپرده می‌شود. اما نمی‌دانست که سراج دین الهی روشن گشته بود و هیچ دست بشری نمی‌توانست شعلهٔ آن را خاموش نماید. به زودی عظمت و لطف و عنایت حضرت باب احترام و تحسین مأمور قلعه و همین‌طور ساکنین آن منطقه را جلب نمود.

بدین رو به تدریج از شدّت محدودیتهای وارد بر حضرت باب کاسته شد و ابواب قلعه به روی پیروان ایشان گشوده گشت. پیروان فوج فوج از اکناف ایران برای زیارت آن حضرت می‌آمدند. طیّ مسجونیت حضرت باب در سجن ماکو، کتاب بیان فارسی که مهم‌ترین اثر ایشان است نازل گردید. در این کتاب، ایشان احکام دور خود را تشریح نمودند، و آشکارا و مستقیم آمدن ظهوری عظیم‌تر از ظهور

خویش را اعلان فرمودند و به پیروان خویش تأکید شدید نمودند که جستجو نمایند و «من يُظهِرَ اللَّهُ» را بیابند. یکی از مؤمنین اولیه که در آن ایام در ماکو زندگی می‌کرد، نزول بیان فارسی را چنین شرح می‌دهد:

«در حین نزول آیات لحن زیبای حضرت باب در دامنه کوه به گوش می‌رسید و صدای آن بزرگوار منعکس می‌گردید چه نغمه زیبایی بود و چه لحن مؤثر روح افزایی، در اعماق قلب اثر می‌کرد، موجب اهتزاز روح می‌شد، هیجان‌گریبی در وجود انسان تولید می‌نمود.»^{۱۵}

وقتی صدر اعظم فهمید که حضرت باب محبت و حمایت مردم ماکو را جلب نموده‌اند و آئین‌شان در سراسر مملکت در حال انتشار بود، دستور صادر نمود که حضرت باب به قلعه چهریق منتقل شوند. اما در آن محل نیز اهالی شهرهای مجاور و مأمور قلعه مجذوب شخصیت‌گیری حضرت باب شدند. حتی بعضی از علمای سرشناس منطقه آئین جدید را قبول نمودند و ترک مقام و موقعیت خود کردند تا در زمره پیروان حضرتش درآیند.

صدر اعظم همین که از وقایعی که در چهریق واقع می‌گشت مطلع شد، دستور دارد فوراً حضرت باب را به تبریز بفرستند. در آنجا مجلسی متشکل از مراجع مذهبی ترتیب داده شد تا حضرت باب را محاکمه نمایند و راهی مؤثر برای از بین بردن نفوذ ایشان بیابند. این اتفاق حوالی ماه ژوئیه ۱۸۴۸ میلادی افتاد. در آن مجلس، علما و مأمورین دولتی سعی نمودند حضرت باب را تحقیر نمایند، اما عظمت حضرت باب بر آنها غلبه نمود. وقتی از آن حضرت سؤال شد که «شما چه ادعایی دارید؟» ایشان

«سه مرتبه فرمودند من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید و چون اسم او را می‌شنوید از جای خود قیام می‌کنید و مشتاق لقای او هستید و عجل الله فرجه (مضمون: خداوند فرج او را تسریع نماید) بر زبان می‌رانید به راستی می‌گویم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است.»^{۱۶}

چند روز بعد از آن مجلس، حضرت باب را مجدداً به چهریق منتقل نمودند. دشمنان حضرت باب امید داشتند هنگامی که ایشان در تبریز بودند بتوانند ایشان را بر ترک رسالت خویش مجبور نمایند.

ولی بالاخره به این نتیجه رسیدند که تا ایشان در قید حیات هستند، امکان ندارد بتوانند از گسترش نفوذ روزافزون ایشان میان مردم ایران جلوگیری کنند.

۱. چه کلماتی شخصیت صدر اعظم ایران در آن زمان را توصیف می‌نماید؟ _____

۲. چرا صدر اعظم می‌ترسید که شاه با حضرت باب ملاقات کند؟ _____

۳. صدر اعظم برای جلوگیری از ملاقات شاه با حضرت باب چه کرد؟ _____

۴. چرا گروهی از سربازان ورودی منزلی را که حضرت باب در تبریز در آن اقامت فرموده بودند حراست می‌نمودند؟ _____

۵. به مردم شهر چه هشدار داد شده بود؟ _____

۶. حضرت باب پس از اقامت کوتاه در تبریز به کجا منتقل شدند؟ _____

۷. صدر اعظم تصوّر می‌کرد با مسجونیت حضرت باب در ماکو چه اتفاقی برای امراشان خواهد افتاد؟ _____

۸. ایراد افکار صدر اعظم در چه بود؟ _____

۹. چطور ابواب سجن ماکو به روی پیروان حضرت باب گشوده شد؟

۱۰. در دورانی که حضرت باب در قلعهٔ ماکو محبوس بودند، چه کتاب مهمّی را نازل فرمودند؟

۱۱. برخی مضامین مندرج در کتاب بیان فارسی چه هستند؟

۱۲. در کتاب بیان، حضرت باب به پیروان خود تأکید فرمودند به جستجو و یافتن چه کسی پردازند؟

۱۳. وقتی که صدر اعظم مطلع شد امر حضرت باب همچنان در حال انتشار است، چه اقدامی نمود؟

۱۴. انتقال حضرت باب به چهریق چه تأثیری بر امر ایشان داشت؟

۱۵. دشمنان حضرت باب فکر می‌کردند که با آوردن ایشان از چهریق به تبریز به چه موفقیتی نائل خواهند شد؟

۱۶. اولیای امور طبعی محاکمهٔ حضرت باب، چه سؤالاتی از ایشان نمودند؟

۱۷. حضرت باب در پاسخ به سؤالات ایشان چه اظهار داشتند؟

بخش هشتم

حضرت عبدالبهاء با اشاره به حضرت باب چنین می‌فرمایند:

«اما حضرت اعلیٰ روحی له الفدا (مضمون: جانم فدایش باد) در سنّ جوانی یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند ... به نفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصوّر نتوان زیرا ایرانیان به تعصّب دینی مشهور آفاقند این ذات محترم به قوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود. با وجود این که ارکان دولت و عموم ملّت و رؤساء دین کلّ بر محویت و اعدام او قیام نمود منفرداً قیام فرمود و ایران را به حرکت آورد. چه بسیار از علما و رؤسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و به میدان شهادت شتافتند.

و حکومت و ملّت و علمای دین و رؤسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند نتوانستند عاقبت قمرش طالع شد و نجمش بازغ گشت و اساسش متین شد و مطلعش نور مبین گشت. جمّ غفیری را به تربیت الهیه پرورش داد و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را به ظهور شمس بهاء بشارت داد و آنان را مستعدّ ایمان و ایقان کرد.

و ظهور چنین آثار عجیبه و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومیّه و وضع اساس ترقّی و تمهید مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تاجر اعظم دلیست که این شخص مربّی کلّی بوده شخص منصف ابدأ توقّف در تصدیق نمی نماید.»^{۱۷}

شما را تشویق می‌کنیم که بر اساس بیانات مبارکه فوق از حضرت عبدالبهاء و تاریخچه‌ای که تا کنون مطالعه نمودید، نطق کوتاهی در بارهٔ حیات حضرت باب تهیّه و ارائه نمایید.

بخش نهم

در سال ۱۸۵۰ میلادی، صدر اعظم جدید ایران که به اندازهٔ صدراعظم قبلی خونخوار بود، دستور اعدام حضرت باب را صادر نمود. مجدداً حضرت باب را از چهریق به تبریز آوردند و در آنجا در حجره‌ای در جوار محوطهٔ سربازخانه که قرار بود محلّ شهادت ایشان گردد مستقر نمودند.

همچنان که حضرت باب را به طرف حجره هدایت می‌نمودند، جوانی به سختی راه خود را از میان جمعیت باز کرد و خود را به پای مبارک حضرت باب انداخت و از ایشان رجا نمود که: «مرا از خود جدا نفرمایید.» او از حضرت باب استدعا نمود که اجازه دهند هر جا که می‌روند همراه آن حضرت باشد. حضرت باب به او فرمودند: «تو با ما هستی تا فردا چه مقدر شود.»^{۱۸} آن جوان را به همراه دو نفر دیگر از همراهانش فوراً دستگیر نمودند و به همان حجره‌ای که حضرت باب و کاتب ایشان محبوس بودند بردند. این جوان به نام انیس موسوم گردید.

انیس طیّ اولین اقامت کوتاه حضرت باب در تبریز، علیرغم محدودیت‌های شدیدی که در آن زمان بر حضرت باب در خصوص تماس با اهالی شهر تحمیل گردیده بود، از خود آن حضرت دربارهٔ امر جدید آگاهی یافته بود. شعلهٔ محبّهٔ الله با چنان شدتی در قلب انیس شعله‌ور بود که تنها آرزویش فدا کردن خویش در راه امر جدید بود. اما ناپدری انیس که از رفتار پسرش در اضطراب بود حرکات انیس را محدود نمود و او را در منزلش تحت نظارت شدید نگاه داشت. آنجا جناب انیس هفته‌ها را به دعا و تعمّق سپری کرد و از درگاه خدا مسألت نمود که به او اجازه دهد تا بار دیگر به حضور محبوبش مشرف گردد. یک روز، درحالی که غرق دعا بود، رؤیایی بسیار عجیب دید. او حضرت باب را در مقابل خویش زیارت نمود که ایستاده‌اند و او را صدا می‌زنند. انیس خود را بر اقدام مبارک انداخت. حضرت

باب به او فرمودند: «خوشحال باش ساعت موعود نزدیک است در همین شهر تبریز عنقریب در مقابل مردم شهر مرا مصلوب خواهند ساخت و هدف گلوله‌های اعدا خواهم شد. جز تو کسی را در این موهبت با خودم شرکت نخواهم داد مژده باد که تو آن روز با من جام شهادت خواهی نوشید و ان هذا وعد غیر مکذوب.»^{۱۹} از آن پس انیس صبر پیشه ساخت، زیرا می‌دانست روز وصال با محبوبش به زودی فرا خواهد رسید. او بالاخره به آرزوی قلبی خود نائل شده بود.

در آن شب، حضرت باب سرشار از سرور بودند. ایشان در نهایت بهجت با انیس و سه نفر دیگر از پیروان وفادارشان که با ایشان محبوس بودند، سخن گفتند و فرمودند: «شکّی نیست که فردا امر به قتل خواهند نمود اگر از دست شماها باشد بهتر است و گواراتریکی از شماها برخیزد و به حیات من خاتمه دهد.» هیچ یک حتی نمی‌توانستند تصوّر کنند که به چنین حیات گران‌قدری خاتمه دهند، و در حالی که اشک از دیدگان‌شان جاری بود، همگی ساکت ماندند. ناگهان انیس از جای برخاست و گفت آماده است تا به هر نحو که حضرت باب امر فرمایند عمل کند. حضرت باب اظهار فرمودند، «همین جوان که قیام به اجابت اراده من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهیم گردد.»^{۲۰}

سحرگاه روز بعد، یعنی ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ میلادی، حضرت باب به کاتب خویش بیاناتی می‌فرمودند که ناگهان مأموری آمد و مکالمه ایشان را قطع کرد. حضرت باب به آن مأمور فرمودند: «تا من این صحبت‌ها را که با او می‌داشتم تمام نکنم اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند مویی از سر من کم نخواهد شد.»^{۲۱} اما آن مأمور اهمّیت بیان مبارک را درک نکرد، پاسخی نداد و دستور داد که کاتب به دنبالش روانه گردد. سپس حضرت باب را از آن حجره به خانه سه تن از عالی‌رتبه‌ترین روحانیون شهر بردند و آنها بی‌درنگ حکم اعدام آن حضرت را امضا نمودند.

کمی بعدتر در همان صبح، حضرت باب را به محوطه سربازخانه بازگرداندند. انبوهی از مردم، حدود ده هزار نفر، روی پشت‌بام‌ها گرد آمده بودند تا شاهد اعدام حضرت باب باشند. حضرت باب را به دست سام خان سپردند؛ سام خان فرمانده فوج سربازانی بود که دستور داشتند حکم اعدام حضرت باب را اجرا نمایند. اما سام خان بسیار ناراحت و پریشان بود. او می‌ترسید که اعمالش موجب خشم خداوند شود. او خدمت حضرت باب عرض نمود که: «من مسیحی هستم و عداوتی با شما ندارم شما را به خدای لاشریک له قسم می‌دهم که اگر حقّی در نزد شما هست کاری بکنید که من داخل در خون

شما نشوم.» (مضمون بخش عربی: خدایی که شریک ندارد) حضرت باب پاسخ فرمودند: «تو به آنچه مأموری مشغول باش اگر نیت تو خالص است حقّ تو را از این ورطه نجات خواهد داد.»^{۲۲}

سام خان به سربازان خود دستور داد که میخی آهنین بر دیوار بکوبند، دو طناب به آن ببندند و حضرت باب و جناب انیس را از این دو بیاویزند. سپس فوج سربازان در سه صف قرار گرفتند که در هر صف دویست و پنجاه نفر ایستاده بودند. هر سه صف یکی پس از دیگری شلیک کردند. بعد از این که دود به هوا خاسته از هفتصد و پنجاه تفنگ فرو نشست، جمعیت متحیر صحنه‌ای دیدند که به سختی می‌توانستند باور کنند. انیس در حالی که هیچ اثری از جراحت در بدنش نبود مقابل ایشان ایستاده بود و حضرت باب از نظر پنهان شده بودند. گلوله‌ها فقط طناب‌هایی را که حضرت باب و انیس به آنها آویخته شده بودند پاره کرده بود. سراسیمه به دنبال حضرت باب گشتند و عاقبت، ایشان را در حجره‌ای که محبوس بودند جالس یافتند، در حالی که مشغول تکمیل بیانات ناتمام خود با کاتب‌شان بودند. حضرت باب فرمودند: «من صحبت خود را تمام نمودم حال هر چه می‌خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید.»^{۲۳}

سام خان که از دیدن آنچه واقع گشت متحیر شده بود، دیگر اجازه نداد که سربازانش به حضرت باب آسیبی وارد آوردند و به آنها دستور داد محوطه را ترک کنند. فوج دیگری برای به انجام رساندن حکم اعدام احضار شد. بار دیگر حضرت باب و انیس را در محوطه آویختند و سربازان شلیک نمودند. این بار تیرها به هدف خورد. پیکرهای مطهر حضرت باب و جناب انیس کاملاً متلاشی شده بود، اما به صورت آن دو تقریباً هیچ آسیبی وارد نگشته بود. هنگامی که سربازان خود را برای شلیک آماده می‌ساختند، حضرت باب خطاب به انبوه جمعیتی که خیره می‌نگریستند این آخرین کلمات را فرمودند:

«ای مردم گمراه اگر به عرفان من نائل می‌شدید هر آینه به این جوان که مقامش اعظم و اجلّ از اکثر شما است تأسّی می‌جستید و به نهایت اشتیاق خود را در سبیل الهی فدا می‌کردید بلی روزی خواهد رسید که به حقیقت ظهور من پی خواهید برد لکن در آن هنگام دیگر من در بین شما نخواهم بود.»^{۲۴}

۱. حضرت باب در چه شهری شهید شدند؟

۲. چه کسی دستور اعدام حضرت باب را صادر کرد؟ _____

۳. با کلمات خود بازگو کنید که چه شد که آن جوان، یعنی انیس، با حضرت باب شهید شد.

۴. چرا حضرت باب انیس را انتخاب فرمودند تا به همراه حضرت شان تاج شهادت بر سر نهد؟

۵. وقتی در صبح روز اعدام، مأمور مورد نظر مزاحم حضرت باب و کاتب مبارک شد حضرت

باب به او فرمودند که: «تا من این _____ را که با او _____ تمام نکنم اگر

_____ با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند _____ کم نخواهد شد.»

۶. نام فرماندهٔ فوج سربازان که دستور اجرای حکم اعدام حضرت باب را داشت چه بود؟ _____

۷. سام خان از حضرت باب چه درخواستی نمود؟ _____

۸. حضرت باب به سام خان فرمودند چه کار کند؟ _____

۹. چه تعداد سرباز به سوی حضرت باب و همراهشان، جناب انیس، شلیک نمودند؟ _____
۱۰. وقتی دود تفنگ‌ها فرو نشست، جمعیت متحیر چه دیدند؟ _____

۱۱. وقتی حضرت باب را یافتند ایشان مشغول چه کاری بودند؟ _____

۱۲. سرانجام وقتی حضرت باب را یافتند، حضرت‌شان چه فرمودند؟ _____

۱۳. شهادت حضرت باب در چه تاریخی واقع گشت؟ _____

۱۴. حضرت باب در هنگام شهادت‌شان چند سال داشتند؟ _____

۱۵. در جای خالی زیر، آخرین بیانات حضرت باب را که قبل از اعدام به جمعیت ناظر فرمودند بنویسید.

بخش دهم

پیشنهاد می‌شود در نقشهٔ زیر، خط سیر حرکت و تبعیدهای حضرت باب را ترسیم کنید. همچنان که این خط سیر را رسم می‌کنید، سعی نمایید وقایع هر مکان را به خاطر آورید و در اهمیت آن تعمق کنید.



بخش یازدهم

در این واحد، دربارهٔ حیات یکی از دو مظهر ظهور الهی برای این یوم مطالبی آموختیم. حضرت باب در دوران رسالت کوتاه خود، انقلابی روحانی در ایران به وجود آوردند. هزاران هزار نفس پاک پیام حضرت باب را قبول نمودند و خود را برای آمدن آن مظهر ظهور الهی که حضرت باب از ایشان با عنوان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» یاد نمودند آماده می‌کردند. می‌دانید که هرگاه یکی از مظاهر ظهور الهی در عالم ظاهر می‌شود، آنان که سودای قدرت و رهبری دارند علیه او قیام می‌نمایند و می‌کوشند سراج امرش را خاموش سازند. در این مورد نیز نه تنها حضرت باب به دست رهبران جاهل ایران شهید شدند، بلکه هزاران نفر از پیروان آن حضرت نیز به قتل رسیدند. زندگی قهرمانانهٔ این اولین پیروان حضرت باب که شجر ظهور جدید را با خون خویش آبیاری نمودند، موضوع مطالعات شما در سال‌های آینده خواهد بود. همچنان که تاریخ شگفت‌انگیز سال‌های اولیهٔ دور بهائی را فرا می‌گیرید، شخصیت‌هایی چون ملاحسین، قدّوس، طاهره و وحید در سراسر زندگی تان منبعی از الهام و شجاعت برای شما خواهند بود. حال بسیار مفید خواهد بود در بارهٔ یک سؤال بنیادین تعمق کنیم: چگونه ممکن است در فاصله‌ای چنین کوتاه، حیات هزاران هزار نفوس چنان تقلب شود و از میان مردمانی غرق در خرافات و اسیر در دست رهبرانی فاسد، چنین نفوس مقدّسه‌ای به پا خیزند و این گونه اعمال قهرمانانهٔ شگفت‌آور را از خود ظاهر سازند؟ پاسخ این سؤال را تنها می‌توان در وجود مبارک علی محمد، حضرت باب، یافت. بنابراین پیشنهاد می‌شود که برخی بیانات مبارکهٔ حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله را در بارهٔ آن وجود مقدّس مورد مطالعه و تعمق قرار دهید.

حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکهٔ وصایای شان می‌فرمایند:

«اساس عقائد اهل بهاء روحی لهم الفداء (مضمون: جانم فدای شان باد) حضرت ربّ اعلیّ مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم. حضرت جمال ابهی روحی لأحبّائه الثابتین فداء (مضمون: جانم فدای احبّای ثابتینش باد) مظهر کلیهٔ الهیه و مطلع حقیقت مقدّسهٔ ربّانیه و مادون کلّ عباد له و کلّ بأمره يعملون... (مضمون: و مابقی همه بندگان اویند و کلّ به امرش عمل می‌کنند)»^{۲۵}

در کتاب قرن بدیع، نصوص ذیل را از قلم حضرت ولیّ امرالله زیارت می‌کنیم:

«حضرت باب در آثار مبارکه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم به 'جوهر الجواهر' و 'بحر البحور' و 'النقطة الاولى التي تدور حولها ارواح النبين والمرسلين' (مضمون: نقطة اولایی که ارواح انبیا و رسولان حول او می‌گردند) و 'الحمد لله الذي اظهر النقطة و فصل منها علم ماكان و ما يكون' (مضمون: ستایش خدایی را که نقطه را ظاهر فرمود و از آن علم آنچه بود و هست را شرح داد) توصیف گردیده و در رفعت و عظمت شأن حضرتش این کلمه علیا از مخزن قلم اعلی نازل 'قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیا است'. حضرت عبدالبهاء روح الوجود لعنایاته الفدا (مضمون: روح وجود فدای عنایاتش باد) آن وجود مقدّس را 'صبح حقیقت' و 'مبشّر نیر اعظم ابهی' که به ظهور مبارکش 'کور نبوت' اتمام و کور تحقّق و اکمال آغاز گردیده است خوانده‌اند. چنین نفس مقدّسی پیام خویش را اعلام و مأموریت خود را انجام فرمود، به قیام حضرتش ظلمات حالکه که صقع جلیل ایران را احاطه نموده بود منقش گردید و به طلوع شمس حقیقت که انوارش عالم وجود را به تمامه احاطه خواهد نمود بشارت داده شد.»^{۲۶}

حضرت بهاءالله بنفسه می‌فرمایند:

«و در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آنکه ایامی از ظهور قبلم نگذشته حکمتی است مستور و سری است مقنوع و وقتی بود مخصوص و مطلع نشده و نخواهد شد به او نفسی مگر آنکه در کتاب مکنون نظر نماید.»^{۲۷}

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ظهور حضرت باب مانند طلوع فجر است، زیرا که فجر، وعده طلوع آفتاب می‌دهد. فجر ظهور باب وعده طلوع شمس حقیقت داد که جمیع عالم را احاطه نماید.»^{۲۸} (ترجمه)

بخش دوازدهم

حضرت باب در دوران حیات کوتاه خود به عنوان مظهر ظهور الهی بر کره ارض، کتب و الواح بسیاری نازل فرمودند. حال که مطالعه حیات ایشان را به اتمام رسانده‌اید، توصیه می‌شود دو مورد از مناجات‌های آن حضرت را که در زیر می‌آید از بر نمایید.

«هَلْ مِنْ مُفْرَجٍ غَيْرِ اللَّهِ؟ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ! هُوَ اللَّهُ! كُلُّ عِبَادٍ لَهُ، وَكُلُّ بِأَمْرِه قَائِمُونَ.»^{۲۹}

مضمون: آیا گشاینده‌ای جز خداوند وجود دارد؟ بگو پاک و مقدّس است خدا؛ او خداست؛ همه بندگان اویند و همه به امر او قائمند.

«قُلْ اللَّهُ يَكْفِي كُلَّ شَيْءٍ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي عَنْ اللَّهِ رَبِّكَ مِنْ شَيْءٍ لَا فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَلَا مَا بَيْنَهُمَا إِنَّهُ كَانَ عَلَماً كَافِياً قَدِيراً.»^{۳۰}

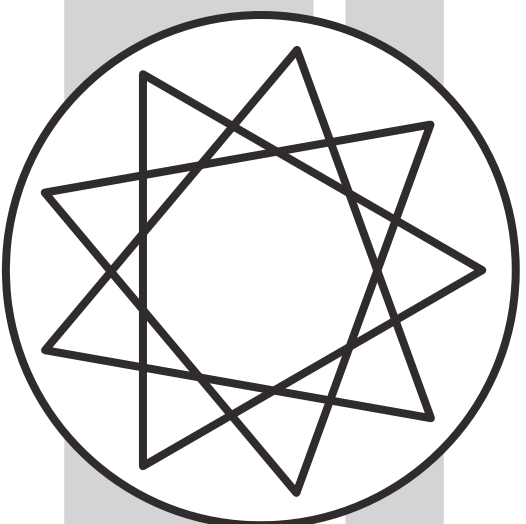
مضمون: بگو خداوند کفایت می‌کند همه چیز را از همه چیز و از خداوند پروردگارت هیچ چیزی نه در آسمان‌ها و نه در زمین و نه هیچ چیزی مابین آن دو کفایت نمی‌کند. به درستی که او بسیار دانا و کافی و قدیر است.

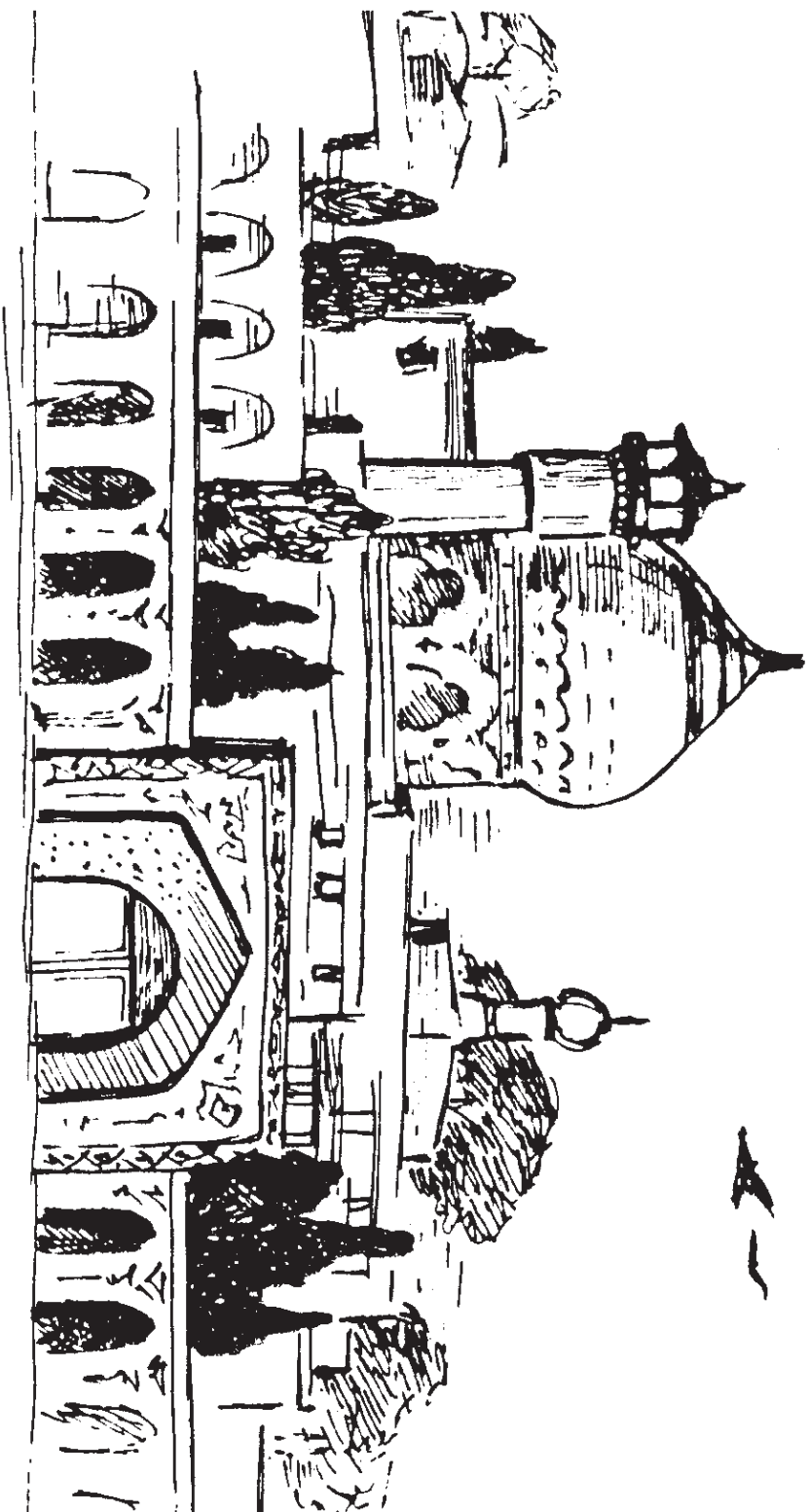
بخش سیزدهم

در واحد سوم کتاب ۲ مساعی خویش را بر یادگیری نحوه گفتگو در خصوص مواضعی چند طی ملاقات‌های خانگی در جامعه خود علی‌الخصوص با نفوسی که به تازگی با امر مبارک آشنا شده‌اند متمرکز نمودید. حال که این واحد را به انتها رسانده‌اید، می‌توانید به فهرست مطالبی که مایلید با آنها در میان بگذارید تاریخ حیات حضرت باب را اضافه کنید. البته میزان ارائه جزئیات در هر موقعیت خاص به عوامل بسیاری بستگی دارد. ولی صرف نظر از مقتضیات هر موقعیت، شایسته است بخواهید شرحی جامع از وقایع اصلی حیات حضرت باب به عنوان مبشر حضرت بهاء الله و منادی عصر جدید با آنها در میان گذارید. ممکن است گاهی مطالبی را که در صفحات بعد آمده است مفید بیاید.

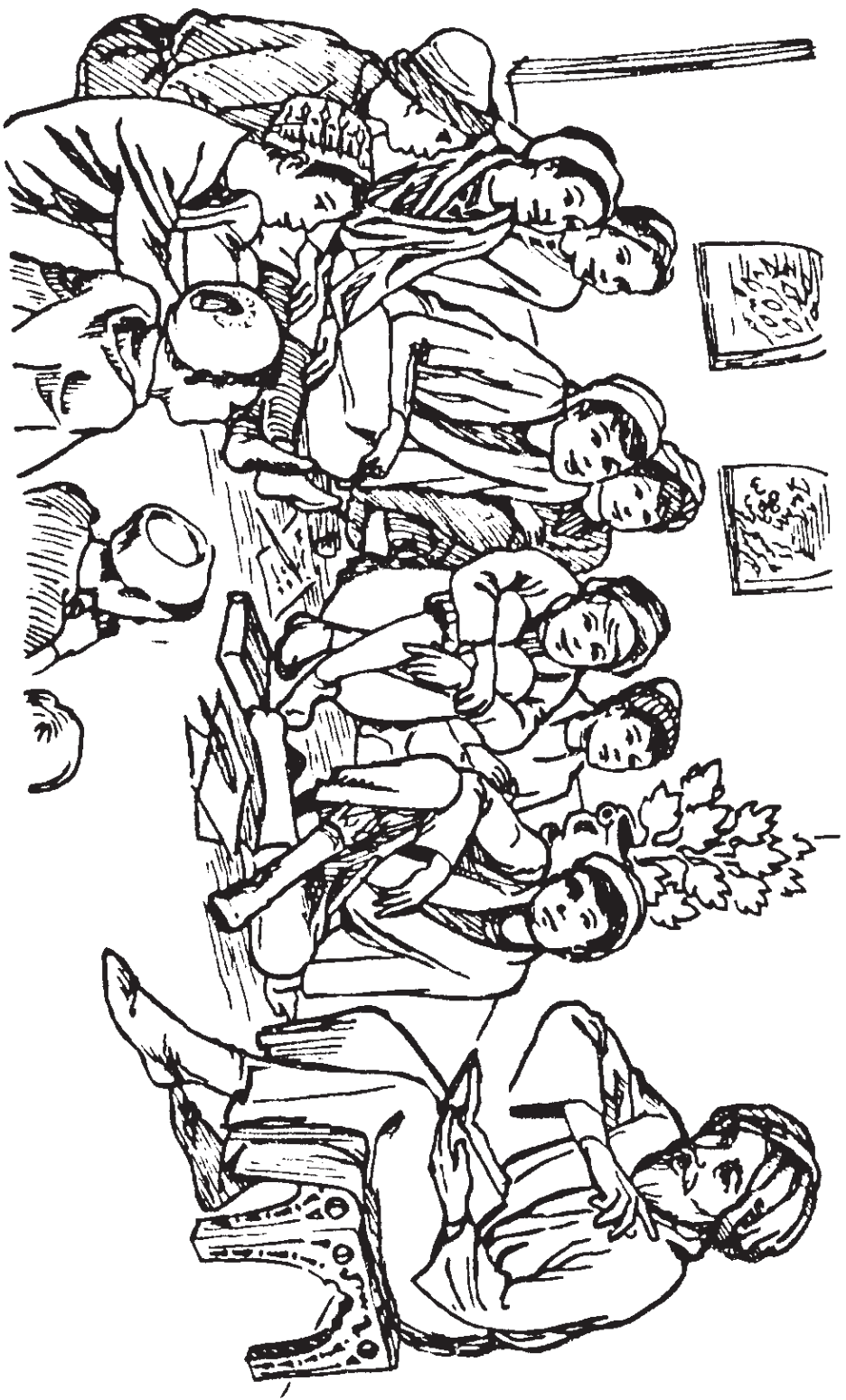
حضرت باب

منادی یوم جدید





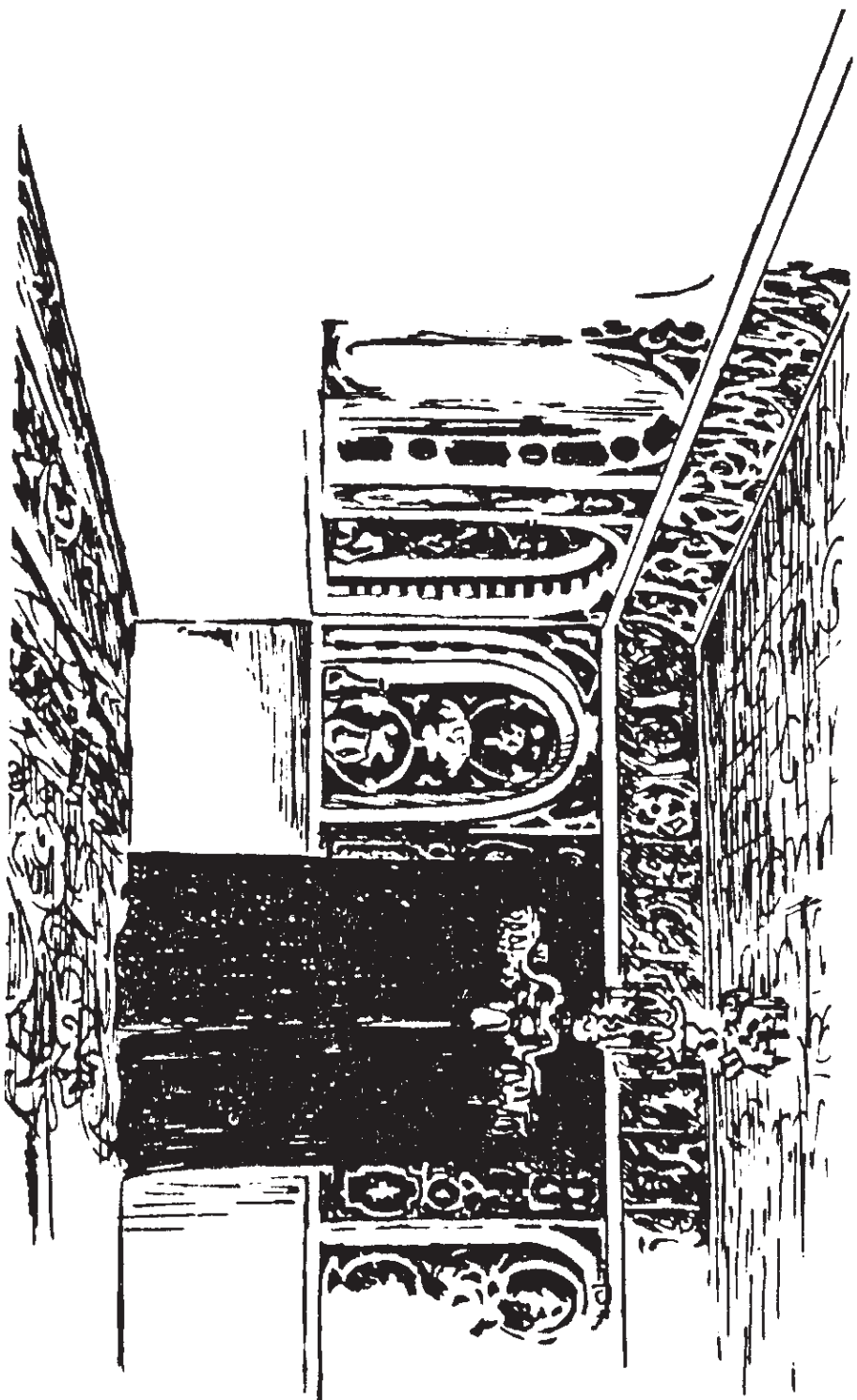
حضرت باب در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ در شیراز شهری در جنوب ایران، به دنیا آمدند. هنوز طفل بودند که پدرشان صعود نمودند. ایشان توسط دایی شان که حضرت باب را در صغر سن به مکتب فرستاد پرورش یافتند.



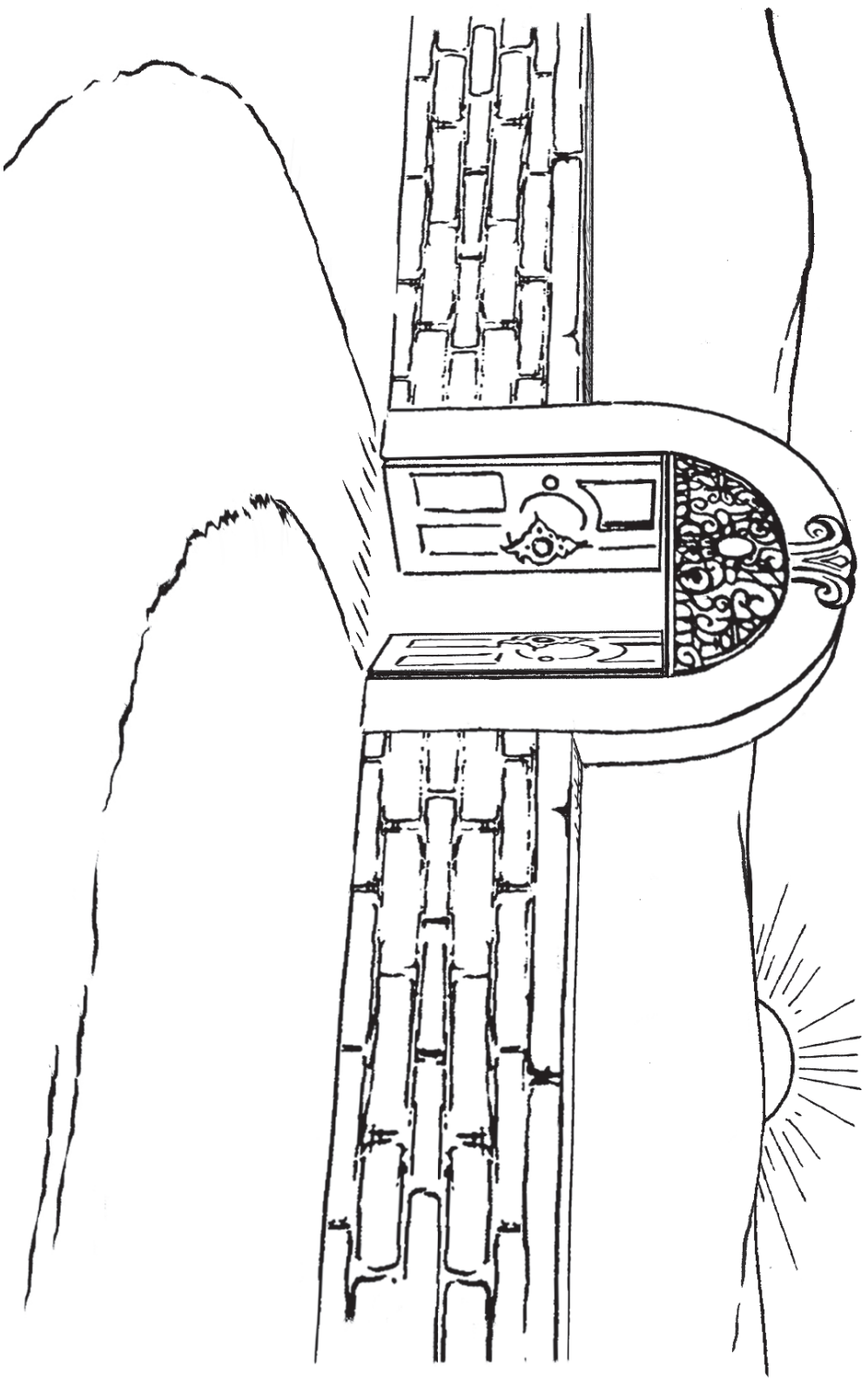
معلم حضرت باب به سرعت به استعداد عظیم آن حضرت واقف گشت و دانست که از عهدۀ تعلیم این طفل فوق العاده برنخراهد آمد. خداوند علم لدنی به حضرت باب عطا فرموده بود.



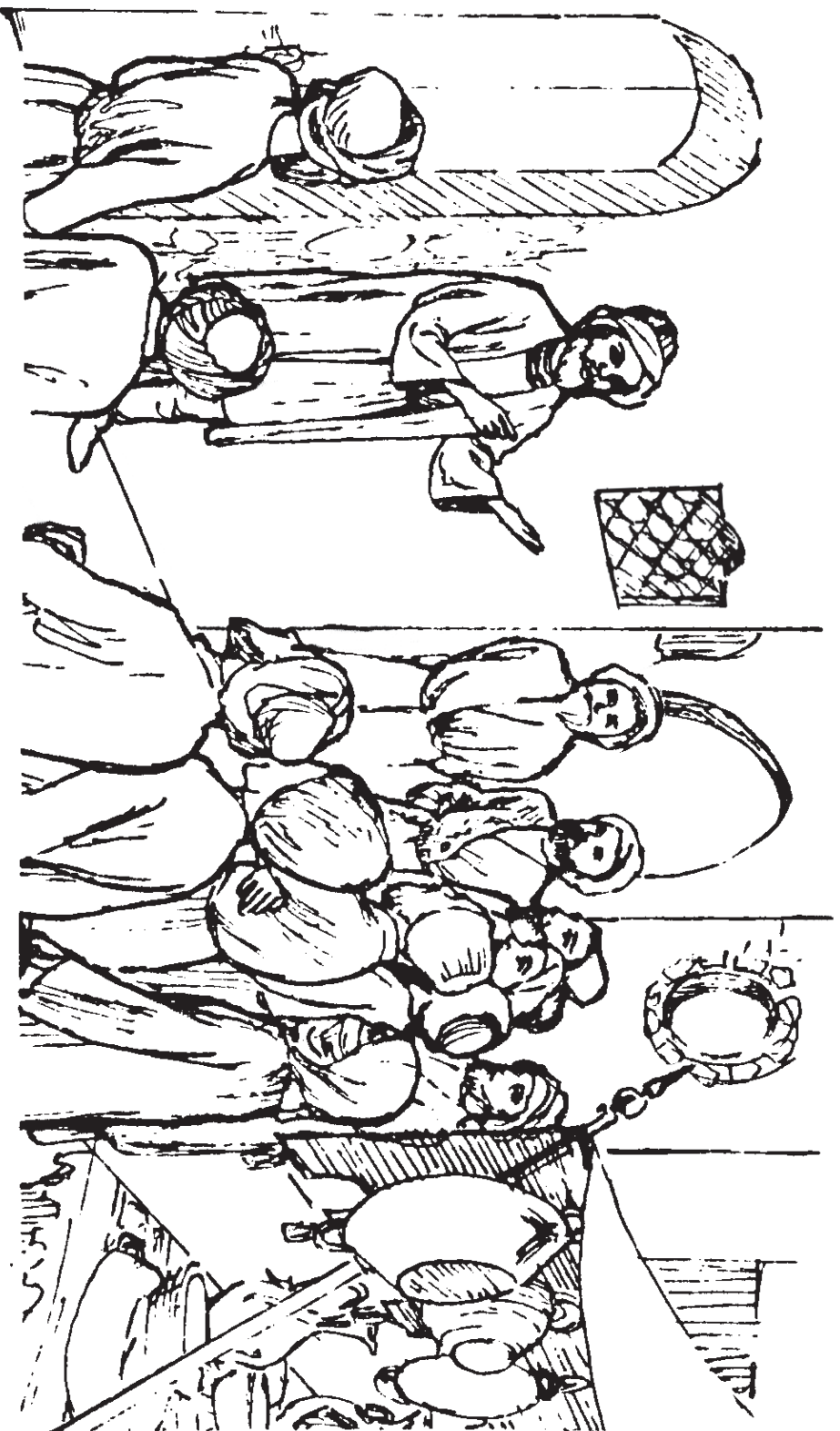
در آن زمان، مردم ایران منتظر آمدن پیامبر الهی جدیدی بودند. آنها دعا می کردند که هر چه زودتر حضرتش ظاهر شود و صلح و عدالت را بر کرهٔ ارض مستقر سازد. بسیاری در جستجوی موعود، خانه و خانمان ترک نمودند.



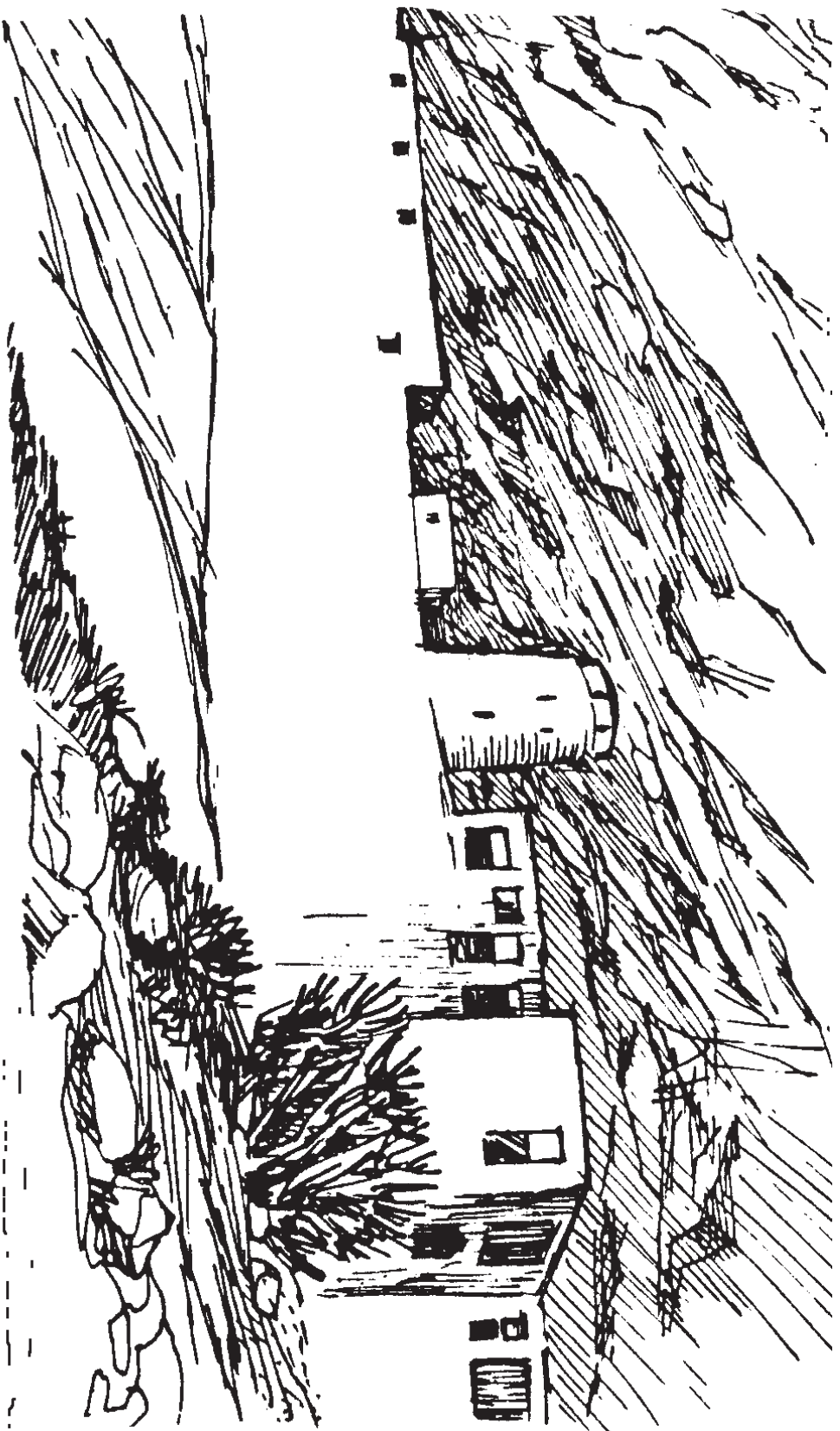
در شب ۲۴ مه سال ۱۸۴۴، جوانی در جستجوی موعود وارد شیراز شد. حضرت باب او را بیرون دروازه شهر ملاقات نمودند و به منزلشان دعوت فرمودند تا ریح سفر طولانی را از خود بزداید. در آنجا، حضرت باب اعلان فرمودند که ایشان همان موعودی هستند که مردم ظهورش را مشتاقانه انتظار می‌کشیدند.



کلمهٔ «باب» به معنی «دروازه» یا «در» است. حضرت باب اعلان فرمودند که به زودی پیامبر الهی دیگری ظاهر خواهد شد که تمامی مردم عالم را در یک خانواده متحد می‌فرماید. حضرت باب همانند دری بودند که بشریت را به آینده‌ای جدید و شکوهمند هدایت فرمودند.



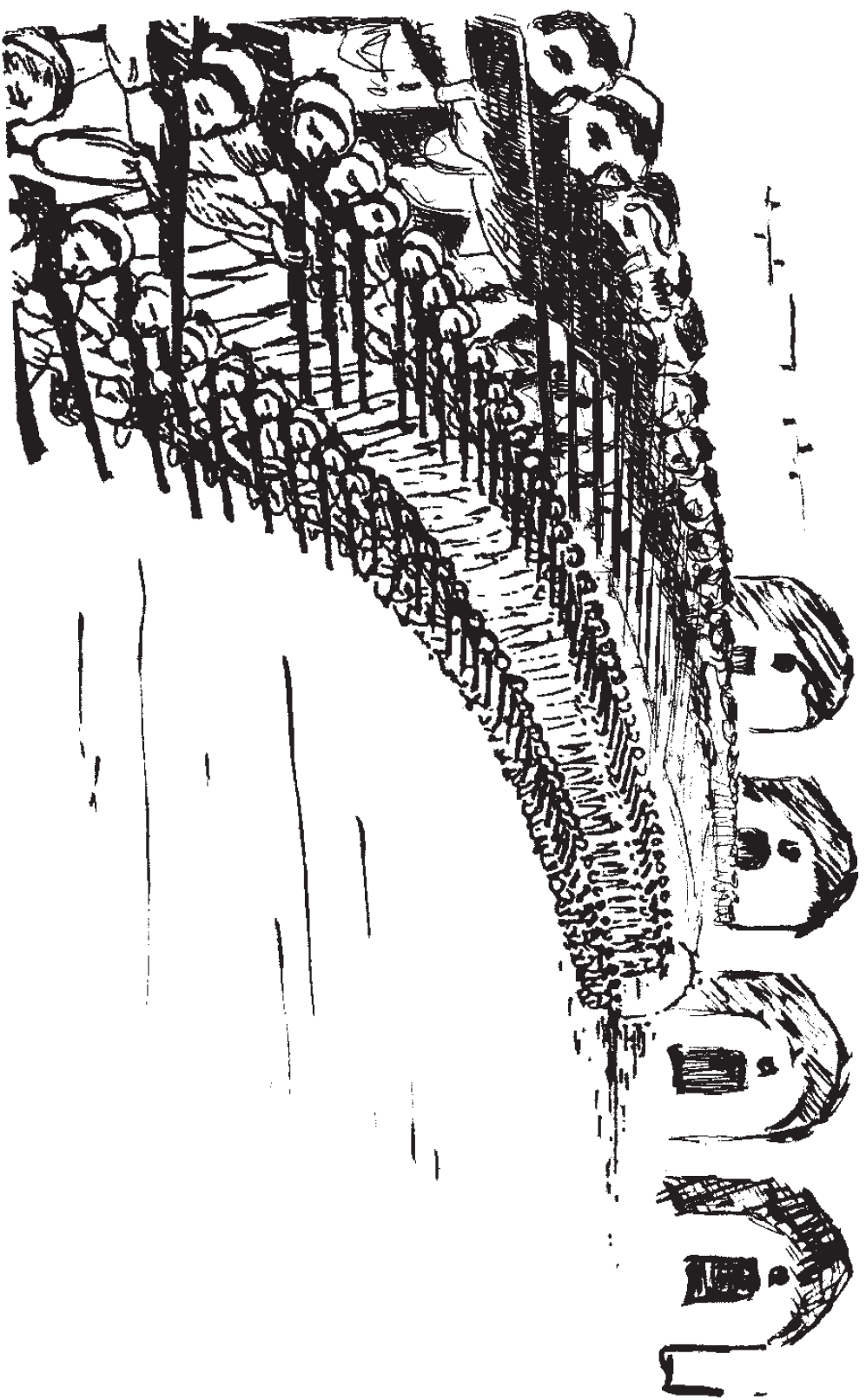
تعداد پیروان حضرت باب به سرعت افزایش یافت. آنها در سراسر ایران شروع به انتشار تعالیم الهی نازل از قلم حضرت باب نمودند.



به زودی اولیای امور حکومتی و علما که می‌تربسیدند تسلط خود را بر مردم از دست بدهند علیه امر جدید الهی قیام نمودند. آنها حضرت باب را در قلعه‌ای واقع در یکی از مناطق دوردست کشور، دور از پیروان‌شان، مسجون نمودند.



پیروان حضرت باب بی رحمانه‌ترین شکنجه‌ها را تحمّل نمودند. آنان مورد حمله قرار گرفتند، مضروب شدند و به زندان افتادند. هزاران نفر کشته شدند، با این حال انتشار امر الهی ادامه یافت.



در سال ۱۸۵۰ میلادی حضرت باب شهید شدند. به دستور حکومت، آن حضرت را به همراه یکی از پیروانشان در محوطهٔ سربازخانه به ریسمانی آویختند و فرجی از سربازان آن دو را تیر باران نمودند. در آن هنگام فقط ۳۱ سال از عمر مبارک حضرت باب می‌گذشت.



حضرت باب حیات خویش را فدا نمودند تا راه را برای ظهور حضرت بهاءالله که مقدر بود عظم امر مبارکشان
در هر گوشه از کره ارض مرتفع گردد هموار سازند.

مراجع

١. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ٦٠.
٢. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ٤٣.
٣. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ٥٠.
٤. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ٥٢.
٥. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد دوم، ص ٨٤.
٦. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ٦٨.
٧. حضرت باب، نقل شده در مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، صص ٧٣-٧٥.
٨. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ١٢١.
٩. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ١٢٥.
١٠. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد دوم، صص ٨٤-٨٥.
١١. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ١٢٦.
١٢. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ١٦٨.
١٣. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ١٨١.
١٤. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ١٨٢.
١٥. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ٢١٤.
١٦. مطالع الانوار: تاريخ نبيل زرندي، ص ٢٨٣.
١٧. حضرت عبدالبهاء، در مفاوضات، شماره ٨، صص ١٩-٢٠.

۱۸. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۷۵.
۱۹. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۲۷۵.
۲۰. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۷۶.
۲۱. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۷۶.
۲۲. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۷۸.
۲۳. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۸۰.
۲۴. حضرت باب، نقل شده توسط حضرت شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۱۳۶.
۲۵. الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، ص ۷.
۲۶. شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۱۴۳.
۲۷. حضرت بهاءالله، نقل شده توسط شوقی افندی، دور بهائی، ص ۴۳.
۲۸. حضرت عبدالبهاء در بارهٔ فلسفهٔ الهی [Abdul Baha on Divine Philosophy] (بوستون: انتشارات تیودور، ۱۹۱۸)، صص ۵۱-۵۲ (ترجمه).
۲۹. حضرت باب، در منتخباتی از آثار حضرت اولی، ص ۱۵۶.
۳۰. حضرت باب، در منتخباتی از آثار حضرت اولی، ص ۸۷.



حیات حضرت بهاءالله

هدف

درک عظمت قوای روحانی آزاد شده توسط حضرت بهاءالله
و فراگیری نحوه روایت نمودن حیات آن حضرت

بخش اول

حضرت بهاءالله که نام مبارکشان میرزا حسین علی است، در ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ (دوم محرم ۱۲۳۳ هجری قمری) در طهران، پایتخت ایران، متولد شدند. پدر ایشان، جناب میرزا بزرگ، اشرافزاده‌ای سرشناس بودند که منصب والایی در دربار شاه ایران داشتند. از همان اوان طفولیت، آثار عظمت و علم و حکمت خارق‌العاده از حضرت بهاءالله ظاهر و آشکار بود. ایشان به مدارس عادی تشریف نبردند و تنها بعضی از تعلیمات ابتدایی را در منزل فراگرفتند. حضرت عبدالبهاء در بارهٔ طفولیت حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

«جمال مبارک، حضرت بهاءالله از اشراف و اعیان ایران بودند. از ابتدای کودکی در بین اقوام و دوستان ممتاز بودند. گفته می‌شد این طفل، دارای قوای خارق‌العاده است. در حکمت و ذکاوت و به عنوان منبعی از علوم جدید، و رای سنّ خود و از اطرافیان ممتاز بودند. هر کس ایشان را می‌شناخت از نبوغ و کمالات ایشان در شگفت بود و معمولاً می‌گفتند که این طفل زیاد عمر نخواهد کرد زیرا باور عمومی بر این بود که اطفال نابغه به سن بلوغ نمی‌رسند.»^۱ (ترجمه)

در یکی از الواح، خود حضرت بهاءالله حکایتی از دوران کودکی خود نقل می‌فرمایند که در مراسم ازدواج یکی از برادرانشان در طهران شرکت فرموده بودند. در آن زمان، در طهران رسم چنین بود که هفت شبانه‌روز جشن عظیمی به پا می‌کردند. در روز آخر برای سرگرمی میهمانان، یک نمایش خیمه‌شب‌بازی در بارهٔ یکی از سلاطین مشهور اجرا شد. حضرت بهاءالله در یکی از اتاق‌های فوقانی، مشرف بر حیاطی که خیمه‌ای برای نمایش در آن برپا شده بود نشستند.

ایشان حکایت می‌کنند که نمایش با ورود چند عروسک کوچک که به شکل انسان درست شده بودند آغاز شد که نزدیک شدن شاه را اعلان نمودند. به سرعت چندین عروسک دیگر ظاهر شدند که برای ورود شاه، بعضی جارو می‌زدند و عدّه‌ای آبپاشی می‌کردند. سپس جارچی شهر وارد صحنه شد و به مردم گفت که برای ملاقات شاه گرد هم آیند. چندین گروه ظاهر شدند و در مکان‌های مناسب خود قرار گرفتند. سرانجام شاه با شوکت خود وارد شد. او تاجی بر سر داشت، به آرامی و جلال رفت و بر تخت جالس شد. توپ‌ها شلیک و شیپورها نواخته شد و دود خیمه را احاطه کرد.

وقتی دود محو گردید، ملاحظه شد که شاه همچنان بر تخت خویش نشسته و وزرا، شاهزادگان و مقامات دولتی حول گرد آمده‌اند و آماده در محضرش ایستاده‌اند. در آن حین، دزدی را نزد شاه آوردند. شاه دستور داد که گردن او را بزنند. میرغضب فوراً او را اجرا کرد. بعد از اعدام، شاه با وزرا و مأموران خویش به مکالمه پرداخت. ناگهان خبر رسید که فلان سرحدّ یاغی شده‌اند. فوراً چند فوج برای خاموش نمودن شورش اعزام شدند. بعد از چند دقیقه، در پس‌زمینه، صدای شلیک توپ شنیده شد و اعلان گردید که افواج شاه در حال جنگیدن با یاغیان هستند.

بدین‌گونه نمایش ادامه داشت. حضرت بهاء‌الله از ماهیت این نمایش بسیار متحیر بودند. بعد از این که نمایش تمام و پرده کشیده شد، ملاحظه فرمودند که مردی با جعبه‌ای در زیر بغل، از پشت خیمه بیرون آمد. حضرت بهاء‌الله از او پرسیدند که: «این جعبه چیست و این اسباب چه بوده؟» پاسخ داد: «جمع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امرا و وزرا و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الان در این جعبه است»^۲. این اظهارات تأثیر عظیمی بر حضرت بهاء‌الله گذاشت. ایشان بعداً چنین فرمودند:

«از آن یوم جمع اسباب دنیا به نظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می‌آید و ابداً به قدر خردلی وقر نداشته و نخواهد داشت ...»

عنقریب جمع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیویه و عساکر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد به مثابه همان جعبه و جمع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود»^۳.

یک داستان دیگر مرتبط با ایام کودکی حضرت بهاء‌الله مربوط به رؤیایی است که پدر بزرگوارشان دیدند. در این رؤیا به نظر می‌رسید که حضرت بهاء‌الله:

«در دریای بی‌کران به شنا مشغول هستند. نورانیت جسم شریفش به قدری شدید بود که تمام دریا را روشن کرده بود. گیسوان سیاهش در اطراف سر در روی آب پریشان و هرتاری از موی مبارکش را ماهی‌ای به لب گرفته همه آن ماهی‌ها از نور رخسار حضرتش خیره گشته و به هر طرف که آن بزرگوار شنا می‌فرمودند تمام آن ماهی‌ها هم که هر یک تار مویی را گرفته بودند به همان طرف می‌رفتند معذک ضرر و اذیتی به بدن مبارکش نمی‌رسید و حتی یک موی هم از

سرش جدا نشده با کمال آسانی و راحتی بدون هیچ مانعی و رادعی شنا می فرمودند و همه ماهی ها از دنبال حضرتش می رفتند.»^۴

پدر ایشان که تحت تأثیر این رؤیا قرار گرفته بودند، از معبر شهیری خواستند که رؤیا را تفسیر نماید. این مرد، چنان که گویی شمه‌ای از جبروت حضرت بهاء‌الله در آینده به او الهام شده باشد، گفت:

«دریای بی‌کرانی که مشاهده نمودید عالم وجود است. پسر شما یک تنه و تنها بر عالم تسلط خواهد یافت و هیچ چیز مانع او نخواهد شد. تا به منظوری که در نظر دارد نرسد هیچ کس را توانایی آن نیست که او را ممانعت کند. ماهیانی که مشاهده نمودید امم و اقوامی هستند که از قیام فرزند شما مضطرب و پریشان می‌شوند و دور او جمع شده و لکن حمایت و حفظ الهی فرزند شما را از اضطراب و پریشانی اقوام و امم محافظت خواهد فرمود و گزند و اذیتی به او نخواهد رسید.»^۵

۱. نام مبارک حضرت بهاء‌الله چه بود؟

۲. در چه تاریخی متولد شدند؟

۳. محل تولد ایشان کجا بود؟

۴. ایشان در چه کشوری متولد شدند؟

۵. نام پدر بزرگوار حضرت بهاء‌الله چه بود؟

۶. پدر ایشان چه نوع مقام و منصبی داشتند؟

۷. چه نشانه‌هایی در دوران کودکی در حضرت بهاء‌الله ظاهر و آشکار بود؟

۸. حضرت بهاء‌الله چه نوع آموزشی دیدند؟

۹. نمایش خیمه‌شب‌بازی را که حضرت بهاء‌الله در دوران طفولیت مشاهده فرمودند شرح دهید.

۱۰. وقتی حضرت بهاءالله دریافتند که کلّ آنچه در نمایش دیده بودند، اعم از شاه، وزرا، سربازان و تحت سلطنت، درون یک جعبه قرار داده شد چه فکری کردند؟

۱۱. بعد از این که حضرت بهاءالله دریافتند که شاه، وزرا، سربازان و تحت سلطنت جمیع در یک جعبه قرار گرفتند بیان فرمودند که: «جمیع _____ به _____ این _____ مثل آن _____ آمده و می‌آید و _____ به قدر _____ نداشته و نخواهد داشت ... عنقریب جمیع این _____ و _____ و _____ و _____ در جعبهٔ _____ تشریف خواهند برد به مثابه همان جعبه و جمیع این _____ و _____ و _____ در نظراهل _____ مثل _____ بوده و خواهد بود.»

۱۲. رؤیای جناب میرزا بزرگ را به زبان خود بازگو کنید.

۱۳. معنی دریای بیکران در آن رؤیا چه بود؟ _____

۱۴. معنی ماهیانی که در آن رؤیا حول حضرت بهاءالله جمع شده بودند چه بود؟ _____

۱۵. تعبیر حرکت آزادانه و بدون محدودیت حضرت بهاءالله بر فراز آبها چه بود؟ _____

بخش دوم

مظاهر ظهور الهی دارای علم لدنی هستند و احتیاجی به کسب علم در مدارس و دانشگاهها ندارند. آنان مربی هستند و نه متربی. حضرت بهاءالله می فرمایند:

«این مظلوم مدارس نرفته مباحث ندیده لعمری انی ما أظهرت نفسی بل الله أظهرنی کیف أراد»^۶.

مضمون قسمت عربی: قسم به جانم به درستی که من خود را ظاهر نکردم بلکه خداوند مرا آنچنان که اراده فرمود ظاهر کرد.

حضرت عبدالبهاء در باره علم لدنی حضرت بهاءالله چنین توضیح می فرمایند:

«محال بود کسی به محضر مبارک وارد شود و از اقتدار حضرتش مات و متحیر نماند. علمایی که نزد ایشان مشرف می شدند، از علم و دانش آن حضرت مبهوت می ماندند، با این که ایشان هرگز به مدرسه‌ای وارد نشد و از کسی علمی نیاموخت. جمیع دوستان و عاقله مبارکه بر این امر شهادت می دهند. با این احوال، تعالیمش روح این عصر است.

نور شمس از خود شمس است و از منبع دیگر نور نمی گیرد. مربیان الهی دارای نور ذاتی هستند. آنها بر جمیع اشیای عالم مطلع و آگاهند. سایر موجودات عالم نور خود را از آنها اقتباس می کنند و علوم و هنرها در هر عصر به واسطه آنها احیا می شود.»^۷ (ترجمه)

۱. جملات ذیل را تکمیل نمایید:

الف. نور شمس از _____ است و از _____ نمی گیرد.

ب. مربیان الهی دارای _____ هستند.

ج. آنها بر جمیع اشیای عالم _____ و _____.

د. سایر موجودات عالم _____ را از مربیان الهی _____.

ه. علوم و هنرها _____ به واسطه مربیان الهی _____.

۲. با دیگر اعضای گروه خود، در باره معنای عبارت «علم لدنی» و تفاوت علم لدنی با علم اکتسابی گفتگو کنید.

۳. بیان فوق از آثار حضرت بهاءالله را از بر کنید.

بخش سوم

همچنانکه حضرت بهاءالله بزرگ می شدند، نشانه های عظمت شان به طور روزافزون ظاهر می شد. تا زمانی که به جوانی رسیدند، به تیزهوشی، شخصیت ممتاز، سخاوت و شفقت معروف شده بودند. ایشان می توانستند سخت ترین مشکلات را حل فرمایند و عمیق ترین و پیچیده ترین سؤالات را پاسخ گویند. ولی با وجود قوای خارق العاده ای که داشتند، هرگز در جستجوی مقام یا شهرت نبودند. هنگامی که پدرشان صعود فرمودند، از حضرت بهاءالله خواسته شد که قدم بر جای پای ایشان گذارند و منصب ایشان را در دربار شاه بر عهده گیرند. اما حضرت بهاءالله این درخواست را رد فرمودند. ایشان به القاب و افتخارات این عالم علاقه مند نبودند. علاقه ایشان به دفاع از فقرا و حفاظت از محتاجین بود. در هجده سالگی با آسیه خانم ازدواج فرمودند و بیت مبارک شان ملجئی برای همگان شد. هیچ کس از مهمان نوازی ایشان محروم نمی شد.

هنگامی که در ۲۳ مه ۱۸۴۴ (۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری) حضرت ربّ اعلی در حضور جناب ملاحسین در شیراز اظهار امر فرمودند، حضرت بهاءالله بیست و هفت سال داشتند. تنها سه ماه پس از آن واقعه تاریخی، حضرت بهاءالله طوماری از حضرت باب شامل برخی آثار ایشان دریافت نمودند. ایشان فوراً به حقانیت ظهور حضرت باب شهادت دادند و بر نشر تعالیم آن حضرت قیام فرمودند. داستان دریافت این طومار به قرار ذیل است.

حضرت باب بلافاصله پس از این که پیروان برگزیده خود، هجده حرف حیّ، را تعیین فرمودند، آنان را به محضر خود خواندند و دستور فرمودند که پراکنده شوند و پیام جدید را با دیگران در میان گذارند. ایشان به هر یک از آنها، وظیفه مخصوصی دادند: برای بعضی موطن اصلی شان را به عنوان میدان خدمات مقرر فرمودند. از میان این هجده نفس مقدّس، جناب قدّوس را برای همراهی خود در زیارت مکه، جایی که قرار بود رسالت خویش را اعلام نمایند، انتخاب فرمودند. به اول من آمن، جناب ملاحسین، چنین خطاب فرمودند: «از این که در سفر حجاز و حجّ بیت با من همراه نیستی محزون مباش عنقریب تو را به شهری می فرستم که حجاز و شیراز در شرافت با او برابری نتوانند زیرا رمز عظیم و سرّ مقدّسی در آن نقطه موجود است.»^۱ ایشان طوماری به جناب ملاحسین دادند و فرمودند که به جانب طهران رهسپار شود. به او فرمودند از خدا مسألت نماید که او را بر درک عظمت سرّ مکنون در آن شهر و ورود به محضر محبوب توانا سازد.

جناب ملاحسین به سوی مأموریت خویش رهسپار شد و بعد از عبور از چندین شهر به طهران رسید. در آنجا در یکی از حجره‌های مدرسه‌ای مذهبی، منزل اختیار نمود. یکی از اولین اقدامات او، اعلان امر مبارک حضرت باب به رئیس آن مدرسه بود که متکبران از قبول دعوت حق امتناع ورزید. اما یکی از شاگردان جوان آن مدرسه، مکالمه آنها را شنید و عمیقاً تحت تأثیر سخنان این مسافر قرار گرفت. او تصمیم گرفت در نیمه شب به ملاقات او برود تا درباره پیامی که با چنان انجذابی آن را اعلان می‌کرد اطلاعات بیشتری کسب نماید. ملاحسین آن مرد جوان را پذیرفت و با نهایت ادب و مهربانی با او صحبت نمود و به او فرمود حالا فهمیدم که چرا به این مکان آمدم. رئیس مدرسه با اهانت پیامی را که او آورده بود رد کرد. ملاحسین گفت: «... امیدوارم شاگردانش برخلاف او به حقیقت امر آشنا شوند.»^۹

ملاحسین ضمن گفتگو از شاگرد پرسید که اهل کجاست؟ او جواب داد که از خطّه نور در استان مازندران است. ملاحسین پرسید: «آیا امروزه از فامیل میرزا بزرگ نوری کسی هست که معروف باشد و در شهرت و اخلاق و آداب و علوم قائم مقام او محسوب شود؟»^{۱۰}

او پاسخ داد: «بله، در میان پسران زنده او یکی به همان خصائل پدر ممتاز و برجسته شده. ایشان به حیات متقیانه و دستاوردهای عالی، محبت و آزادگی، ثابت کرده که فرزند خلف پدر شریف خویش است.» ملاحسین پرسید: «به چه کاری مشغول است؟» «بیچارگان را پناه است و گرسنگان را اطعام می‌فرماید.» «چه مقامی و منصبی دارد؟» «هیچ، مگر آن که دوست فقرا و غریبان است.» «نام مبارکش چیست؟» «حسینعلی.»^{۱۱}

ملاحسین با هر پاسخ مسرورتر می‌شد. سپس پرسید: «اوقات خویش را چگونه می‌گذرانند؟» «اوقات خود را اغلب در میان جنگل‌های زیبا به گردش می‌گذرانند و به مناظر زیبای طبیعی علاقه تام دارد.» «چند سال دارد؟» «بیست و هشت سال.» صورت ملاحسین از رضایت و سرور می‌درخشید وقتی که از او پرسید: «گمان می‌کنم زیاد به ملاقات او نائل می‌شوی.» پاسخ داد: «اغلب به منزل او می‌روم.» «آیا می‌توانی امانتی از من به ایشان برسانی؟» او چنین پاسخ داد: «البته با نهایت اطمینان.» ملاحسین طوماری را که در پارچه‌ای پیچیده شده بود به او داد و درخواست نمود که سحرگاه روز بعد آن را تقدیم حضرت بهاء‌الله نماید. ملاحسین اضافه نمود که: «هرچه فرمودند برای من نقل کن.»^{۱۲} شاگرد طومار را گرفت و صبح زود برخاست تا درخواست ملاحسین را انجام دهد.

او وقتی به منزل حضرت بهاءالله نزدیک شد، برادر آن حضرت، جناب موسی کلیم، را دید که در آستانه در ایستاده. دلیل آمدن خود را توضیح داد. جناب موسی کلیم جوان را به محضر حضرت بهاءالله راهنمایی کرد. طومار مقابل حضرت بهاءالله نهاده شد. حضرت بهاءالله از آنها خواستند که بنشینند. طومار را باز فرمودند و در همان حین، بعضی قسمت‌های آن را با صدای بلند خواندند. تنها یک صفحه از آن را خوانده بودند که رو به برادر خود کرده فرمودند: «موسی چه می‌گویی؟ آیا هر کس به حقیقت قرآن نائل باشد و این کلمات را از طرف خدا نداند از راه عدالت و انصاف برکنار نیست؟»^{۱۳} حضرت بهاءالله جوان را از محضر خود مرخص فرمودند و از او خواستند که یک کلاه‌قند و یک بسته چای را به عنوان هدیه از طرف ایشان به ملاحسین بدهد و محبت و تشکر ایشان را به او ابلاغ نماید.

جوان در حالی که سراپا سرور بود برخاست و به سرعت نزد ملاحسین برگشت و پیغام و هدیه حضرت بهاءالله را به او داد. هیچ کلماتی نمی‌تواند سرور ملاحسین را از دریافت آنها توصیف نماید. او در حالی که سر تعظیم فرود آورده بود، هدیه را پذیرفت و مشتاقانه بوسید. سپس جوان را در آغوش گرفت، چشم‌های او را بوسید و گفت: «رفیق عزیز و محبوب من همان‌طور که قلب مرا مسرور کردی خداوند قلب تو را با سرور ابدی مسرور نماید.»^{۱۴} جوان از رفتار ملاحسین بسیار متعجب شد و با خود گفت چه چیز ممکن است سبب ارتباط این دو قلب باشد؟ چه چیز می‌تواند علت دوستی بین آنها باشد؟ چرا باید ملاحسین از دریافت هدیه ای چنین کوچک از جانب حضرت بهاءالله چنان سروری از خود نشان دهد؟ جوان با سُرّی مواجه شده بود که نمی‌توانست آن را دریابد.

چند روز بعد، ملاحسین به خراسان، استانی در شمال شرق ایران، رهسپار شد. حین خداحافظی با شاگرد جوان اهل نور، به او گفت: «آنچه دیدی و شنیدی مبدا به کسی اظهار کنی آنها را در قلب خود مستور نگاه دار اسم او را مبدا به کسی بگویی برای این که دشمنان او به اذیتش اقدام خواهند نمود و در همه حال دعا کن که خداوند او را حفظ کند و به واسطه او بر مستضعفین منت گذارد و فقرا و بینوایان را در ظلّ او عزیز فرماید. حقیقت امر حالا از شما پوشیده است. حال باید ندای امر جدید را به مردم ابلاغ نماییم و خلق را به این امر مبارک دعوت کنیم. عنقریب جمعی در این شهر جان خود را در راه این امر فدا خواهند ساخت و شجره امر الهی به خون آنان آبیاری خواهد شد و مردم در ظلّ آن شجره در خواهند آمد.»^{۱۵}

۱. حضرت باب بعد از آن که هجده حرف حی را منصوب فرمودند چه کردند؟

۲. حضرت باب چه کسی را به عنوان همراه خویش در زیارت مکه انتخاب کردند؟

۳. حجاز اشاره به کدام کشور است؟

۴. حضرت باب به اوّل من آمن خود، جناب ملاحسین، چنین فرمودند: «از این که در سفر _____ و _____ با من همراه نیستی _____ عنقریب تو را به شهری می فرستم که _____ و _____ در _____ با او _____.»
۵. حضرت باب چه چیزی به ملاحسین دادند؟

۶. وقتی ملاحسین به طهران رسید در یکی از حجره‌های مدرسه‌ای مذهبی منزل اختیار نمود. رئیس مدرسه به پیام حضرت باب چگونه پاسخ داد؟

۷. چرا خداوند ملاحسین را به آن مدرسه هدایت کرده بود؟

۸. شاگردی که پیام حضرت باب را لیک گفت اهل کجا بود؟

۹. موطن اجدادی حضرت بهاء‌الله کجا بود؟

۱۰. طبق توضیحات شاگرد اهل نور در پاسخ به سؤالات ملاحسین:
- پدر حضرت بهاء‌الله به چه خصائصی معروف بودند؟

- توجه حضرت بهاء‌الله بر چه چیز متمرکز بود؟

- ایشان دارای چه مقام و منصبی بودند؟

- اوقات خود را چگونه می‌گذرانند؟

۱۱. جناب ملاحسین از شاگرد اهل نور خواستند که چه کاری انجام دهد؟

۱۲. حضرت بهاءالله بعد از خواندن صفحه‌ای از طومار حضرت باب فرمودند: «آیا هر کس به

_____ نائل باشد و این _____ را از _____ نداند از راه

_____ و _____ برکنار نیست؟»

۱۳. جناب ملاحسین هدیهٔ مرحمتی حضرت بهاءالله را با چه حالتی دریافت نمود؟

۱۴. چه چیز در رفتار ملاحسین حین دریافت هدیهٔ شاگرد جوان را متعجب ساخت؟

۱۵. به زبان خود نقل کنید که ملاحسین هنگام خداحافظی با شاگرد اهل نور به او چه فرمود؟

بخش چهارم

حضرت باب حضرت بهاءالله را «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» می‌خوانند. آثار حضرت باب، از جمله کتاب مستطاب بیان، حاوی اشارات بی‌شماری در مدح مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ است. در زیر تنها چند مورد از نصوص حضرت باب که شمه‌ای از مقام حضرت بهاءالله و رابطهٔ بین دو مظهر ظهور الهی به دست می‌دهند آمده است.

«وَجَنَّتْ رَا مَعْرِفَتٍ مِّنْ يُّظْهِرُهُ اللهُ يَقِينٍ كُنْ وَ طَاعَتِ او و نَارِ رَا و جُودِ مِّنْ لَمْ يَسْجُدْ لَهْ وَ رِضَاى او.»^{۱۶}

مضمون بخش عربی: ... کسی که خدا او را ظاهر می‌کند... وجود کسانی که به او سجده نکرده‌اند.

«... سَمِعَ خُودِ رَا طَاهِرِ كُنْ از این که ذکر دون الله شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که نویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کلّ شئون خود را تا آنکه در صِرْفِ جَنَّتِ حُبِّ پرورش کنی لَعَلَّ درک کنی مِّنْ يُّظْهِرُهُ اللهُ رَا با طَهَارَتِ مَحْبُوبٍ نَزْدِ آن که طاهر باشی از دون مِّنْ لَمْ يُّؤْمِنْ بِهِ وَ مِّنْ لَمْ يَكُنْ لَهْ.»^{۱۷}

مضمون بخش عربی: ذکر غیر خدا... از غیر کسی که به او ایمان نیاورده است و کسی که برای او نبوده است.

«قُلْ اِنَّ رِضَاءَ مِّنْ يُّظْهِرُهُ اللهُ رِضَاءَ اللهِ وَ كَرِهَ مِّنْ يُّظْهِرُهُ اللهُ كَرِهَ اللهُ.»^{۱۸}

مضمون: بگو همانا رضایت من یظهره الله رضایت خداوند است و ناخشنودی من یظهره الله ناخشنودی خداوند.

۱. «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» اشاره به کیست؟ _____

۲. حضرت باب پیروان خود را تشویق می فرمایند که خود را آماده نمایند تا قابل حضور در ساحت مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ شوند. ایشان به آنها می فرمایند که چه کار کنند؟ _____

۳. یکی از نصوص بالا را انتخاب و از برنمایید.

بخش پنجم

حضرت بهاءالله از لحظه‌ای که به حَقانیت ظهور حضرت باب شهادت دادند به ابلاغ امر مبارکش قیام فرمودند. اولین سفر آن حضرت به موطن اجدادی‌شان یعنی نور در استان مازندران بود. در آنجا به منزل خانوادگی خود در دهکده تاگر تشریف بردند.

خبر ورود ایشان به تاگر به سرعت در سرتاسر منطقه پیچید. بسیاری از مقامات و اعیان محل برای خوشامدگویی از ایشان و خبر گرفتن از شاه و دربار و امور دولتی مشرف می شدند. امّا حضرت بهاءالله با بی‌علاقگی به پرسش‌های آنها پاسخ می دادند، فوراً موضوع صحبت را تغییر می دادند و در نهایت فصاحت، شروع به بیان پیام حضرت باب می کردند. کلام‌شان چنان متقاعدکننده و

استدلالات‌شان چنان صحیح بود که همه متعجب می‌شدند. کسانی که سخنان ایشان را می‌شنیدند حیران بودند که چطور فردی با مقامی چنان والا چنین علاقه شدیدی به مسائلی که معمولاً دغدغه روحانیون و پیشوایان دینی است دارند. اشتیاق و عمق دانش آن حضرت خیلی زود عده بسیاری، از جمله بسیاری از نفوس برجسته و اعضای خانواده خودشان، را به امر حضرت باب جلب نمود. هیچ کس نبود که به محضر ایشان مشرف شود و بتواند نفوذ بیانات شیرین ایشان را انکار نماید یا یارای مخالفت با حقانیت بیانات ایشان را داشته باشد، هیچ کس مگر عموی خودشان.

این عموی حضرت بهاء‌الله از هیچ تلاشی برای بی‌اعتبار ساختن حضرت بهاء‌الله و حقانیت پیامی که آورده بودند دریغ نکرد. وقتی خود را از موفقیت در این کار عاجز یافت، نزد یکی از روحانیون معروف اسلام رفت و از او تقاضای کمک نمود. او شکایت کرد که حضرت بهاء‌الله به نور تشریف آمده‌اند و با این که از روحانیون نیستند در باره مسائل دینی سخن می‌گویند. او آن مجتهد را انداز کرد که هر کس به محضر ایشان وارد می‌شود به دام سحر آن حضرت گرفتار می‌گردد و مغلوب قدرت کلام ایشان می‌شود. او گفت: «یا ساحر و شعبده‌باز است یا دوایی به چای مخلوط می‌کند که چون کسی او را بیاشامد فریفته او می‌گردد.»^{۱۹}

مجتهد که می‌دانست هرگز نمی‌تواند با موفقیت حضرت بهاء‌الله را به چالش بکشد درخواست‌های عمورا نادیده گرفت. اما پیام حضرت باب مانند شعله آتش همچنان در سرتاسر آن ناحیه منتشر می‌شد و پیروان نگران آن مجتهد شروع کردند و بر او فشار وارد آوردند تا اقدامی کند. مجتهد سرانجام تصمیم گرفت برجسته‌ترین شاگردانش را به حضور حضرت بهاء‌الله بفرستد و ماهیت پیامی را که ایشان ترویج می‌کردند بررسی نماید. این است داستان تشرّف آن دو نماینده به حضور حضرت بهاء‌الله.

نمایندگان مجتهد پس از رسیدن به تاکر، هنگامی که شنیدند حضرت بهاء‌الله به منزل قشلاقی خود تشریف برده‌اند، تصمیم گرفتند نزد آن حضرت بروند. وقتی به حضور مبارک رسیدند، آن حضرت را مشغول نازل کردن تفسیر سوره‌ای از قرآن مجید یافتند. همچنان که نشستند و بیانات مبارک را گوش دادند، عمیقاً تحت تأثیر فصاحت بیانات و طرز بیان خارق‌العاده ایشان شدند. یکی از آن دو نماینده بی‌اختیار از جا برخاست، با حالت احترام و تسلیم تا پشت اتاق رفت و کنار در ایستاد. در حالی که می‌لرزید و چشمانش پر از اشک بود، به همراه خود گفت: «می‌بینی که من در چه حالی هستم. هر سؤالی را که حاضر کرده بودم از محضر مبارک بپرسم به کلی از نظرم محو شد. تو خود می‌دانی. اگر می‌توانی سؤالی بکنی بکن تا جواب بشنوی آن وقت برو به [معلم‌مان] حال مرا خبر بده و به او بگو

[فلانی] گفت من از این بزرگوار دست بر نمی دارم و دیگر نزد تو نخواهم آمد.» اما نمایندهٔ دیگر نیز به همین حد تحت تأثیر کلام حضرت بهاءالله قرار گرفته بود و او نیز راه دوستش را رفت. پاسخ داد: «من هم مثل تو هستم مرا با مجتهد کاری نیست با خدای خودم عهد کردم که تا آخر عمر از ملازمت آستان این بزرگوار منصرف نشوم یگانه مولای من حضرت بهاءالله است.»^{۲۰}

داستان تقلیب شاگردان مجتهد به سرعت در نور پیچید. نفوس عالیمقام، مقامات دولتی، رهبران دینی، تجّار و دهقانان دسته‌دسته به محضر حضرت بهاءالله می‌شتافتند. صدها نفر در ظلّ رایت امر حضرت باب درآمدند. اما هیچ کس جز حضرت بهاءالله نمی‌دانست که به زودی بلایای دهشتناکی احاطه خواهد نمود و بسیاری از این مولودین جدید و نهال‌های لطیف را از ریشه بر خواهد انداخت.

۱. حضرت بهاءالله پس از شهادت بر حقّانیت ظهور حضرت باب چه کردند؟

۲. اهالی نور چگونه از حضرت بهاءالله استقبال کردند؟

۳. چرا بعضی از مردم از نحوهٔ پاسخ‌گویی حضرت بهاءالله به سوالات‌شان متعجب شدند؟

۴. هنگامی که حضرت بهاءالله به تبلیغ امر حضرت باب قیام نمودند عمومی ایشان چه کرد؟

۵. چرا روحانی معروف مسلمان تقاضاهای عمومی حضرت بهاءالله را نادیده می‌گرفت؟ _____

۶. وقتی مجتهد از جانب پیروانش با فشار مواجه شد سرانجام تصمیم گرفت چه کند؟ _____

۷. داستان تشرف دو نمایندهٔ مجتهد به حضور حضرت بهاءالله را به زبان خود بنویسید.

۸. تقلیب این دو نماینده چه تأثیری بر پیشرفت امر حضرت باب در نور داشت؟

بخش ششم

حضرت بهاء الله از ما می خواهند همان کاری را که آن حضرت در خطّه نور انجام دادند انجام دهیم، یعنی قیام کنیم امر الهی را ترویج نماییم. پس بیایید با یکدیگر بیان مبارک ذیل از حضرت بهاء الله را زیارت کنیم و در آن تعمق نماییم و به یاد داشته باشیم اولین اقدامی که آن حضرت پس از قبول ظهور حضرت باب انجام دادند آن بود که قیام کردند و آن پیام را با صداها نفر در میان گذاشتند.

«ان یا ایها المسافر الی الله خذ نصیبک من هذا البحر ولا تحرم نفسک عما قدر فیہ وکن من الفائزین و لو یرزقن کلّ من فی السّموات و الارض بقطرة منه لیغنینّ فی انفسهم بغناء الله المقتدر العلیم الحکیم خذ بید الانقطاع غرفة من هذا البحر الحیوان ثمّ رشح منها علی الکائنات لیطهّروهم عن حدودات البشر و یقرّبهم بمنظر الله الاکبر هذا المقرّ المقدّس المنیر.

وان وجدت نفسک وحیداً لا تحزن فاکف برّبک ثمّ استأنس به وکن من الشاکرین بلّغ امر مولاک الی کلّ من فی السّموات و الأرض ان وجدت مقبلاً فاطهر علیه لثالی حکمة الله

ربّك فیما القاك الروح وكن من المقبلین وان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوكل علی الله
ربّك وربّ العالمین.»^{۲۱}

مضمون: ای مسافر به سوی خدا، نصیبت را از این دریا بگیر و خود را از آنچه در آن مقدر شده محروم مساز و از فائزان باش. و اگر همه آنها که در آسمانها و زمین هستند به قطره‌ای از آن مرزوق شوند، قطعاً در درون خود به غنای خداوند مقتدر و علیم و حکیم غنی خواهند شد. به دست انقطاع کفی از این دریای حیات بردار، سپس از آن بر موجودات ریز تا آنان را از حدودات بشری پاک سازد و به منظر اکبر، این مقرّ مقدّس و منیر، نزدیک نماید.

و اگر خود را تنها یافتی محزون مشو به الطاف پروردگارت کفایت کن و به او مؤانس شو و از شاکران باش. امر مولایت را به جمیع اهل آسمانها و زمین ابلاغ کن. اگر کسی را مقبل یافتی، لئالی حکمت خداوند پروردگارت را، در آنچه که روح او به تو القا کرد بر او عرضه دار و خود نیز از مقبلین باش و اگر معرضی یافتی از او روی بگردان و به خداوند پروردگارت و پروردگار عالمیان توکل کن.

۱. جملات زیر را تکمیل کنید:

الف. حضرت بهاءالله از ما می خواهند نصیب خود را _____.

ب. ما نباید خود را از _____ محروم سازیم.

ج. اگر همه آنها که در آسمانها و زمین هستند به قطره‌ای از آن مرزوق شوند، _____.

د. از ما خواسته شده به _____ برداریم و _____ ریزیم.

ه. اگر _____ نباید محزون شویم.

و. ما باید به _____ و از _____ باشیم.

ز. باید _____ ابلاغ کنیم.

ح. حضرت بهاءالله به ما می فرمایند اگر کسی را مُقبل یافتیم

ط. اگر معرضی یافتیم باید

بخش هفتم

ظهور الهی ترقی می کند. خداوند اراده خود را از طریق مظاهر ظهور خود که هر چند وقت یک بار، همگام با پیشرفت بشر از مرحله ای به مرحله بعد، به سوی بشر می آیند تدریجاً آشکار می سازد. هر مظهر ظهور الهی، ضمن تأیید برخی حقایق اساسی، مجموعه احکام و قوانین جدیدی متناسب با قابلیت بشر می آورد و برخی دیگر را که توسط مظاهر ظهور قبل از او آمده و دیگر لازم نیستند منسوخ می فرماید. با این حال، ممکن است پشت سر گذاشتن گذشته برای افراد دشوار باشد و غالباً حتی نزدیک ترین شاگردان مظهر ظهور در ابتدا قادر به درک اهمیت کامل ظهور ایشان نیستند. آنها تمسک به مناسک و شعائر دینی ای که صدها سال توسط نسل ها دنبال شده را ادامه می دهند. تنها با گذر زمان است که به این فهم می رسند که مظهر ظهور جدید در حال تعیین احکام جدیدی برای مرحله بعدی از تکامل بشر است.

در مورد ظهور حضرت باب نیز چنین بود. مسلمانان که حضرت باب در بین آنان ظاهر شدند معتقد بودند که حتی یک «حرف» از تعالیم حضرت محمد تا آخر دنیا قابل تغییر نیست. بنا بر این حضرت باب اجازه دادند که کلیت پیام شان به تدریج آشکار شود. در نخستین سال های رسالت شان، هیچ تغییری در احکام اسلام داده نشد. اما همان طور که می دانید، آن حضرت بعداً در حالی که در قلعه ماکو زندانی بودند مجموعه احکام جدیدی را در کتاب بیان فارسی نازل فرمودند. آنگاه زمان آن رسید که پیروان آن حضرت انفصال قطعی با گذشته حاصل کنند و آن حضرت مقام حقیقی خود به عنوان یک مظهر ظهور الهی را اعلان فرمایند. این امر در اجتماع بدشت انجام پذیرفت.

بدشت دهکده‌ای دور از طهران و در قسمت شمال شرق کشور می‌باشد. اجتماع بدشت در ماه ژوئیه ۱۸۴۸ برگزار شد. هشتاد و یک نفر از پیروان برجسته حضرت باب در این اجتماع گرد آمدند. شرکت‌کنندگان اصلی در این اجتماع حضرت بهاء‌الله، جناب قدّوس و جناب طاهره بودند.

اگرچه پیروان حضرت باب که علم و حکمت حضرت بهاء‌الله را شناخته بودند و برای کسب هدایت ناظر به ایشان بودند، قبل از آن نیز احترام خاصی برای حضرت بهاء‌الله قائل بودند، اما عظمت و جلال آن حضرت در این اجتماع به حدّ بیشتری ظاهر شد. در حقیقت نقش آن حضرت در اجتماع تعیین‌کننده بود. ایشان باغ‌هایی را که اجتماع در آن برگزار شد اجاره فرمودند و به مدّت ۲۲ روز، همه کسانی که در آنجا گرد آمده بودند از مهمان‌نوازی سخاوت‌مندانه آن حضرت بهره‌مند شدند. حضرت بهاء‌الله هر روز لوحی نازل می‌فرمودند تا در جمع خوانده شود. ایشان به هر یک نام تازه‌ای عنایت کردند. ایشان به جناب طاهره و جناب قدّوس القابی را که در تاریخ به آن معروف خواهند بود عنایت فرمودند. لقب طاهره یعنی «پاک» و قدّوس یعنی «مقدس». خود آن حضرت نیز از آن زمان به نام بهاء معروف شدند. بعداً حضرت باب برای هر یک از کسانی که در کنفرانس بدشت شرکت کرده بودند لوح ویژه‌ای نازل فرمودند و هر یک را با لقبی که در آن اجتماع گرفته بودند مورد خطاب قرار دادند.

یک روز حضرت بهاء‌الله به علّت بیماری، ملازم بستر شدند و همه در محضر مبارک گرد آمدند. ناگهان حضرت طاهره که جوهر طهارت و عصمت دانسته می‌شدند نزد آنها آمدند، بدون آن که نقابی را که طبق باورهای مسلمانان در ایران، همه زنان در انظار عموم باید آن را بپوشند پوشیده باشند. بعضی از بایان حاضر در جلسه احساس کردند که ایشان باعث ننگ خودش و آیین جدیدشان است. مشهود بود که جناب قدّوس عصبانی هستند. اما جناب طاهره استوار و در حالی که از سرور می‌درخشیدند، همراهان خود را با سخنانی فصیح مورد خطاب قرار دادند. ایشان از آنها خواستند که از گذشته (با تعصبات مذهبی، سنت‌ها و رسوم) منفصل شوند. تنشی که بین جناب قدّوس و جناب طاهره ایجاد شد با وساطت حضرت بهاء‌الله آرام شد. گرچه چند تن از پیروان حضرت باب در نتیجه این اعلان امر مبارک را ترک کردند، اکثر آنها محکم ماندند و اشتیاق تازه‌ای یافتند. حضرت بهاء‌الله استادانه از این فرصت برای به رسمیت شناختن طلوع یومی جدید استفاده کردند. جناب طاهره با اقدام متهورانه خود، صدای نفع‌صور را که اعلان پایان امر قدیم و شروع امری جدید بود بلند نمودند.

اجتماع بدشت علاوه بر این آغاز مرحله‌ای بسیار پرآشوب در پیشرفت آیین بابی به شمار می‌آید. مقرر بود که خیلی زود آزار پیروانش به شدتی بی‌سابقه برسد و بسیاری به شهادت فرا خوانده شوند.

گویی اجتماع بدشت مجلسِ وداعی بود که از آنجا عازم می‌شدند تا اعمال بسیار قهرمانانه‌ای از خود به نمایش گذارند و تنها در عوالمی روحانی و رای اینجا دوباره گرد هم آیند.

حاضران در اجتماع با هم عازم مازندران شدند. اما هنگامی که خارج از دهکده‌ای برای استراحت توقف کرده بودند مورد هجوم ساکنین دهکده که از مقاصد واقعی مسافران بی‌اطلاع بودند واقع شدند. بایان مجبور به فرار شدند و در اطراف پراکنده گشتند. حضرت بهاءالله سفر خود را تا نور در مازندران ادامه دادند.

خیلی زود اخبار اجتماع بدشت به طهران رسید و شاه و وزیرانش از رخدادهای آنجا و نقشی که حضرت بهاءالله در کنفرانس ایفا کردند آگاه شدند. شاه که به خاطر بیماری‌ای که قرار بود به زودی جانش را بگیرد ضعیف شده بود، بنا به توصیهٔ نخست‌وزیر، دستور دستگیری حضرت بهاءالله را صادر کرد. بر اساس آن، حکمی به یکی از مقامات مازندران ارسال شد که به او دستور می‌داد حضرت بهاءالله را بازداشت کند و به پایتخت بیاورد. اتفاقاً این فرد عمیقاً به حضرت بهاءالله وابستگی داشت و آن حکم یک روز قبل از آن که این مقام میهمانی‌ای به افتخار حضرت بهاءالله برگزار کند رسید. او از دیدن این حکم بسیار برآشفته و تصمیم گرفت به کسی نگوید. روز بعد خیر به مازندران رسید که شاه در گذشته است. حکم دستگیری دیگر معتبر نبود.

۱. هدف از اجتماع بدشت چه بود؟

۲. کنفرانس بدشت در چه زمانی تشکیل شد؟

۳. چند روز به طول انجامید؟

۴. چند نفر از پیروان حضرت باب در این اجتماع شرکت کردند؟

۵. شرکت‌کنندگان اصلی چه نفوسی بودند؟

۶. مهم‌ترین شخصیت در میان حاضران چه کسی بود؟

۷. لقب «طاهره» به چه معناست؟

۸. لقب «قدّوس» به چه معناست؟

۹. رخدادهای اجتماع بدشت را در روزى که جناب طاهره بدون نقاب ظاهر شدند به بیان خود روایت کنید.

۱۰. اقدام متهورانه جناب طاهره در آن اجتماع علامت چه بود؟

۱۱. حکومت بعد از دریافت خبر اجتماع بدشت چه اقدامی کرد؟

۱۲. توضیح دهید پس از صدور فرمان دستگیری حضرت بهاءالله چه اتفاقی افتاد؟

بخش هشتم

اجتماع بدشت نماد رهایی از امر قدیم و اتخاذ امر جدید بود. بیان ذیل از آثار حضرت عبدالبهاء توضیح می‌دهد که چگونه هر چند وقت یک بار در طول قرون و اعصار، دین الهی باید تجدید شود. در پرتو آنچه در بارهٔ اجتماع بدشت مطالعه نمودید در معنای این بیان تأمل نمایید.

«دین از بذر حقیقت روید و شجری پُربُرج و شاخه و ثمر شد. اندکی بعد این درخت فرسوده گشت و اوراق و اورادش پژمرده شد، شجر بی‌ثمر گردید. انسان معقول به درخت کهنه متمسک نماند و ادعای بقای قوای حیات و بی‌نظیریِ اثمار آن شجر را ننماید. باید بذر حقیقت دوباره در قلوب بشر کاشته شود تا درختی جدید بروید و اثمار الهی جدید عالم را تازه نماید. به این ترتیب ملل و اقوامی که حال در دین مختلفند متحد شوند، تقالید رها شود و اخوت جهانی در عالم واقع تأسیس گردد. جنگ و جدال میان بشر نماند. همه بندگان الهی شوند و آشتی کنند. چه که همه در ظلّ شجر لطف و عنایت او مأوی دارند. خدا به جمیع مهربان است و جمیع را رزق می‌دهد. حضرت مسیح فرمود که 'باران رحمت پروردگار

بر منصف و غیرمنصف هر دو می‌بارد، یعنی رحمت پروردگار عمومی است. جمیع بشر در ظلّ لطف و محبّت او هستند و کل را در سیل هدایت و ترقّی راه می‌نمایند.»^{۲۲} (ترجمه)

بخش نهم

ناصرالدین شاه که در سال ۱۸۴۸ میلادی بر تخت سلطنت نشست، از پدرش که شاه قبلی بود بسی ظالم‌تر بود. از بدایت سلطنتش آزار و شکنجهٔ بابیان به مراتب افزایش یافت. خود حضرت باب در ژوئیهٔ ۱۸۵۰ میلادی در تبریز شهید شدند. پیروان ستم‌دیدهٔ ایشان که شاهد مرگ فجیع هزاران تن از هم‌کیشان خود بودند محبوب قلوب خود را نیز از دست دادند. بسیاری از آنها در فکر خود، شاه را مقصّر مظالم وارده بر آنان طیّ چندین سال گذشته می‌دانستند. اما با وجود این احساسات، همواره خیرخواه حکومت و ملت بودند و قوای خود را از طریق قدرت اعمال حسنه و براهین مُتَقَنَه، وقف انتشار آئین جدید می‌نمودند. اما در این میان، گروه کوچکی نیز بودند که در اثر عصبانیت شدید، افکار خطرناکی در سر می‌پروراندند. این معدود نفوس نادان، در حالت ناامیدی، باور داشتند که چنانچه به ریشهٔ این استبداد حمله کنند می‌توانند سرنوشت جامعهٔ بابی را تغییر دهند. آنها شروع به طراحی توطئه‌ای برای قتل شاه نمودند.

قصد و نیت این گروه توسط یکی از رهبران‌شان به حضرت بهاءالله گفته شد. حضرت بهاءالله با عباراتی صریح و واضح به آنها توصیه کردند که باید این نقشه را رها کنند و آنها را انداز نمودند که چنین اقدامی سبب فجایای تازه برای پیروان اندوهگین حضرت باب خواهد شد. اما توطئه‌گران آنچنان جگرسوخته بودند و قلوب‌شان آنچنان در آتش انتقام می‌سوخت که حتّی نصایح حضرت بهاءالله مانع از اقدام آنها نگردید و به عملی اقدام نمودند که تا ابد صفحات تاریخ بابی را که به چیزی جز اعمال پاک و خالصانه و قهرمانی مزین نبود لگه دار نمود.

در ۱۵ اوت ۱۸۵۲ میلادی، شاه اقامتگاه تابستانی خود در نزدیکی طهران را ترک کرد تا به سواری صبح‌گاهی خود برود. نگهبان شخصی او چند قدم جلوتر حرکت می‌کرد. هوا آرام بود و همه چیز بر وفق مراد. ناگهان در مقابل تعجّب همگان، مرد جوانی که در کنار جاده منتظر ایستاده بود و وانمود می‌کرد عرض حالی برای شاه دارد، اقدام به قتل شاه نمود. این سوء قصد چنان احمقانه بود که تپانچه‌ای که به کار برد تنها ساچمه‌های کوچکی پرتاب می‌کرد که کاملاً برای مقصد مورد نظر نابسند

بود. شاه صرفاً اندک زخمی برداشت، اما خشم حاصل از سوء قصد به جانش فرصتی به دشمنان امر مبارک داد تا مردم را به اقداماتی با وحشی‌گری غیرقابل تصوّر علیه بابیان برانگیزند.

این جوان بدبخت فوراً کشته شد، جسدش را به دُم قاطر بستند و تمام راه تا طهران را به روی زمین کشیدند و در آنجا جسد را دوشقه کردند و در معرض دید عموم آویختند. در گلوی همدستش سرب مذاب ریختند، در حالی که قبل از آن، بی‌رحمانه شکنجه‌اش کرده بودند، اما با این حال از دادن اسامی دوستان خود سر باز زده بود. ریفش را برهنه کردند، شمع آجین ساختند و در حالی که جمعیت فریاد می‌زدند و او را لعنت می‌فرستادند، در مقابل انظار مردم حرکت دادند.

وقایعی که بعد از این حادثه به وقوع پیوست قابل وصف نیست. حکومت، روحانیون و حامیان جاهل آنها بر قلع و قمع بابیان قیام نمودند. دروازه‌های شهر را بستند و هیچ کس بدون سؤال و جواب اجازهٔ خروج از شهر را نداشت. خانه به خانه به دنبال بابیان می‌گشتند، آنان را دستگیر می‌نمودند و با ظلمی به قتل می‌رساندند که از شدت خوفناک بودن در این صفحات قابل بیان نیست.

روزی که سوء قصد به جان شاه صورت گرفت، حضرت بهاءالله در دهکده‌ای در نزدیکی طهران میهمان برادر صدراعظم بودند. اخبار این فاجعه فوراً به سمع مبارک رسید و به ایشان توصیه شد که تا خوابیدن طوفان در محلی پنهان شوند. مادر شاه حضرت بهاءالله را مقصّر سوء قصد به جان پسرش می‌دانست و خواستار دستگیری ایشان بود. اما حضرت بهاءالله پیشنهاد مخفی شدن را قبول نفرمودند و برعکس، روز بعد، بر اسب سوار شدند و به مقر شاه رفتند. شاه و دربار از شنیدن این خبر متعجب شدند. چگونه شخصی که اتهام چنین جرم بزرگی به او وارد شده می‌تواند نه تنها فرار نکند، بلکه با اطمینان سوار بر اسب به سوی خطر حرکت کند؟ شاه فوراً دستور دستگیری حضرت بهاءالله را داد. کوشش بعضی از دوستان آن حضرت که سعی داشتند پناه‌گاهی برای آن حضرت در منزل صدراعظم بیابند بی‌نتیجه ماند. حضرت بهاءالله در دهکده شمیران که در ۳۰ کیلومتری پایتخت قرار دارد دستگیر و به زنجیر کشیده شدند.

آن حضرت را پیاده و زیر اشعهٔ سوزان خورشید میانهٔ تابستان، از شمیران به طهران بردند. در کلبهٔ مسیر، جمعیت که حضرت بهاءالله را دشمن شاه‌شان می‌شمردند به سب و لعن آن حضرت پرداختند. داستان پیرزنی که آن روز مشتاق بود سنگی به حضرت بهاءالله پرتاب کند نشانهٔ جنون جمعیت در آن روز است و عشقی را که در مواجهه با شدیدترین فجایع در قلب آن حضرت بود نشان می‌دهد.

حضرت بهاءالله داشتند به سیاهچالی که قرار بود در آن زندانی شوند نزدیک می‌شدند که پیرزنی نحیف در حالی که سنگی در دست داشت، راه خود را از میان جمعیت باز کرد. چنان عزم و تعصّبی در چهره داشت که کمتر زنی در آن سن می‌تواند داشته باشد. تمام بدنش از شدت خشم می‌لرزید. جلو آمد و دستش را بلند کرد و داشت آماده می‌شد که سنگش را پرتاب کند. همچنان که به دنبال افرادی می‌رفت که حضرت بهاءالله را به سیاهچال می‌بردند تمنا می‌کرد که «شما را قسم می‌دهم بگذارید این سنگ را [به صورتش] بزنم.» حضرت بهاءالله وقتی دیدند که او به سوی‌شان می‌شتابد به مأمورین فرمودند: «او را ممانعت نکنید، زیرا به خیال خود کار ثوابی را می‌خواهد انجام دهد.»^{۲۳}

۱. نام شاه ایران که در سال ۱۸۴۸ بر تخت سلطنت نشست چه بود؟ _____

۲. بر تخت نشستن ناصرالدین شاه چه تأثیری بر رفتار با بایان داشت؟ _____

۳. بعد از شهادت حضرت باب بایان عموماً چه احساسی داشتند؟ _____

۴. گروهی که تصمیم به قتل شاه داشتند از نظر ذهنی در چه حالتی بودند؟ _____

۵. حضرت بهاءالله وقتی از نیات آن گروه آگاه شدند، به رهبر آنها چه فرمودند؟ _____

۶. سوء قصد به جان شاه در چه تاریخی صورت گرفت؟ _____

۷. سرنوشت نفوسی که قصد حیات شاه را نمودند چه بود؟ _____

۸. سوء قصد به جان شاه چه پیامدهایی برای جامعهٔ بابی داشت؟

۹. حضرت بهاءالله وقتی از سوء قصد به جان شاه مطلع شدند در کجا تشریف داشتند؟

۱۰. با دریافت خبر سوء قصد، حضرت بهاءالله چه کردند؟

بودند؟

۱۳. تحت چه شرایط و وضعیتى حضرت بهاءالله را از شمیران به طهران آوردند؟

۱۴. به انشای خود داستان پيرزنى را که حین آوردن حضرت بهاءالله به سیاه چال می خواست به آن حضرت سنگ بزند بگوئید. این داستان چه چیزى را نشان می دهد؟

بخش دهم

حضرت بهاءالله در سرتاسر زندگی مبارک، توسط دشمنانی که مترصد اذیت و آزار ایشان بودند احاطه شده بودند. اما هیچ گاه سعی نکردند خود را پنهان کنند و از خود محافظت فرمایند. برعکس، همیشه در مقابل انظار مردمان ظاهر بودند و با وقار و آرامش در برابر حملات معارضین ایستادگی می کردند. هر چند آنها تصمیم داشتند نور آن حضرت را خاموش نمایند، ولی نتوانستند و روز بروز شکوه آن حضرت درخشنده تر می گشت.

«این مظلوم در آنی خود را پنهان ننموده لزال امام وجوه قائم و موجود انا ما فررنا و لم نهرب بل يهرب منا عباد جاهلون خرجنا من الوطن ... لله الحمد امر این مظلوم به مثابهٔ آسمان مرتفع و مانند آفتاب مشرق و لائح. ستر را در این مقام راهی نه و خوف و صمت را مقامی نه.»^{۲۴}

مضمون بخش عربی: ... به درستی که ما فرار نکردیم و نگریخته ایم بلکه بندگان نادان از ما می گریزند. از وطن خارج شدیم... حمد خدای را ...

«مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا. ظلم ظالمین قلم اعلی را از صریر باز نداشت و شبهات مریبین و مفسدین او را از اظهار کلمهٔ علیا منع ننمود.»^{۲۵}

به بیان خود توصیف کنید که در مواجهه با سختی ها حین تلاش برای پیشبرد امر حضرت بهاءالله باید چگونه عمل کنیم.

بخش یازدهم

سیاه چال، نام زندانی که حضرت بهاءالله را در آن یوم مصیبت بار در سال ۱۸۵۲ بدان بردند، به معنای «چاله سیاه» است. این محل که ابتدا خزینه یک حمام عمومی در طهران بود، در آن زمان به زندانی زیرزمینی تبدیل شده بود که بدترین مجرمان را در آن حبس می‌کردند.

برای رسیدن به زندان می‌بایست از یک راهروی بسیار تاریک عبور نمود و سپس از سه سری پله پایین رفت. این دخمه شدیداً تاریک و به سردی یخ بود. زمینش پوشیده از کثیفی و حیوانات موذی بود. خود حضرت بهاءالله شرایط وحشتناک زندانی بودن خود را توصیف می‌فرمایند:

«چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آن جا از سه پله سراشیب گذشتیم و به مقرّی که معین نموده بودند رسیدیم. اما محل تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده. مع این جمعیت محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح مُتَنَه‌اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش. الله يعلم ما ورد علینا فی ذاک المقام الأتّن الأظلم.»^{۲۶}

مضمون بخش عربی: ... خداوند می‌داند در آن محل متنه و تاریک بر ما چه وارد شد.

حضرت بهاءالله و تعدادی از بابیان تحت چنین شرایط ظالمانه‌ای به دستور شاه زندانی شدند. پاهای مبارک درگند بودند و زنجیر سنگینی که حدود ۵۰ کیلوگرم وزن داشت حول گردن مبارک قرار داده بودند. در سه شبانه‌روز اول، به آنان چیزی برای خوردن یا آشامیدن داده نشد. عائله مبارک غذا تهیه می‌کردند و از مأمورین می‌خواستند که به حضور مبارک ببرند. هر چند در بدایت همراهی نمی‌نمودند، ولی بالاخره تقاضای آنان را پذیرفتند. اما حتّی در آن زمان نیز کسی مطمئن نبود که آیا غذا به ایشان می‌رسد و یا اصلاً ایشان قبول می‌کنند غذا میل نمایند، در حالی که سایر زندانیان گرسنه بودند.

حضرت بهاءالله و همراهان‌شان که آنها نیز درگُند و زنجیر بودند، همه با هم در یک سلول قرار داده شده بودند. آنها در دردیف قرار مقابل یکدیگر قرار داشتند. حضرت بهاءالله به آنها آموختند که آیات معینی را تکرار کنند که هر شب، با حرارت فراوان تلاوت می‌کردند. یک ردیف می‌گفتند: «قُلْ اللهُ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (مضمون: بگو خداوند از هر چیزی کفایت می‌کند) و ردیف دیگر جواب می‌دادند: «وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (مضمون: و متوکلان باید بر خداوند توکل کنند). و تا نزدیک صبح صدای پرسرور اذکار آنها شنیده می‌شد. صدای آنان چنان قوی بود که به گوش شاه که قصرش از سیاه‌چال دور نبود می‌رسید. گفته‌اند که شاه پرسید: «این صدا چیست و از کیست؟» در پاسخ گفتند: «صدای ذکر بابیان است که در سیاه‌چال محبوسند.»^{۲۷} شاه سکوت نمود.

هر روز زندانبانان وارد سلول می‌شدند و نام یکی از بابیان را صدا می‌زدند و به او دستور می‌دادند از جا برخیزد و با آنها به پای دار برود. صاحب اسم با اشتیاق به این ندا پاسخ می‌داد. چون زنجیر را از گردن او برمی‌داشتند، فوراً برمی‌خاست و با سرور بی‌انتها، نزد حضرت بهاءالله می‌رفت و ایشان را در آغوش می‌گرفت. سپس سایر زندانیان را در آغوش می‌گرفت و با قلبی مالا مال از امید و سرور به میدان فدا می‌شتافت. بلافاصله بعد از شهادت هر یک از این ارواح مقدّسه، جلّاد که هر روز حبّش به حضرت بهاءالله بیشتر می‌شد نزد ایشان آمده و شرح جان‌بازی هر یک را نقل می‌کرد که چقدر مسرور بودند و چگونه تا آخرین نفس تحمل مصائب می‌نمودند.

۱. نام زندانی که حضرت بهاءالله در آن محبوس بودند چه بود؟ _____

۲. معنی «سیاه‌چال» چیست؟ _____

۳. در ابتدا سیاه‌چال برای چه استفاده می‌شد؟ _____

۴. وضعیّت سیاه‌چال را توصیف نمایید. _____

۵. به محض ورود مبارک به سیاه چال چه چیزی برگردن اطهرشان قرار داده شد؟ _____

۶. حول پاهای مبارکشان چه چیز بسته بودند؟ _____

۷. حضرت بهاءالله و همراهان شان را چگونه در آن سلول جای دادند؟ _____

۸. حضرت بهاءالله به آنها انجام چه کاری را تعلیم دادند؟ _____

۹. در طول شب صف اول بایان چه تلاوت می نمودند؟ _____

۱۰. صف دیگر چگونه پاسخ می دادند؟ _____

۱۱. اذکار آنها چه تأثیری بر شاه داشت؟

۱۲. هر روز زندانبانان به سلول محل حبس حضرت بهاءالله و همراهان شان می آمدند و اسم یکی از بابیان را صدا می زدند. به انشای خود توضیح دهید که بعد چه می شد.

۱۳. فکر می کنید چرا بابیان با وجود شرایط هولناک زندان، چنان سرشار از سرور بودند؟

بخش دوازدهم

مفهوم عمیقی وجود دارد که هر دانش آموز تاریخ بهائی باید درک کند: این که امر الهی از طریق مجموعه ای از بحران ها و پیروزی ها پیشرفت می کند. هر گاه نیروهای جهل و بی عدالتی و ظلم و جزم اندیشی به امر مبارک هجوم می آورند و بحرانی ایجاد می کنند، متناظر با آن میزانی از قدرت ذاتی

امر مبارک آزاد می‌شود، آن نیروها مغلوب می‌شوند و امر مبارک به سوی پیروزی‌های جدیدی سوق می‌یابد، پیروزی‌هایی که دیر یا زود موج جدیدی از مخالفت را برمی‌انگیزند که پیش‌تر قابل‌تصور نبوده و به نوبهٔ خود سبب آزاد شدن میزان بیشتری از قدرت الهی آن می‌شود. این گونه است که امر الهی از بحران به پیروزی و بعد به بحران و بعد به پیروزی حرکت می‌کند و هیچ قدرت زمینی قادر به متوقف ساختن حرکت رو به جلوی آن نیست.

رسالت کوتاه حضرت باب نیز چنین روالی را دنبال کرده بود. با این حال یک بیننده معمولی می‌پنداشت که نمی‌توان بر بحران اخیر غلبه نمود: حضرت باب به شهادت رسیده بودند. هزاران تن از پیروان آن حضرت در قتل عامی که ظالمانه بودندش به بیان نمی‌آید به قتل رسیده بودند. برجسته‌ترین پیروان آن حضرت شهید شده بودند و تنها شخصی که می‌توانست امید را اعاده کند در تاریک‌ترین سیاه‌چال‌ها در بند بود. این بحران حقیقتاً عمیق بود، ولی پیروزی پس از آن بی‌نهایت پرشکوه و جلال بود.

در سیاه‌چال، خداوند حضرت بهاءالله را به عظمت مقام‌شان آگاه نمود. حضرت بهاءالله، در حالی که در ظلمت به سر می‌بردند، بدترین هوا را استنشاق می‌نمودند، پاهای مبارک‌شان در گند و گردن مبارک در زیر زنجیر سنگین خم شده بود، اولین نشانه‌های وحی الهی را دریافت فرمودند. تحت این شرایط هولناک، «روح اعظم الهی» خود را بر ایشان آشکار ساخت و امر برقیام و اظهار کلمهٔ الله نمود.

ایشان گاه احساس می‌نمودند که چیزی از رأس سرشان بر صدر می‌ریخت، مانند رودخانهٔ عظیمی که از قله کوهی بلند بر زمین بریزد. آن حضرت حوریّه الهی را در مقابل خویش، معلق در فضا دیدند که با ظاهر و باطن ایشان تکلم می‌نماید و ایشان را محبوب العالمین و جمال الله و مظهر قدرت الهی می‌خواند. به ایشان اطمینان داده شد که به وسیلهٔ نفس‌شان و قلم‌شان و با کمک کسانی که خداوند آنان را برخواهد انگیخت پیروز خواهند شد.

به این ترتیب، از تاریکی سیاه‌چال، شمس حقیقت طلوع نمود. وعدهٔ حضرت باب تحقق یافت. ظهور بهائی متولد شد. اما حضرت بهاءالله هیچ کس را از آنچه واقع شده بود مطلع نفرمودند و منتظر زمان معینی که خداوند مقرر نموده بود ماندند تا رسالت خود را ظاهر فرمایند.

۱. با انشای خود شرح دهید بحرانی که جامعه بایی در زمان زندانی شدن حضرت بهاءالله با آن مواجه شد چقدر شدید بود؟

۲. این بحران عمیق چه پیروزی به دنبال داشت؟

بخش سیزدهم

چقدر بشریت خوشوقت است که این رویداد خطیر در تاریخ ادیان را حضرت بهاءالله به بیان خود خویش ثبت فرموده‌اند. نصوص زیر از آثار آن حضرت را بخوانید و جاهای خالی در جملات پس از هریک را پر کنید.

حضرت بهاءالله ضمن به خاطر آوردن اولین زمانی که ظهور الهی روح مقدّس‌شان را سرشار ساخت می‌فرمایند:

«در شبی از شب‌ها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمهٔ علیا اصغاشد انا نصرک بک و بقلمک لا تحزن عمّا ورد علیک و لا تخف انک من الامنین سوف یبعث الله کنوز الارض و هم رجال ینصرونک بک و باسمک الّذی به احیا الله أفئدة العارفین.»^{۲۸}

مضمون قسمت عربی: به درستی که ما تو را به خودت و به قلمت یاری می‌کنیم. از آنچه بر تو وارد شد غمگین مشو و مترس. به درستی که تو از کسانی هستی که در امنیت‌اند. به زودی خداوند گنج‌های زمین را برخواهد انگیخت و آنان رجالی هستند که تو را به خودت و به اسمت که خداوند به آن قلوب عارفین را زنده فرمود یاری می‌کنند.

در این بیان، حضرت بهاءالله به ما می‌فرمایند که در شبی از شب‌ها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمهٔ علیا اصغاشد انا _____ ب _____ و ب _____ لا تحزن عمّا _____ و لا _____ انک من _____ سوف _____ الله _____ الارض و هم _____ ینصرونک ب _____ و ب _____ الّذی به _____ الله أفئدة _____ .

حضرت بهاءالله در بیان دیگری تأثیر ظهور الهی را بر وجود خود چنین توصیف می‌فرمایند:

«در ایام توقّف در سجن ارض طا اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح مُتّنهٔ قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر می‌ریخت به مثابهٔ رودخانهٔ عظیمی که از قلّهٔ جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت

از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر. و در آن حین لسان قرائت می نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه.»^{۲۹}

حضرت بهاء الله می فرمایند که در ایام توقّف در _____ ارض طا اگر چه _____ از _____ و _____ قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می داد احساس می شد از _____ چیزی بر _____ . و به آن جهت از جمیع اعضاء _____ . و در آن حین لسان حضرت بهاء الله قرائت می نمود آنچه را که _____ احدی _____ .

حضرت بهاء الله در نصّی دیگر توصیف می کنند که چطور حوریه که نماد «روح اعظم الهی» است بر ایشان ظاهر شد:

«فلما رأيتُ نفسي على قطب البلاء سمعتُ الصّوت الابدع الاحلى من فوق رأسى فلما توجّهتُ شاهدتُ حوريةً ذكر اسم ربي معلّقة في الهواً محاذى الرأس و رأيت أنّها مستبشرة في نفسها كأن طراز الرضوان يظهر من وجهها و نصرة الرحمن تعلن من خدّها و كانت تنطق بين السّموات و الارض بنداء تنجذب منه الافتدة و العقول و تبشّر كلّ الجوارح من ظاهرى و باطنى بشارة استبشرت بها نفسى و استفرحت منها عباد مكرّمون و اشارت باصبعها الى رأسى و خاطبت من فى السّموات و الارض تالله هذا لمحبوب العالمين و ليكن انتم لاتفقهون هذا لجمال الله بينكم و سلطانه فيكم إن انتم تعرفون و هذا لسر الله و كنزه و امر الله و عزّه لمن فى ملكوت الامر و الخلق ان انتم تعقلون.»^{۳۰}

مضمون: پس وقتی که خود را در مرکز بلا دیدم صدایی بسیار بدیع و شیرین را از بالای سرم شنیدم. پس وقتی توجّه نمودم حوریه ذکر پروردگارم را معلق در هوا مقابل سر مشاهده کردم و دیدم که او در نفس خودش شادمان است گویی زینت رضوان از رویش ظاهر می گردد و یاری رحمان از گونه اش آشکار می شود و بین آسمانها و زمین به ندایی نطق می کرد که قلوب و عقول از آن منجذب می شوند و همه اعضاء ظاهر و باطنم را به بشارتی مژده می داد که نفسم از آن شاد گردید و بندگان محترم از آن مسرور شدند و [حوریه] با انگشتش به سرم اشاره کرد و اهل آسمانها و زمین را خطاب نمود که قسم به

خدا این محبوب عالمیان است اما شما نمی‌فهمید؛ این جمال خداست بین شما و سلطان اوست در میان شما اگر بشناسید؛ و این سرّ خدا و گنج او و امر او و عزّت اوست برای آنان که در ملکوت امر و خلاق اند اگر شما درک کنید.

حضرت بهاءالله به ما چنین می‌فرماید وقتی که خود را در مرکز بلا دیدند _____
را از بالای سر خود شنیدند. پس وقتی حضرت بهاءالله توجّه نمودند
حوریه‌ای را معلق _____ مشاهده کردند. _____ از رویش
ظاهر می‌گردید و _____ از گونه‌اش آشکار می‌شد. همهٔ اعضای _____
آن حضرت را به بشارتی مژده می‌داد که _____ شان از آن شاد گردید و _____ خدا از آن مسرور
شدند. حوریه با انگشتش به سرّ حضرت بهاءالله اشاره کرد و اهل _____ و _____ را خطاب
نمود که قسم به خدا این _____ است اما شما نمی‌فهمید؛ این _____ است
بین شما و _____ است در میان شما اگر بشناسید؛ و این _____ و _____ او و _____ او و
_____ اوست برای آنان که در ملکوت _____ و _____ اند اگر شما درک کنید.

بخش چهاردهم

مفهوم بحران و پیروزی آن‌چنان مهم است که مناسب است در اینجا کمی مکث کنید و در بارهٔ قدرت امر الهی تأمل نمایید که می‌تواند بر هر مانعی در سر راهش غلبه کند. برای کمک به تأملات شما، پیشنهاد می‌شود نصوص ذیل را که یکی از آثار حضرت بهاءالله و دیگری از توقیعی از جانب حضرت ولیّ امرالله است بخوانید و سپس به سؤال بعد از آن پاسخ دهید.

«چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع [مردم پست و نادان] گمان نموده‌اند که به قتل و غارت و نفی احبّای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربّانی را بی‌فسرند و شمس صمدانی را از نور باز دارند غافل از این که جمیع این بلایا به منزلهٔ دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یدلّ الله ما یشاء و انه علی کلّ شیء قدیر.»^{۳۱}

مضمون بخش عربی: این چنین خداوند آنچه را که می خواهد تغییر می دهد و به درستی که او بر همه چیز تواناست.

«این امر همچون هر امر الهی دیگری به نحوی مؤثر استقرار نیابد مگر وقتی با قوای مخالفتی که بدان هجوم می آورند مواجه شود و دلیرانه بر آنها ظفر یابد. تاریخ امر مبارک فی نفسه برهان کافی بر این مطلب است. بلایا و تضییقات همواره نصیب برگزیدگان حق بوده و خواهد بود. اما آنها باید این بلایا را مواهب الهیه دانند، چه که موجب ایجاد و تطهیر و استحکام ایمان آنان است. حضرت بهاءالله این بلایا و مصائب را به دهنی که سراج امر الهی را تغذیه می کند تشبیه می فرمایند.»^{۳۲} (ترجمه)

دانستن این که امر الهی از طریق مجموعه ای از بحران ها و پیروزی ها پیشرفت می نماید چگونه به عزم و اراده شما برای پیمودن مسیر خدمت به امر الهی و بشریت کمک می کند؟

بخش پانزدهم

هنگامی که حضرت بهاءالله در سیاه چال تحت سلاسل و اغلال بودند، دشمنان ایشان مشغول تلاش برای گرفتن فتوای قتل ایشان از شاه بودند. اما حضرت بهاءالله محبوب همگان از بزرگ و کوچک بودند و نمی توانستند به راحتی ایشان را اعدام کنند. لازم بود شواهدی وجود داشته باشد که ثابت شود ایشان در سوء قصد به جان شاه دست داشته اند. هر چه بیشتر به دنبال چنین شواهدی می گشتند، بی گناهی کامل ایشان آشکارتر می شد. دشمنان ظالم چون نتوانستند سبب اعدام آن حضرت شوند، تصمیم گرفتند غذای ایشان را مسموم کنند. سم چنان قوی بود که اثرات اولیه آن فوراً ظاهر شد و ایشان بلافاصله دست از خوردن برداشتند. بالاخره اولیای اموره انتخابی جز آزاد نمودن حضرت بهاءالله نیافتند، ولی آزادی را مشروط به آن نمودند که ایشان کشور را ترک کنند و به تبعید بروند.

حضرت بهاءالله چهار ماه تحمّل زندان فرمودند و حال، بیمار و خسته بودند. شرایط غیرانسانی زندان، زنجیر ۵۰ کیلویی برگردن مبارک و بالاخره مسمومیت، ایشان را ضعیف کرده بود به گونه ای که در بستر بیماری، تحت مراقبت قرار گرفتند. حلقه های زنجیر زخم های عمیقی برگردن مبارک ایجاد نموده بود که هرچند این زخم ها با مرور زمان شفا یافتند، ولی اثرات آنها تا آخر حیات مبارک باقی ماندند. با همه این مشکلات خانواده باید خود را ظرف یک ماه برای سفر سختی آماده می کردند. به حضرت بهاءالله این اختیار داده شده بود که محل تبعید خود را انتخاب کنند. ایشان بغداد را که در آن زمان شهری در امپراطوری عثمانی بود و امروز پایتخت عراق است انتخاب فرمودند.

این سفر از ۱۲ ژانویه تا ۸ آوریل ۱۸۵۳ میلادی (۲۳ دی ماه ۱۲۳۲ شمسی تا ۱۹ فروردین ۱۲۳۳ شمسی) به طول انجامید. بحیوّه سرمای زمستان بود و حضرت بهاءالله و خانواده شان مجبور بودند از راه غرب ایران که زمستان های بسیار سردی دارد سفر نمایند. آذوقه ای که برای این سفر داشتند کافی نبود و ناچار بودند به مقدار کمی غذا قناعت کنند. اما حافظ این گروه کوچک از مسافین خود خداوند توانا بود و با تأییدات لاریبیه او، آنها به سلامت به بغداد رسیدند.

ایران خود را از موهبت حضور حضرت بهاءالله محروم کرده بود و ایشان را مجبور به ترک کشور نموده بود، طوری که هرگز به موطن اصلی خویش باز نگردند. حال قرار بود عراق منزل ارزنده ترین وجود روی کره ارض باشد. یکی از مورّخین برجسته بهائی در باره تبعید حضرت بهاءالله از ایران چنین می نویسد:

«با نزدیک شدن حضرت بهاءالله به مرز مملکت یک دوره از تاریخ نیز به انتهای خود نزدیک می‌شد. آیا مردم ایران بر اهمّیت آنچه از دست می‌دادند آگاهی داشتند؟ مردمی که مستغرق در گرداب جهالت و غوطه‌ور در دریای تزویر و ریا بودند، مردمی که تعصّب چشمانشان را کور کرده و زمام اختیار خود را به دست گروهی نفع طلب و سودجو سپرده و با خدعه و نیرنگ آنان اغفال شده بودند نصیبی از دیدن و فهمیدن نداشتند. به این صورت منجی عالم از میان آنان رفت. کسی که زمانی مورد علاقه و احترام همه کس از غنی و فقیر، عالی و دانی، شاهزاده و رعیت بود اکنون مورد طرد و جفای کسانی واقع شده بود که همواره از بذل و بخشش عدالت و اعانت و محبّت او بهره‌ها برده بودند. ایران وجود ظاهری حضرت بهاءالله را از دست داد ولی آیا هرگز تأثیر روحانی آن مطلع نور از این کشور و یا هر نقطهٔ دیگر عالم منقطع خواهد شد؟»^{۳۳}

۱. چرا دشمنان حضرت بهاءالله قادر به گرفتن فتوای قتل آن حضرت نبودند؟

۲. دشمنان حضرت بهاءالله پس از آن که موفق نشدند با توطئه ایشان را به سوء قصد به جان شاه مرتبط نمایند چه کردند؟

۳. حضرت بهاءالله چند ماه در سیاه چال بودند؟

۴. ایشان به چه شرطی آزاد شدند؟

۵. حضرت بهاءالله چه شهری را به عنوان محلّ تبعید خود انتخاب فرمودند؟

۶. در آن زمان، شهر بغداد بخشی از کدام امپراطوری بود؟ امروزه پایتخت چه کشوری است؟

۷. حضرت بهاءالله و خانواده‌شان در چه تاریخی سفر خود به بغداد را شروع کردند؟ در چه تاریخی در حدود سه ماه بعد، سفر آنها به پایان رسید؟

۸. شرایط سفر را توصیف کنید.

بخش شانزدهم

مناجات ذیل که از قلم حضرت بهاءالله نازل شده بارقه‌ای از مصائب وارده بر آن حضرت در سیاه چال و ماه‌های پس از آن را به ما می‌دهد.

«یا الهی و سیدی و رجائی ... خلق فرمودی این ذرّه دگّا را به قدرت کامله خود و پروریدی به ایادی باسطه خود و بعد مقرر داشتی براو بلایا و محن را به حیثیتی که وصف آن به بیان نیاید و در صفحات الواح ننگجد. گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غل‌های محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی قلّدتنی قضائک قلائد لا تحلّ و طوّقتنی اطواقا لا تفکّ. چند سنه می‌گذرد که ابتلا به مثل باران رحمت تو در جریان است و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان... بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتم چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی بدین بنده

حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جائز نبود بر این عبد جایز داشتند تا آنکه عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضاء به خروج این بنده از ایران در رسید با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست.»^{۳۴}

مضمون قسمت عربی: ای خدای من و آقای من و امید و آرزوی من... قضاء تو گردنم را با بندهایی بست که باز نمی شود و با زنجیرهایی بست که گشوده نمی گردد.

شاید مایل باشید مناجات فوق را از بر نمایید. اما حتی اگر فقط چندین بار آن را بخوانید، برخی گزاره‌ها در بارهٔ مصائب وارده بر حضرت بهاءالله بر ذهن شما تأثیر خواهند گذاشت. بعضی از آنها را ذکر کنید.

بخش هفدهم

حضرت بهاءالله در یکی از محله‌های قدیمی بغداد خانه‌ای اجاره فرمودند. در ماه‌های پس از ورود آن حضرت، بر تعداد بابیانی که به بغداد می‌آمدند افزوده می‌شد. متأسفانه بسیاری از آنها به حالت رقت‌باری تدنّی کرده بودند. آنها گنج و پریشان بودند و بعضی از ایشان اعمالی مرتکب می‌شدند که در شأن پیروان حضرت باب نبود. حضرت بهاءالله همه تازه‌واردان را با محبت بی‌اندازه قبول می‌فرمودند و به آنها کمک می‌کردند که قلوب خود را پاک نمایند و روح تازه یابند. در اثر نفوذ آن حضرت، سرنوشت جامعه بابی شروع به تغییر نمود و گل امید آنان دوباره شکفته شد. اما افسوس که بحران جدیدی در حال ایجاد بود. این بار سرچشمه بحران درون خود جامعه بود. علت مشکل کسی نبود جز برادر ناتنی حضرت بهاءالله، میرزا یحیی ازل، که ادعا نمود جانشین حضرت باب است.

در حقیقت حضرت باب احتیاجی ندیده بودند که جانشینی برای خود تعیین نمایند، زیرا می‌دانستند که موعود جمیع اعصار به زودی ظاهر خواهد شد. ایشان به توصیه حضرت بهاءالله و یکی از پیروان مورد اعتماد، میرزا یحیی را به عنوان مرجع اسمی معرفی نمودند. این عمل سبب می‌شد حضرت بهاءالله بتوانند در امنیت نسبی امر الهی را ترویج کنند. میرزا یحیی در تمام دوران حیاتش نهایت محبت و حمایت را از حضرت بهاءالله دریافت کرده بود، اما معلوم شد که او هم جاه‌طلب و هم بزدل است. شهادت حضرت باب به حدّی او را شوکه کرده بود که تقریباً ایمان خود را از دست داد. او مدّتی به عنوان درویش در کوه‌های مازندران سرگردان بود و چنان رفتار شرم‌آوری از او سرزد که عده‌ای از بابیان منطقه را از امر الهی دور کرده بود. با چندین مرتبه تغییر قیافه سرانجام به بغداد آمد و پس از آن که حضرت بهاءالله مقداری پول به او عنایت کردند تا به تجارتی مشغول شود، با نام جدیدی در یکی از محله‌های شهر ساکن شد.

ازدیاد احترام و عشق پیروان حضرت باب نسبت به حضرت بهاءالله و علوّ شأن ایشان در نظر مقامات شهر اثرات بسیار بدی بر یحیی ازل گذاشت. حسادت او برانگیخته شد و نارحسد چنان شعله‌ور گردید که تمام شرم و حیا را سوزاند. او به اتفاق یکی از همدستانش که از خودش بی‌شرم‌تر بود، به افشاندن بذرشک نسبت به مقاصد حضرت بهاءالله در بین بابیان پرداخت. بار دیگر ابر ظنون و ترس و اوهام بر جامعه بابی سایه افکند. دوران کوتاه آرامش و آسودگی به پایان رسیده بود و روز به روز بلاهای حضرت بهاءالله شدّت می‌یافت.

در صبح ۱۰ آوریل ۱۸۵۴ میلادی (۲۱ فروردین ۱۲۳۵ شمسی) وقتی که عائله حضرت بهاءالله از خواب برخاستند متوجه شدند که ایشان رفته‌اند. ایشان بدون این که کسی را از هدف یا مقصد خود مطلع فرمایند، شهر را ترک کرده بودند. حضرت بهاءالله با ملاحظه این که اقدامات میرزا یحیی به کجا می‌انجامد، انتخاب کردند که در کوه‌های کردستان در شمال شرقی بغداد عزلت اختیار نمایند. چندی بعد آن حضرت بنفسه فرمودند: «مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم. و سبب ضرّاحدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم.»^{۳۵}

حضرت بهاءالله به تنهایی در بیابانی نزدیک شهر سلیمانیه، در راز و نیاز با خداوند زندگی می‌کردند. ایشان به مقدار کمی غذا قناعت می‌فرمودند. گاه مقداری شیر از چوپانان نواحی پیرامون دریافت می‌داشتند و بعضی اوقات برای تأمین مایحتاج اولیه به شهر تشریف می‌بردند. با وجود این، حتی در ارتباطات مختصرشان با مردم منطقه، عظمت حضرت بهاءالله نمی‌توانست از چشمان آنها مخفی ماند. محبت و حکمت آن حضرت ساکنان سلیمانیه را مجذوب نمود و شهرت ایشان کم‌کم در نواحی همجوار منتشر شد. خبر سکونت مردی فوق‌العاده حکیم و بافصاحت در آن منطقه از کردستان بالاخره به بغداد رسید. عائله مبارک دریافتند که این شخصیت کسی جز حضرت بهاءالله نمی‌تواند باشد، لذا یکی از مؤمنین قابل اعتماد را فرستادند تا از ایشان تمنا کند که مراجعت فرمایند. حضرت بهاءالله تقاضای آنان را قبول کردند و به هجرت دو ساله که به اراده خود اختیار فرموده بودند خاتمه دادند.

۱. بایبانی که پس از حضرت بهاءالله به بغداد آمدند در چه وضعیتی بودند؟ _____

۲. چرا به چنین وضعی دچار شده بودند؟ _____

۳. تحت تأثیر حضرت بهاءالله به تدریج چه اتفاقی برای جامعه بایی افتاد؟ _____

۴. آیا حضرت باب جانشینی برای خود تعیین کرده بودند؟ چرا نه؟

۵. حضرت باب چه کسی را به عنوان مرجع اسمی تعیین کرده بودند؟

۶. رابطهٔ میرزا یحیی با حضرت بهاء‌الله چه بود؟

۷. شخصیت میرزا یحیی را توصیف کنید:

۸. بعد از شهادت حضرت باب، میرزا یحیی چه کرده بود؟

۹. ازدیاد احترام و عشق پیروان حضرت باب نسبت به حضرت بهاء‌الله و علوّ شأن ایشان در نظر

مقامات شهر چه تأثیری بر میرزا یحیی داشت؟

۱۰. حضرت بهاء‌الله بعد از ملاحظهٔ این که اعمال میرزا یحیی به کجا می‌انجامید چه کردند؟

۱۱. حضرت بهاء‌الله در چه منطقه‌ای عزلت گزیدند؟

۱۲. حضرت بهاءالله به ما می فرمایند مقصود ایشان جز این نبود که محلّ

نشوند و _____ سبب _____

و علت _____ .

۱۳. حضرت بهاءالله در بیابان های کردستان چه می کردند؟

۱۴. هجرت حضرت بهاءالله از بغداد چه مدت طول کشید؟

۱۵. چه شرایطی منجر به مراجعت حضرت بهاءالله شد؟

بخش هجدهم

هر مظهر ظهور با پیروان خود عهدی می بندد. پیروان حضرت باب با آن حضرت عهد بسته بودند که به دنبال من یظهره الله بگردند و آن حضرت را قبول نمایند و طبق احکام و اوامرش زندگی کنند. هر چند حضرت بهاءالله هنوز به دیگران نفرموده بودند که موعود حضرت باب هستند، عظمت شان روز به روز بیشتر آشکار می شد و حتی عدّه ای به تدریج به مقام آن حضرت پی بردند. میرزا یحیی که از عظمت و جلال حضرت بهاءالله غافل نبود، به شرارت در میان بایان ادامه می داد. در سال های بعد، چنان که خواهید دید، دسیسه چینی او علیه حضرت بهاءالله ازدیاد یافت تا این که سرانجام آشکارا نقض عهد حضرت باب کرد. حضرت بهاءالله با اشاره به تزییقات و آشوبی که در پیش بود همراهان وفادار خود را چنین انداز فرمودند:

«ایام امتحان و افتتان رخ گشوده و بحور اختلاف و آلام به موج آمده و رایات شبهات در هر گوشه و کنار مرتفع و به ایجاد فتنه و شقاق و ضلال و نفاق مألوف است ... مراقب باشید

جنود نفی در بین شما رخنه ننماید و بذر ظنون و اوهام نیفشاند مبادا از جوهر حقیقت محروم مانید و از مطلع احدیت ممنوع شوید چه که در هر دور و عصر اعلام مخالفت افراشته شده و ابواب معاندت مفتوح گردیده حقّ جلّ جلاله امرش را ظاهر و نورش را باهر خواهد نمود و یأبی الله الا ان یتّم نوره و لو کره الکافرون. در ایام و لیالی به ساحت قدس رحمانی ناظر باشید کلّ در قبضهٔ قدرتش اسیرند و احدی را مفرّی نه گمان مبرید امر الهی سهل و آسان و یا ملعبهٔ صبیان است که هر نفسی به اهواء خویش در آن رخنه نماید. اکنون هیاکلی چند در پاره‌ای از جهات به همسات نفسانیه و القآت افکیه مشغول عنقریب کلّ مقهور و منکوب و چون تراب معدوم و مفقود خواهند گردید.»^{۳۶}

مضمون بخش عربی: خداوند جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند ولو این که کفّار دوست نداشته باشند.

۱. جملات زیر را تکمیل کنید:

- الف. حضرت بهاءالله به همراهان خود فرمودند مراقب باشند _____ در _____ و بذر _____ نیفشاند.
- ب. ایشان آنها را انداز فرمودند مبادا از _____ مانند.
- ج. ایشان همراهان خود را اطمینان بخشیدند که حقّ جلّ جلاله _____ را ظاهر و _____ باهر خواهد نمود حتّی اگر دشمنان امر دوست نداشته باشند.
- د. کسی نباید چنین فکر کند که امر الهی _____ و یا _____ است که هر نفسی به _____ خویش _____ .
- ه. عنقریب کلّ _____ و چون تراب _____ خواهند گردید.

۲. حضرت بهاءالله از کسانی که درصدد فشاندن بذر ظنون و اوهام هستند به عنوان «جنود نفی» نام می‌برند. آنها چه چیزی را نفی می‌کنند؟

بخش نوزدهم

در ایّام غیبت دو ساله حضرت بهاءالله، وضعیّت امر الهی به پایین ترین حدّ در تاریخش رسیده بود. همان طور که انتظار می رفت میرزا یحیی نشان داد که از هدایتِ حتّیّ جامعه کوچک بغداد ناتوان است. در بسیاری نقاط، تعدادی از بابیان به فعّالیّت‌هایی مشغول بودند که برای امرگراّنبهای حضرت باب شرم آور بود. لذا حضرت بهاءالله بار دیگر وظیفه احیای جامعه را بر عهده گرفتند. ورود ایشان که در مارس ۱۸۵۶ میلادی اتفاق افتاد به اطلاع دوستان رسید و بیت مبارک به روی جمیع طالبان حقیقت گشوده شد. منزل ساده و بی آلاّیسی که حضرت بهاءالله و عائله مبارکه در آن زندگی می فرمودند مرکز اجتماع متحرّیان و زائران شد. هر کس به محض مبارک مشرف می شد از قوه بیانات شیرین و محبّت آمیز آن حضرت تقلیب می شد. کسانی که از موهبت زندگی در نزدیکی ایشان برخوردار بودند خود را در بهشت احساس می کردند. آنها خلق جدید شدند و از کل اشیاّی این عالم منقطع گردیدند. نبیل، مورخ بزرگ دوره اولیّه امر بهائی، حالت این نفوس را چنین توصیف می کند:

«اکثر شب‌ها را ده نفر به یک قمری خرمای زاهدی می گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قبائی که در آن منازل است صاحبش کیست. هر کس که در بازار کار داشت کفش به او تعلق داشت و هر کس به حضور مبارک مشرف می شد عبا و قبا به او تعلق داشت. حتّیّ اسمای خود را فراموش کرده بودند و جز هوای جانان چیزی در دل و جانشان باقی نمانده بود... چه خوش ایامی بود.»^{۳۷}

حضرت بهاءالله پس از مراجعت از سلیمانیه، ۷ سال در بغداد ماندند. در این مدّت همچنان مقام خود به عنوان مظهر ظهور الهی برای این یوم را مخفی نگاه داشتند. با این حال محبّت الهی به حدّی از آن حضرت ظاهر بود که قلوب مستعده را ناگزیر تحت تأثیر قرار می داد. هدایات نازله در در مکالمات و آیات و الواح آن حضرت شخصیّت بابیان را که مدّت مدیدی بی شبان مانده بودند تقلیب نمود. در این دوران بود که آن حضرت کتاب مستطاب ایقان را نازل فرمودند، کتابی که در آن ماهیّت ظهور الهی را به چنان وضوحی توضیح دادند که بنیان‌های تعصّبات پیشینان را درهم شکست. و در همین احیان بود که وقتی در کرانه رود دجله مشی می فرمودند و در دریای تأمل غوطه‌ور بودند، کلمات مبارکه مکنونه را که به عنوان راهنمایی در مسیر رشد روحانی، برای همه ما عزیز است، نازل فرمودند. سرعت نزول آیات الهی از قلم مبارک شگفت‌انگیز بود. حضرت بهاءالله خود به آن دوران سرشار از قوای خارق‌العاده اشاره می فرمایند:

«... و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات به مثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب را به مواظب حکیمانانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی ببر و دانائی بدل گشت و سلاح به اصلاح»^{۳۸}

هفت سالی که حضرت بهاءالله در بغداد زندگی کردند دوران پیروزی‌هایی شکوه‌مند بود. بنا بر این انتظار می‌رفت که دیر یا زود بحرانی بر پا خیزد که آن نیز به نوبه خود، پیروزی عظیم‌تری به دنبال داشته باشد. منزلت روزافزون حضرت بهاءالله از دید دشمنان امر مبارک پوشیده نماند. فعال‌ترین آنها شیخی بود که به هر وسیله موجود متوسّل شد تا مقامات هر دو حکومت عثمانی و ایرانی و نیز روحانیون را متقاعد سازد که بر ضدّ حضرت بهاءالله قیام نمایند.

کوشش‌های شیخ در اثر حکمت و اصالت اقوال و اعمال حضرت بهاءالله چندین سال عقیم ماند. زمانی این شیخ روحانیون اصلی منطقه را گرد هم آورد تا فتوایی عمومی علیه حضرت بهاءالله بگیرد. همه آماده بودند که به گروه اندک تبعیدیان در بغداد هجوم آورند تا محور امر مبارک را از بین ببرند. اما بر عکس تصوّر آنها، والاترین آن روحانیون، مردی که به عدالت و تقوا معروف بود، از دادن فتوای لازم علیه بایان خودداری نمود. او به گروه روحانیون گفت تا آنجا که او مطلع است از جامعه بایی خطایی دیده نشده که مستحق چنین جزایی باشد و مجلس را ترک نمود.

وقتی نقشه اصلی گروه با شکست روبرو شد، تصمیم گرفتند که شخصی دانا را به حضور حضرت بهاءالله بفرستند و چند سؤال به ایشان بدهند تا دانش آن حضرت را بیازمایند. پیام‌آور آنها، وقتی پاسخ‌های حضرت بهاءالله به سؤالات را شنید، به نیابت از گروه روحانیون، به وسعت دانش آن حضرت اذعان نمود. اما پس از آن اظهار داشت که برای قانع ساختن جمیع دغدغه‌مندان بر حقانیت رسالت خود، باید برای آنها معجزه‌ای بفرمایند. حضرت بهاءالله در پاسخ فرمودند: «هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مقبول و مرغوب»^{۳۹}. با این حال شرطی برای پیام‌آور گذاشتند: روحانیون باید ابتدا معجزه‌ای را انتخاب کنند و مکتوب کنند که بعد از انجام آن، دیگر شکی در باره آن حضرت نخواهند داشت و حقانیت امر ایشان را به رسمیت خواهند شناخت و به آن اعتراف خواهند کرد. آنها باید این سند مکتوب را مهر و موم کنند و نزد ایشان بیاورند.

این جواب واضح و چالش‌برانگیز عمیقاً پیام‌آور را تحت تأثیر قرار داد. فوراً برخاست، زانوی حضرت بهاء‌الله را بوسید و مراجعت نمود. او پیغام حضرت بهاء‌الله را به گروه روحانیون ابلاغ کرد. آنها به مدت سه روز در بارهٔ آن بحث کردند، اما موفق به اخذ تصمیم نشدند و بالاخره چاره‌ای ندیدند جز این که از این موضوع صرف نظر کنند.

با این حال دشمنان ظالم امر الهی از دسیسه‌های خود علیه حضرت بهاء‌الله دست نکشیدند و مستمراً در ایجاد آشوب و بد جلوه دادن منویات آن حضرت به اولیای امور ادامه دادند تا این که بالاخره در بهار ۱۸۶۳ میلادی مساعی آنان به ثمر رسید و بحران بعدی ظاهر شد.

۱. هنگامی که حضرت بهاء‌الله به بغداد مراجعت فرمودند، جامعهٔ بابی در چه وضعی بود؟ —

۲. آیا میرزا یحیی قابلیت خود را برای هدایت جامعه به اثبات رسانده بود؟ _____

۳. مراجعت حضرت بهاء‌الله به بغداد چه تأثیری بر بابیان گذاشت؟ _____

۴. بر اساس توصیف جناب نبیل، چند کلمه در بارهٔ حالت کسانی که در نزدیکی حضرت بهاء‌الله زندگی می‌کردند بنویسید.

۵. حضرت بهاءالله بعد از مراجعت از سلیمانیه چند سال در بغداد تشریف داشتند؟ _____

۶. نام دو اثر از آثار حضرت بهاءالله را که در هفت سال اقامت در بغداد نازل فرمودند ذکر کنید:

۷. موضوع اصلی کتاب مستطاب ایقان چیست؟ _____

۸. در کلمات مبارکه مکنونه به چه مضامینی پرداخته می شود؟ _____

۹. جملات زیر را کامل کنید:

الف. حضرت بهاءالله به ما می فرماید که به _____ الهی و _____ و _____ آیات را به مثل _____ نازل می کردند.

ب. ایشان این آیات را به _____ ارسال کردند.

ج. ایشان در این آیات جمیع نوع بشر را به _____ و _____ نمودند.

د. ایشان در این آیات جمیع نوع بشر را از _____ و _____ و _____ منع کردند.

ه. در نتیجه آن، از فضل الهی _____ و _____ به _____ و _____ بدل گشت و _____ به _____ .

۱۰. منزلت روزافزون حضرت بهاءالله چه تأثیری بر دشمنان امر مبارک گذاشت؟

۱۱. معنی «فتوای عمومی» گرفتن چیست؟

۱۲. داستان گروه روحانیون و پیام آوری که نزد حضرت بهاءالله در بغداد فرستادند را به بیان خود شرح دهید.

بخش بیستم

طیّ مطالعاتی که در باره امر مبارک خواهید داشت، کتاب مستطاب ایقان را خواهید خواند و در معنای عمیق مواضع متعدّد آن تأمل خواهید کرد. تا اینجا با کلمات مکنونه آشنا هستید. این اثر در تمام ایّام حیات تان همراه دائمی شما خواهد بود و هدايات الهی مندرج در آن تأثیرات عظیمی در ترقی روحانی شما خواهد داشت. در این لحظه، حال که در باره دوران زندگی حضرت بهاء الله در بغداد که طیّ آن این دو کتاب مهم نازل شد تأمل می کنید، ممکن است بخواهید که نخستین کلمات هر یک را از بر کنید. کتاب مستطاب ایقان با این کلمات شروع می شود:

«أَنَّ الْعِبَادَ لَنْ يَصِلُوا إِلَى شَاطِئِ بَحْرِ الْعِرْفَانِ إِلَّا بِالْإِنْقِطَاعِ الصَّرْفِ عَنِ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ قَدَسُوا أَنْفُسَكُمْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَعَلَّ تَصَلُّنَ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي قَدَّرَ اللَّهُ لَكُمْ وَتَدْخُلُنَّ
فِي سَرَادِقِ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي سَمَاءِ الْبَيَانِ مَرْفُوعاً.»^{۴۰}

مضمون: به درستی که بندگان هرگز به ساحل دریای عرفان نمی رسند مگر به انقطاع صرف از همه آنان که در آسمانها و زمین اند. ای اهل زمین، نفس های خودتان را پاک کنید بلکه به مقامی که خداوند برای تان مقدر فرمود برسید و در سراپرده هایی که خداوند آن را در آسمان [کتاب] بیان برپا داشته داخل گردید.

همچنین در ابتدای کلمات مبارکه مکنونه چنین می خوانیم:

«هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِ وَإِنَّا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ
وَأَقْمَصْنَاهُ قَمِيصَ الْإِخْتِصَارِ فَضِلًا عَلَى الْأَحْبَارِ لِيُؤْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ وَيُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ
لِيَكُونَنَّ بِجَوْهَرِ التَّقَى فِي أَرْضِ الرُّوحِ مِنَ الْفَائِزِينَ.»^{۴۱}

مضمون: این است آنچه که از جبروت عزّت با زبان قدرت و قوّت از قبل بر انبیاء نازل شد. و به درستی که ما جواهر و اصول آن را گرفتیم و برای آن که فضلی بر اخبار [یا دانایان و صالحان] باشد پیراهن اختصار بر آن پوشانیدیم تا این که به عهد خداوند وفا نمایند و امانت‌های او را در نفس‌های خودشان ادا کنند و در ارض روح به جوهر تقوی از فائزین باشند.

بخش بیست و یکم

در ایام اخیر اقامت در بغداد، حضرت بهاء‌الله گاه به امتحانات و بلاای پیش رو اشاره می‌فرمودند. رؤیایی که آن حضرت دیده بودند و زمانی برای یاران خود تعریف کردند سبب اضطراب عظیم شد. در یکی از الواح می‌فرمایند: «رأیت بان اجتمعت فی حولی التّیون و المرسلون و هم قد جلسوا فی اطرافی و کلّهم ینوحون و ینحون و یصرخون و یضجّون و ائی تحیرت فی نفسی فسئلت عنهم اذا اشتدّ بکائهم و صریخهم و قالوا لنفسک یا سرّ الاعظم و یا هیکل القدم و بکوا علی شأن بکیت بکائهم و اذا سمعت بکاء اهل ملاً الاعلی و فی تلك الحالة خاطبونی و قالوا... سوف تری بعینک ما لا رآه احد من معشر التّیین ... فصبراً صبراً یا سرّ الله المکنون و رمز المخزون ... و کنت معهم فی تلك اللّیلة خاطبتهم و خاطبونی الی ان قرب الفجر»^{۴۲} (مضمون: دیدم که در دورم انبیاء و رُسُل جمع شدند در حالی که در اطرافم نشسته اند و همه‌شان نوحه و گریه و فریاد و فغان می‌کنند و همانا من در خودم متحیر شدم پس [علتش را] از ایشان پرسیدم. ناگاه گریه و ناله و فریادشان بیش تر شد و گفتند برای شما ای سرّ اعظم و ای هیکل قدم. و گریستند به شأنی که من نیز با گریه ایشان گریستم. و ناگاه گریه اهل ملاً اعلی را شنیدم و در آن حالت مرا مورد خطاب قرار دادند و گفتند... به زودی به چشم خودت آنچه را که احدی از گروه انبیا ندید خواهی دید... پس صبر پیشه کن صبر پیشه کن، ای سرّ مکنون خداوند و رمز مخزون... و در آن شب با آنها بودم من با ایشان گفتگو کردم و ایشان با من تا این که سحر نزدیک شد.)

در اوایل بهار ۱۸۶۳ میلادی، حضرت بهاء‌الله لوح مبارک ملاح القدس را که در آن به تلویح از حوادث آینده و خیانت و جدایی اخبار می‌فرمایند، نازل نمودند. این لوح در جمع یاران که در محضر مبارک گرد آمده بودند قرائت شد. قلوب غریق بحر احزان شد چه که احساس کردند به زودی از محضر حضرت بهاء‌الله ممنوع خواهند گردید. بعداً در همان روز فرستاده‌ای از جانب حاکم بغداد به حضور رسید و نامه‌ای مبنی بر درخواست حاکم به مصاحبه‌ای با حضرت بهاء‌الله تسلیم نمود. روز بعد، وقتی حضرت بهاء‌الله برای مصاحبه تشریف بردند، نامه‌ای از صدر اعظم امپراطوری عثمانی خدمت ایشان

تقدیم شد که با لحنی مؤدبانه از حضرت بهاءالله دعوت می‌کردند به پایتخت عثمانی، استانبول، سفر کنند. عده‌ای سوار برای همراهی و محافظت آن حضرت مقرر شده بودند. حضرت بهاءالله فوراً با درخواست حکومت موافقت فرمودند اما از پذیرفتن مبلغ تقدیمی برای مخارج سفرشان امتناع ورزیدند. نماینده حکمران اصرار داشت و می‌گفت عدم قبول وجه موجب کدورت اولیای امور خواهد شد. سرانجام حضرت بهاءالله مبلغ را گرفتند و فوراً در میان فقرای شهر توزیع فرمودند.

خبر عزیمت قریب‌الوقع حضرت بهاءالله از بغداد جامعه بابی را شدیداً مضطرب کرد. آن نفوس مخلص که قلوب‌شان به حضور نورانی حضرتش بسیار دل‌بسته شده بود مغلوب احزان شدند. در بدایت احدی قادر به خوردن و خوابیدن نبود. اما به تدریج با کلمات مشفقانه و مهرآمیز حضرت بهاءالله آرام گرفتند و پذیرفتند که اکثرشان از موهبت همراهی آن حضرت در مرحله بعدی تبعیدشان محروم خواهند شد. حضرت بهاءالله به نشان محبتی که داشتند به افتخار هر یک از احبای ساکن شهر از زن و مرد و کودک، لوحی به خط مبارک خود نازل فرمودند.

در مجاورت بغداد، باغ زیبایی مملو از گل رز وجود داشت و گل رز مورد علاقه حضرت بهاءالله بود. آن حضرت در بعد از ظهر ۲۲ آوریل (اول اردیبهشت) شهر را ترک کردند و وارد باغ شدند. احبای و در حقیقت تعداد کثیری از اهالی بغداد غمگین بودند. جامعه بابی که حال در اثر مراقبت مشفقانه حضرت بهاءالله کاملاً احیا شده بود، وارد بحران دیگری شده بود. آینده این امر جوان که تنها امیدش به مکانی بسیار دور از اکثریت پیروانش تبعید می‌شد چه خواهد بود؟ پاسخی که در انتظار آن یاران دل‌شکسته بود، دوستانی که برای وداع با آن حضرت گرد آمده بودند، حیرت‌انگیز بود. مقرر بود حضرت بهاءالله حجاب‌هایی را که مقام حقیقی ایشان را مخفی داشته بود خرق فرمایند و علناً اعلان فرمایند که موعود جمیع اعصار می‌باشند.

حضرت بهاءالله قبل از عزیمت به استانبول در آن باغ که اکنون به باغ رضوان معروف است مدت دوازده روز اقامت فرمودند. دشمنان آن حضرت سعی کرده بودند با جدا نمودن آن حضرت از جمع پیروانشان ضربه مهلکی بر امر مبارک وارد آورند. اما خداوند این وداع را به مناسبتی سرشار از سرور مبدل فرمود. اعلان رسالت آن حضرت حیات تازه‌ای در ارواح اصحاب دمید. این همان یوم‌الایامی بود که حضرت باب بایان را برای آن آماده فرموده بودند. حضرت بهاءالله بنفسه می‌فرمایند که در آن یوم: «قد انغمست الاشياء فی بحر الطهارة»^{۴۳} (مضمون: اشیاء در دریای پاکی غوطه‌ور شده‌اند).

از جزئیات مکالمات حضرت بهاءالله با سیل زائرانی که در باغ رضوان به حضور مبارک مشرف می‌شدند اطلاعات کمی در دست است. شرحی که جناب نبیل مورخ امر بهائی به رشته تحریر در آورده تنها لمحهای از جلال آن روزهاست:

«هر روز صبح باغبان‌ها گل‌های زیادی از چهار خیابان باغ می‌چیدند و در میان خیمهٔ مبارک خرمن می‌نمودند چنان خرمنی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می‌نشستند آن خرمن گل مانع از آن بود که یکدیگر را ببینند و به دست مبارک به جمیع نفوسی که بعد از صرف چای مرخص می‌شدند گل عنایت شده برای اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم نیز گل می‌فرستادند. شب نهم بنده در رضوان توقّف نموده از نفوسی بودم که حول خیمهٔ مبارک کشیک می‌کشیدم. قرب سحر جمال ابهی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلّاتی که بعضی احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابان‌های پرگل، شب مهتاب مشی می‌فرمودند و مرغان بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند سرو روان در تغنی بودند. در وسط یک خیابان توقّف نمودند و فرمودند ملاحظه کنید این بلبل‌ها که محبت به این گل‌ها دارند از سر شب تا صبح از عشق نمی‌خوابند دائم در تغنی و سوز و گدازند پس چگونه می‌شود که عاشقان معنوی و شیداییان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند. سه شب که بنده در حول خیمهٔ مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور می‌نمودم هیکل قیوم را لاینام می‌دیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه.»^{۴۴}

امروزه عید رضوان برای بزرگ‌داشتِ اظهار امر علنی حضرت بهاءالله هر ساله در سرتاسر عالم جشن گرفتن می‌شود.

۱. به بیان خود رؤیایی را که حضرت بهاءالله در اواخر دوران اقامت در بغداد دیدند تعریف کنید.

-
-
۲. اهمّيت اين رؤيا در چه بود؟
-
-
۳. حضرت بهاءالله چه زمانى لوح مبارك ملاح القدس را نازل فرمودند؟
-
-
۴. لوح ملاح القدس چه چيز را پيش بينى مى کرد؟
-
-
۵. در روزى كه آن لوح در جمع ياران حاضر در محضر مبارك تلاوت شد، فرستاده حكومت چه چيزى براى حضرت بهاءالله آورد؟
-
-
۶. در روز بعد چه چيزى به حضور حضرت بهاءالله تقديم شد؟
-
-
-
۷. حكومت تصميم گرفته بود حضرت بهاءالله را به كجا بفرستد؟
-
-
۸. حضرت بهاءالله با مبلغى كه حكومت براى خرج سفرشان تقديم کرده بود چه کردند؟
-
-
۹. عكس العمل جامعه پيروان به خبر نزديكى عزيمت حضرت بهاءالله از بغداد چگونه بود؟
-
-

۱۰. حضرت بهاءالله به نشان محبتی که به احبّای ساکن بغداد داشتند چه فرمودند؟

۱۱. باغی که حضرت بهاءالله در آن اظهار امر علنی فرمودند اکنون به چه نامی معروف است؟

۱۲. حضرت بهاءالله چند روز در آن باغ اقامت فرمودند؟

۱۳. جناب نبیل با اشاره به ایّام باشکوهی که حضرت بهاءالله در باغ رضوان تشریف داشتند به ما می‌گوید:

الف. هر روز صبح باغبان‌ها _____ و _____.

ب. چنان خرمی که اصحاب چون _____ در محضر مبارک

_____ آن خرمن گل _____.

ج. به دست مبارک به جمیع نفوسی که بعد از صرف چای مرخص می‌شدند گل عنایت شده برای _____ نیز گل _____ می‌فرستادند.

د. یک شب نبیل از نفوسی بود که _____.

ه. قرب سحر جناب نبیل دید که جمال ابهی _____ بیرون تشریف آوردند و _____ و بعد _____

_____ و _____.

و. _____ و فرمودند ملاحظه کنید این

_____ که _____ به این _____ دارند از _____ تا _____ از عشق

- _____ دائم در _____ و _____ و _____ پس چگونه می‌شود که
_____ روی _____ حقیقی در _____ باشند.
- ز. سه شب نبیل در _____ .
- ح. هر وقت نبیل نزدیک سریر مبارک حضرت بهاءالله عبور می‌نمود _____
_____ و هر روز از صبح تا شام هم _____
_____ .
- ط. در اظهار امر _____ .
۱۴. مقصود دشمنان امر از جدا نمودن حضرت بهاءالله از جمع احبّاً چه بوده و ارادهٔ الهی بر چه
قرار گرفته بود؟

۱۵. ما چه چیز را به عنوان سالگرد اظهار امر علنی حضرت بهاءالله جشن می‌گیریم؟ _____

۱۶. عید رضوان چند روز است و در چه تاریخی جشن گرفته می‌شود؟ _____
۱۷. حال که مطالعهٔ تبعید حضرت بهاءالله از ایران به عراق را به اتمام رساندید، نطق کوتاهی در
بارهٔ این دوره از حیات مبارک تهیه و اجرا کنید.

بخش بیست و دوم

ذیلاً قسمت‌هایی از یکی از الواح نازل از حضرت بهاء‌الله آمده است. آنها را در گروه خود با صدای بلند بخوانید و ضمن خواندن، اظهار امر آن حضرت در باغ رضوان را به یاد آورید و بگذارید بیانات آن حضرت قلب شما را سرشار از سرور سازد:

«بِسْمِهِ الْمُجَلَّى عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ يَا قَلَمَ الْأَعْلَى قَدْ آتَى رَبِّعُ الْبَيَانِ بِمَا تَقَرَّبَ عَيْدُ الرَّحْمَنِ قُمْ بَيْنَ الْمَلَاءِ الْإِنشَاءِ بِالذِّكْرِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى شَأْنِ يَجْدُدُ بِهِ فَمِيصُ الْأَمْكَانِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّامِتِينَ قَدْ طَلَعَ نِيرُ الْأَبْتِهَاجِ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ اسْمِنَا الْبِهَاجِ بِمَا تَزِينُ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ بِاسْمِ رَبِّكَ فَاطِرِ السَّمَاءِ قُمْ بَيْنَ الْأُمَمِ بِهَذَا الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ...

يا قَلَمُ هَلْ تَرَى الْيَوْمَ غَيْرِي أَيْنَ الْأَشْيَاءِ وَ ظُهُورَاتِهَا وَ أَيْنَ الْأَسْمَاءِ وَ مَلَكُوتِهَا وَ الْبُؤَاطِنِ وَ أَسْرَارِهَا وَ الطَّوَاهِرِ وَ آثَارِهَا قَدْ أَخَذَ الْفَنَاءُ مِنْ فِي الْإِنشَاءِ وَ هَذَا وَجْهِي الْبَاقِي الْمَشْرِقُ الْمُنِيرُ.

هذا يَوْمٌ لَا يَرَى فِيهِ إِلَّا الْأَنْوَارَ الَّتِي أَشْرَقَتْ وَ لَاحَتْ مِنْ أَفْقٍ وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ قَدْ قَبَضْنَا الْأَرْوَاحَ بِسُلْطَانِ الْقُدْرَةِ وَ الْإِقْتِدَارِ وَ شَرَعْنَا فِي خَلْقِ بَدِيعِ فَضْلًا مِنْ عِنْدِنَا وَ أَنَا الْفَضْلُ الْقَدِيمُ...

قُلْ تِلْكَ جَنَّةٌ رَقِمَ عَلَى أَوْراقِ مَا غُرِسَ فِيهَا مِنْ رَحِيقِ الْبَيَانِ قَدْ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ بِقُدْرَةِ وَ سُلْطَانِ إِنَّهَا لَجَنَّةٌ تَسْمَعُ مِنْ حَفِيفِ أَشْجَارِهَا يَا مَلَأَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ ظَهَرَ مَا لَا ظَهَرَ مِنْ قَبْلُ وَ آتَى مَنْ كَانَ غَيْبًا مَسْتُورًا فِي أَزَلِ الْإِزَالِ وَ مِنْ هَزِيزِ أَرِيحِهَا قَدْ آتَى الْمَالِكِ وَ الْمُلْكَ اللَّهُ وَ مِنْ خَرِيرِ مَائِهَا قَدْ قَرَّتِ الْعُيُونُ بِمَا كَشَفَ الْغَيْبُ الْمَكْنُونُ عَنْ وَجْهِ الْجَمَالِ.

سِتْرَ الْجَلالِ وَ نَادَتْ فِيهَا الْحُورِيَّاتُ مِنْ أَعْلَى الْغُرَفَاتِ أَنْ ابشُرُوا يَا أَهْلَ الْجِنانِ بِمَا تَدُقُّ أَنْامِلُ الْقِدَمِ النَّاقُوسِ الْأَعْظَمِ فِي قُطْبِ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْأَبْهَى وَ أَدَارَتْ أَيْدِي الْعَطَاءِ كَوَثْرَ الْبَقَاءِ تَقَرَّبُوا ثُمَّ اشْرَبُوا هَنِيئًا لَكُمْ يَا مَطالِعَ الشُّوقِ وَ مَشَارِقَ الْإِشْتِياقِ...»^{۴۵}

مضمون: به نام او که تجلّی‌کننده است بر آنان که در عالم امکان‌اند. ای قلمِ اعلیٰ، بهارِ بیان به واسطهٔ نزدیک شدن عیدِ رحمان آمده است. بین اهلِ عالم به ذکر و ثنا برخیز به شأنی که از آن پیرهنِ عالم امکان نشود و از ساکتان نباش. خورشید شادمانی از افق آسمانِ اسمِ بهّاجِ ما طلوع کرده به واسطهٔ این که ملکوت اسما به اسم پروردگار تو که آفریدگار آسمان است زینت یافت. به این اسم اعظم بین امت‌ها قیام کن و از صابرين مباش... ای قلم آیا امروز غیر از من می‌بینی؟ کجایند اشیا و ظهورات‌شان؟ و کجایند اسم‌ها و ملکوت‌شان و باطن‌ها و اسرارشان و ظواهر و آثارشان؟ فنا آنهایی را که در عالم هستند اخذ نموده و این است وجهِ باقیِ مُشْرِقِ منیرِ من. این روزی است که در آن دیده نمی‌شود مگر انواری که از افقِ وجهِ پروردگارِ عزیزِ کریمت اشراق نمود و درخشید. به تحقیق که ارواح را به نفوذِ قدرت و اقتدار گرفتیم و نظر به فضلای از جانبِ خود دست به کارِ خلقِ بدیعی شدیم و من فضال و قدیم هستم... بگو آن بهشتی است که بر برگ‌هایی که در آن کاشته شده، از شراب بیان نوشته شده: به تحقیق که مکنون با قدرت و غلبه ظاهر گردید. همانا آن بهشتی است که از صدای درختانش شنیده می‌شود که ای اهلِ زمین و آسمان به تحقیق که ظاهر شد آنچه که از قبل ظاهر نشد و آمد آن که از اوّل لا اوّل غیبی پنهان بود. و از صدای بادهايش [شنیده می‌شود که] به تحقیق که مالک آمد و مُلک از آن خداوند است و از صدای آبش [شنیده می‌شود که] چشم‌ها روشن شد به خاطر این که غیبِ مکنون از رویِ جمالِ خود پردهٔ جلال را برداشت و در آن حوریات در بالاترین غرفه‌ها ندا کردند که ای اهل بهشت شادی کنید به خاطر این که انگشتانِ قَدَمِ ناقوسِ اعظم را در مرکز آسمان به اسم ابهی به صدا درآورد و دست‌های عطا کوثر بقا را به دور آورد نزدیک شوید سپس بنوشید. گوارا باد برای شما ای مطلع شوق و مشارق اشتیاق.

بخش بیست و سوم

حضرت بهاءالله، عائلهٔ مبارکه و گروه کوچک همراهان‌شان فقط ۴ ماه در استانبول اقامت کردند. حکومت ایران از دوره آزار شخصی که نفوذ فزاینده‌اش را به وضوح تهدیدی برای خود می‌دید ادامه داد. سفیر ایران در دربار سلطان، یعنی حکمران امپراطوری عثمانی، عملیات سیستماتیک علیه حضرت بهاءالله آغاز نمود. محیطی که سلطان، وزرا و همراهان‌شان در آن زندگی می‌کردند مملو از خیانت، دسیسه و ریاکاری بود. حضرت بهاءالله از هرگونه ارتباطی با درباریان و اهداف نالایق‌شان پرهیز

می‌کردند و این سبب شد که سفیر ایران بتواند حتی با راحتی بیشتر، اذهان مقامات را از اتهامات و اکاذیب پارسازد. کوشش‌های مستمر او مؤثر افتاد و سرانجام دستور تبعید حضرت بهاء‌الله به شهر ادرنه که از مرز ایران به مراتب دورتر بود صادر شد.

پاسخ حضرت بهاء‌الله به دستور صادره اقدامی فوق‌العاده شجاعانه بود. آن حضرت فوراً لوحی مفصل خطاب به شخص سلطان نازل فرمودند که سلطان و وزرای او را ملامت می‌کرد و نابالغی و ناکارآمدی آنها را بر ملا می‌نمود. لوح مبارک در پاکتی مهرشده به صدراعظم سلطان داده شد. گفته می‌شود او وقتی نامه را باز کرد و شروع به خواندن نمود رنگش پرید و گفت: «لحن این نامه به مثابه آن است که پادشاهی مقتدر و قهار خطابی به یکی از چاکران و زیردستان خویش صادر نموده رفتار و کردار او را مورد انتقاد قرار داده باشد.»^{۴۶}

سفر دوازده روزه از استانبول به ادرنه بر حضرت بهاء‌الله و عائلهٔ مبارکه که برای سومین بار تبعید می‌شدند فوق‌العاده دشوار گذشت. این سفر در ماه دسامبر و در شدت سرمای زمستان انجام گرفت. تنها با آتش افروختن و ذوب کردن یخ می‌توانستند از چشمه‌های موجود در مسیر، آب به دست آورند. اکثر تبعیدشدگان لباس کافی که آنها را در چنان هوای سردی محافظت کند نداشتند.

حضرت بهاء‌الله در ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ (۲۲ دی ۱۲۶۲) به ادرنه وارد شدند و مدت چهار و نیم سال در آن شهر سکونت فرمودند. این دوره مجدداً شامل بحران‌های دردناک و پیروزی‌های شکوهمند بود. همچنان که نفوذ حضرت بهاء‌الله بیشتر می‌شد، آتش حسد در قلب میرزا یحیی بیشتر شعله‌ور می‌شد. او در مخالفتش با حضرت بهاء‌الله هر چه جسورتر می‌شد و به غایت می‌کوشید که بابیان را از قبول مظهر ظهور الهی این یوم منع نماید. زحماتی که میرزا یحیی ایجاد می‌کرد نه تنها درون خود جامعه مشکلاتی ایجاد می‌کرد، بلکه به دشمنان خارجی امر مبارک ابزار و فرصتی می‌داد تا حملات بیشتری علیه حضرت بهاء‌الله و پیروان‌شان آغاز نمایند. خیانت‌های میرزا یحیی به نظر حد و حدودی نداشت. او حتی تصمیم گرفت حضرت بهاء‌الله را مسموم نماید و پس از توطئه‌چینی و تلاش بسیار، سرانجام به هدف خود رسید. تأثیر سم بر حضرت بهاء‌الله شدید بود و هرچند بهبود یافتند، اما لرزش دست مبارک تا پایان حیات باقی ماند.

البته ادرنه به خاطر اعمال شرم‌آور میرزا یحیی در یاد نخواهد ماند، بلکه به دلیل پیروزی‌های عظیمی به خاطر سپرده خواهد شد که حضرت بهاء‌الله در آن شهر به دست آوردند. در این شهر بود که

حضرت بهاءالله الواح بسیار خود خطاب به ملوک و رؤسای عالم را ارسال فرمودند و امر مبارک خود را به دور و نزدیک اعلان داشتند.

این اعلان عمومی سومین مرحله از فرایند تدریجی ای بود که طی آن رسالت حضرت بهاءالله بر نوع بشر آشکار شد. اولین مرحله در سیاه چال طهران آغاز شد، آن هنگام که روح قدسی الهی خود را بر حضرت بهاءالله ظاهر فرمود و به ایشان اعلان کرد که حامل پیام الهی برای این یوم هستند. هرچند تولّد ظهور آن حضرت یک دهه ناشناخته ماند، اما مانند طلوع فجر، نفوس خواب را به حرکت آورد و نفوس مستعد را بیدار کرد و برای شناختن حضرت بهاءالله آماده نمود. دومین مرحله در باغ رضوان آغاز شد، آنجا که حضرت بهاءالله رسالت خود را به تعدادی از مؤمنین که برای وداع با آن حضرت جمع شده بودند اعلان فرمودند. بدین ترتیب تعداد قلیلی از نفوس برگزیده از مقام آن حضرت آگاه شدند. سومین مرحله اعلان عمومی رسالت آن حضرت بود. این مرحله در استانبول آغاز شد، در ادرنه نیروی حرکت قابل توجّهی یافت و در عکّا، محل بعدی و نهایی تبعید آن حضرت، به اوج خود رسید.

۱. حضرت بهاءالله چه مدّت در استانبول اقامت داشتند؟

۲. چرا مدّت اقامت‌شان در استانبول چنین کوتاه بود؟

۳. چرا حضرت بهاءالله طیّ اقامت خود در پایتخت با دربار سلطان ارتباط نداشتند؟

۴. سفیر ایران از خودداری حضرت بهاءالله از عدم ارتباط با درباریان و اهداف نالایق‌شان چگونه استفاده کرد؟

۵. تبعید بعدی ایشان به کجا بود؟

۶. چرا حکومت ایران مایل بود که حضرت بهاءالله را از مرز کشور خود دورتر بفرستد؟

۷. حضرت بهاءالله هنگام دریافت خبر تبعیدشان از استانبول چه کردند؟

۸. صدر اعظم سلطان وقتی نامهٔ حضرت بهاءالله را خواند چه اظهار داشت؟

۹. حضرت بهاءالله چه موقع به ادرنه وارد شدند؟

۱۰. ایشان چه مدت در آن شهر اقامت فرمودند؟

۱۱. مهم‌ترین پیشرفتی که در ادرنه رخ داد چه بود؟

۱۲. اظهار امر حضرت بهاءالله به بشریت در چند مرحله انجام گرفت؟

۱۳. اولین مرحله چه بود؟

۱۴. دومین مرحله چه بود؟

۱۵. سومین مرحله چه بود؟

بخش بیست و چهارم

مخالفت علنی میرزا یحیی با حضرت بهاءالله در ادرنه سبب آشوب عظیمی در گروه کوچک تبعیدشدگان گشت. بسیاری از آنها هنوز در بدایت درک لمحهای از مقام حضرت بهاءالله بودند. این وضعیت برای دشمنان امر مبارک که از پشتیبانی دو حکومت ایران و عثمانی برخوردار بودند، فرصت مناسبی بود تا ضربه دیگری بر پیکر آیین جدید الهی وارد آورند. ناگهان یک روز صبح سربازان منزل حضرت بهاءالله را محاصره کردند و به همه اعلام شد که فوراً خود را برای عزیمت آماده سازند. تا مدتی هیچ کس نمی دانست چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود. بزرگترین ترس اکثر یاران این بود که از محبوب خویش جدا شوند، زیرا شایعاتی منتشر شده بود که حضرت بهاءالله و عائله مبارکه را به مکانی تبعید خواهند نمود و دیگران مجبور خواهند شد که متفرق شوند. سرانجام معلوم شد که حضرت بهاءالله به مدینه محصنه عکا و میرزا یحیی به جزیره قبرس تبعید خواهند شد. اکثر تبعیدشدگان که تعدادشان حدود هفتاد نفر بود به همراه دو تن از شریکترین حامیان میرزا یحیی به عکا فرستاده شدند. از سوی دیگر، چهار نفر از همراهان حضرت بهاءالله با گروه میرزا یحیی به قبرس تبعید شدند.

حضرت بهاءالله و عائله مبارکه در ۱۲ اوت ۱۸۶۸ ادرنه را ترک کردند و بعد از سفری دشوار از طریق دریا و خشکی در ۳۱ اوت (۹ شهریور) به عکا رسیدند. ساکنان عکا به ورود زندانیان عادت داشتند، زیرا دولت عثمانی از آن شهر به عنوان تبعیدگاه مجرمین و آشوبگران استفاده می کرد. این بار به آنان گفته شده بود که زندانیان جدید دشمنان دولت و خدا و دین الهی هستند. سلطان دستور داده بود که آنها را در حبس شدید نگاه دارند، با این امید و اطمینان که شرایط سخت عکا سرانجام به اضمحلال آنها منجر خواهد شد. فرمان سلطان در مسجد در ملاً عام قرائت شده بود و همه فهمیدند که این ایرانیان محکوم به حبس ابد می باشند و هرگونه معاشرت با آنها اکیداً ممنوع است.

تبعیدشدگان پس از رسیدن به عکا به سربازخانه نظامی در قسمتی که مقرر شده بود زندان آنها باشد برده شدند. شب اول از خوردن و نوشیدن محروم نگاه داشته شدند و بعد از آن، برای هر یک روزانه سه قرص نان بی کیفیت در نظر گرفتند. به زودی همه به استثنای دو نفر، بیمار و بستری شدند و کمی بعد، سه تن از آنان از دنیا رفتند. نگهبانان از دفن آنها بدون پرداخت مخارج لازمه خودداری کردند. قالیچه کوچکی که حضرت بهاءالله برای نماز استفاده می کردند فروخته شد و وجه آن به نگهبانان داده شد. بعداً معلوم شد که نگهبانان خلف وعده کرده اند و درگذشتگان را بدون غسل و کفن و تابوت دفن نموده اند. در واقعیت دو برابر هزینه لازم برای تدفین به آنها داده شده بود.

گرچه وضعيت زندان به تدريج بهبود يافت، سال‌هاى اوليه عكاّ براى حضرت بهاءالله دورانى سرشار از رنج شديد بود. آنچه در سياه‌چال متحمل شده بودند تنها توسط دشمنان خارجى امر مبارك بود. مصائب ادرنه ماهيتاً داخلى بود. اما بحران سال‌هاى اوليه عكاّ حاصل نيروهاى خارجى و داخلى هر دو بود. حضرت بهاءالله بنفسه به بيان زير از اين دوران ياد مى‌کنند:

«اعلم ان فى ورودنا هذا المقام سميناه بالسجن الاعظم و من قبل كنا فى ارض اخرى تحت

السلاسل و الاغلال و ما سمى بذلك قل تفكروا فيه يا اولى الالباب.»^{۴۷}

مضمون: بدان همانا در ورودمان به اين مقام، آن را سجن اعظم ناميديم و ما قبلاً در سرزمين ديگرى [طهران] زير غل‌ها و زنجيرها بوديم و آنجا به اين اسم ناميده نشد. در آن تفکر کنید، اى صاحبان خرد.

با وجود فرمان سلطان مبنى بر اين که نبايد کسى با حضرت بهاءالله و عائله مبارکه معاشرت نمايد، جمعى از احبّاي ايران غالباً با پاى پياده سفرى طولانى تا عكاّ مى‌نمودند به اين اميد که شايد به محضر مبارك پذيرفته شوند. اين نفوس مخلص که نمى‌توانستند به حضرت بهاءالله نزديک شوند، هنگام ورود، از دور مقابل سجن مى‌ايستادند و به لحظه‌اى ديدار رخ محبوب از پشت ميله‌هاى پنجره زندان راضى بودند. يک تکان دست مبارکش براى ماه‌ها سفر پاداشى کافى بود و اکثر آنها پس از آن، در حالى که شاکر موهبتى بودند که نصيب‌شان شده، رهسپار موطن خود مى‌شدند.

غم‌انگيزترين رويداد اين دوران صعود ناگهانى پسر حضرت بهاءالله، ميرزا مهدى، ملقب به غصن اطهر بود. يک شب ايشان بر بام سربازخانه بودند و در حالت دعا و تعمق، مشى مى‌فرمودند که از نورگيرى در سقف روى صندوقى چوبى بر زمين افتادند. دنده‌هاى ايشان شکافته شد و گرچه پزشکى بر بالين‌شان فراخوانده شد، کارى از عهده برنيامد. ايشان ظرف بيست و دو ساعت از دنيا رفتند. حضرت بهاءالله پيش از صعود غصن اطهر، آرزوى ايشان را پرسيدند. ايشان پاسخ دادند: «آرزو دارم که اهل بهاء موفق به ورود در محضر شما بشوند.» حضرت بهاءالله فرمودند: «خداوند آرزويت را برآورده خواهد فرمود.»^{۴۸}

بايد به ياد داشت که هر چند بلایاي حضرت بهاءالله در سجن اعظم شديد بود، ولى تبعيد آن حضرت به عكاّ، تحقق بشارت قبل بود. قرار بود در عكاّ، شمس حقيقت به مدت بيست و چهار سال در اوج شکوه و جلال بدرخشد. در اين دوران بود که حضرت بهاءالله ضمن تشریف‌فرمايى به کوه کرمل

در جوار حيفا، به حضرت عبدالبهاء اشاره فرمودند که مقام حضرت باب بعداً در چه مکانی بنا شود. آرامگاه خود ایشان در بهجی در حومه عکا بود که قرار بود مقدّس‌ترین نقطه روی زمین محسوب شود که پیروانش در سرتاسر عالم حین نماز روزانه بدان رو کنند. در جوار مقام مقدّس حضرت باب بود که قرار بود مقرّ بیت العدل اعظم استقرار یابد. قرار بود دوشهر حيفا و عکا مرکز جهانی روحانی و اداری امر بهائی شوند. به این ترتیب، با این کلمات بود که حضرت بهاءالله در لوحی در اوّلین سال‌های ادرنه به تبعید خود به عکا اشاره فرموده بودند:

«وجدنا قومًا استقبلونا بوجه عزّ درّياً... وکان بايديهم اعلام النّصر... اذن نادى المناد فسوف يبعث الله من يدخل الناس فى ظلّ هذه الاعلام.»^{۴۹}

مضمون: قومی را یافتیم که با روی‌های عزّ درخشان ما را استقبال کردند... و در دست‌های‌شان پرچم‌های نصرت بود... در آن وقت نداکننده ندا نمود به زودی خداوند کسی را برمی‌انگیزد که مردم را در سایه این پرچم‌ها داخل می‌کند.

۱. دشمنان خارجی امر مبارک از مشکلاتی که میرزا یحیی در ادرنه به وجود می‌آورد چگونه به نفع خود استفاده کردند؟

۲. محلّ تبعید بعدی حضرت بهاءالله کجا بود؟

۳. میرزا یحیی به کجا فرستاده شد؟

۴. همراهان حضرت بهاءالله به عکا چند نفر بودند؟

۵. فکر می‌کنید چرا بعضی از پیروان حضرت بهاءالله را با میرزا یحیی به قبرس و دو نفر از حامیان یحیی را به عکا فرستادند؟

۶. در چه تاریخی حضرت بهاءالله ادرنه را ترک فرمودند؟

۷. در چه تاریخی به عکا رسیدند؟

۸. سلطان در مورد مسجونیت حضرت بهاءالله و همراهان‌شان چه فرامینی صادر نموده بود؟

۹. ساکنین عکا چگونه از فرامین سلطان مطلع شدند؟

۱۰. حضرت بهاءالله و همراهان‌شان هنگام رسیدن به عکا به کجا فرستاده شدند؟

۱۱. در چند کلمه، شرایط روزهای اوّل سجن را توصیف کنید:

۱۲. حضرت بهاءالله عکا را به چه اسمی ملقب فرمودند؟

۱۳. غم‌انگیزترین رویدادی که در سال‌های اوّلیهٔ عکا رخ داد چه بود؟

۱۴. زائران اوّلیه تحت چه شرایطی به عکا می‌آمدند؟

۱۵. به انشای خود شرایط صعود غصن اطهر را توصیف کنید.

۱۶. حضرت بهاءالله چند سال در عکّا و حومه آن اقامت داشتند؟

۱۷. هنگامی که حضرت بهاءالله به کوه کرمل در حيفا تشریف بردند، چه نقطه‌ای را به حضرت عبدالبهاء نشان دادند؟

۱۸. مقدّس‌ترین نقطه روی زمین چیست و در کجا واقع است؟

۱۹. مقربیت العدل اعظم در کجا واقع است؟

۲۰. مرکز جهانی روحانی و اداری امر بهائی کجاست؟

۲۱. می‌دانید امروزه زائران هنگام زیارت حیفّا و عکّا چه می‌کنند؟ شاید بخواهید از یکی از دوستان جامعهٔ خود که به زیارت ارض اقدس رفته‌اند در این باره سؤال کنید.

بخش بیست و پنجم

در عکّا حضرت بهاء‌الله به اظهار امر عمومی خود ادامه دادند. ذیلاً بخش‌هایی از بیانات آن حضرت که از ادرنه و عکّا خطاب به ملوک و رؤسای عالم نازل فرمودند ذکر می‌گردد:

خطاب به امپراتور فرانسه، ناپلئون سوم:

«یا ملک باریس نبیّ القسّیس أن لا یدقّ النواقیس تالله الحقّ قد ظهر الناقوسُ الأفخمُ علی هیکل الاسم الاعظم ...»^{۵۰}

مضمون: ای ملکِ باریس، به کشیش خبر ده که دیگر ناقوس‌ها را نزنند. قسم به خداوندِ حقّ که ناقوسِ افخم به شکلِ هیکلِ اسمِ اعظم ظاهر شده است.

خطاب به نیکلاویچ الکساندر دوم، تزار روس:

«قم بین الناس بهذا الامر المبرم ثم ادع الأمم الی الله العزیز العظیم.»^{۵۱}

مضمون: میان مردم به این امر محکم قیام کن. سپس مردمان را به سوی خداوند عزیز عظیم دعوت کن.

خطاب به ملکه ویکتوریای انگلستان:

«دعی هویک ثم اقبلی بقلبک الی مولیک القدیم انا نذکرک لوجه الله و نحبّ ان یعلو اسمک بذکر ربّک خالق الارض و السماء.»^{۵۲}

مضمون: هوای خود را رها کن سپس به قلبت به مولای قدیمت روی آور. به درستی که ما تو را به خاطر خدا یادآوری می‌کنیم و دوست داریم که اسمت به ذکر پروردگارت که خالق زمین و آسمان است بلند شود.

خطاب به ویلهلم اول، ملک آلمان:

«ایاک ان یمنعک الغرور عن مطلع الظهور او یحجبک الهوی عن مالک العرش و الثرى.»^{۵۳}

مبادا غرور تو را از مطلع ظهور منع کند یا هوی تو را از مالک آسمان و زمین مانع شود.

خطاب به فرانسوا ژوزف، امپراتور اتریش:

«افتح البصر لتنظر هذا المنظر الکریم و تعرف من تدعوه فی اللیالی و الايام و ترى النور

المشرق من هذا الافق اللّمع.»^{۵۴}

مضمون: چشمت را باز کن تا این منظر کریم را بنگری و کسی را که شبها و روزها می‌خوانی اش بشناسی و نور مشرق از این افق درخشان را ببینی.

خطاب به سلطان عبدالعزیز امپراتوری عثمانی:

«اتق الله و کن من المتّقین فاجتمع من الوکلاء الذین تجد منهم روائح الايمان و العدل ثمّ

شاورهم فی الامور و خذ احسنها و کن من المحسنین.»^{۵۵}

مضمون: بترس از خدا و از پرهیزگاران باش. پس از وکلا کسانی را گردآور که از ایشان بوهای خوش ایمان و عدل می‌یابی سپس در امور با ایشان مشورت کن و نیکوترین امور را برگزین و از نیکوکاران باش.

خطاب به ناصرالدین شاه ایران:

«نرجو من کرمة تعالی بهذا الحبس تعتق الرقاب من السلاسل و الاطناب و يجعل الوجوه

خالصة لوجهه العزیز الوهاب انه مجیب لمن دعاه و قریب لمن ناجاه.»^{۵۶}

مضمون: از کرم او که متعالی است آرزو می‌کنیم به این حبس کردن‌ها از زنجیرها و طناب‌ها رها شود و وجوه را خالص برای روی عزیز و هابش قرار دهد. به درستی که او اجابت‌کنندهٔ کسی است که او را خواند و نزدیک است به کسی که با او راز و نیاز کرد.

خطاب به ملوک آمریکا و رؤسای جمهور آن:

«اجبروا الکسیر بایادی العدل و کسّروا الصّحیح الظّالم بسیاط اوامر ربکم الامر الحکیم.»^{۵۷}

مضمون: شکسته را به دست‌های عدل ترمیم کنید و صحیح ظالم را با تازیانه‌های اوامر پروردگار امرکنندهٔ حکیم تان بشکنید.

خطاب به پاپ پی نهم:

«قد ظهرت الكلمة التي سترها الابن انها قد نزلت على هيكل الانسان في هذا الزمان تبارک الرب الذي هو الاب قد اتى بمجده الاعظم بين الامم.»^{۵۸}

مضمون: کلمه‌ای که پسر [مسیح] آن را پنهان می‌داشت آشکار شد. به درستی که آن کلمه در این زمان به صورت هیكل انسان فرود آمد. مبارک باد پروردگاری که پدر است به شکوه اعظمش بین مردمان آمده است.

خطاب به ملاء رهبان کلیسای مسیحی:

«يا ملأ الرّهبان لاتعتکفوا فی الكنائس و المعابد اخرجوا باذنی ثم اشتغلوا بما تنتفع به انفسکم و انفس العباد.»^{۵۹}

مضمون: ای گروه راهبان، در کنیسه‌ها و معابد منزوی نشوید. به اجازهٔ من خارج شوید سپس به آنچه که خودتان و نفوسِ بندگان از آن سود می‌برند مشغول شوید.

بخش بیست و ششم

چهار ماه بعد از صعود ناگهانی غصن اطهر، نظر به این که سربازخانه مورد نیاز لشکریان بود، مجبور شدند حضرت بهاءالله و همراهان‌شان را از سربازخانه ببرند. آن حضرت و عائلهٔ مبارکه را در چندین منزل، در هر کدام برای مدّت کوتاهی، جای دادند و سرانجام به خانه‌ای که امروزه به بیت عبود شناخته می‌شود نقل مکان دادند. آن حضرت تحت مراقبت ماندند و در میان مردمی بودند که تحت تأثیر فرامین سلطان، نسبت به آنها خصومت و عداوت نشان می‌دادند.

اما به مرور زمان و به تدریج، مردم عکا به بی‌گناهی این گروه کوچک تبعیدشده از ایران پی بردند و شرایط مسجونیت آنها بهبود یافت. بیشتر این تغییر به خاطر حضرت عبدالبهاء بود که با ساکنین شهر بسیار مرتبط بودند و توانستند انگیزه‌های حقیقی بهائیان و روح تعالیم اب بزرگوار خود را به آنها نشان دهند. سرانجام حضرت بهاءالله توانستند شهر عکا را ترک کنند و از اماکن مجاور دیدن فرمایند. ایشان که به مدّت بسیار طولانی درون دیوارهای یک شهر مخروبه محبوس بودند، حال می‌توانستند اوقاتی را در حومهٔ شهر به سر برند و از زیبایی و سرسبزی طبیعت که بسیار دوست داشتند لذّت برند.

سال‌های آخر حیات حضرت بهاءالله در قصر بهجی، خارج عکا، سپری شد. مالک این قصری که در ایام زندانی بودن آن حضرت بنا شده بود، هنگام شیوع یک بیماری مسری در آن ناحیه آن را ترک کرده بود. حضرت عبدالبهاء توانستند این قصر را برای اب محبوب خود نخست اجاره و بعداً به کلی خریداری فرمایند.

در آن زمان، نگرش نه تنها مردم عکا، بلکه اهالی مناطق همجوار مانند سوریه و لبنان نیز نسبت به حضرت بهاءالله و پیروان‌شان به کلی تغییر کرده بود. هرچند فرمان سلطان هنوز نافذ بود و آن حضرت رسماً یک زندانی و تحت محدودیت شدید بودند، ولی در واقعیت مانند پادشاهی مورد تکریم و احترام بودند. حتی اولیای امور در آن منطقه برای طلب هدایت و مشورت مشرف می‌شدند. این چنین است قدرت ظهور حضرت بهاءالله در تقلیب قلوب انسانی.

در ایام عکا و بهجی، حضرت بهاءالله مجلّدات بسیاری شامل هدایات گرانبها نازل فرمودند که نوع بشر را بر بنا نهادن یک تمدّن جهانی شکوه‌مند توانا خواهد ساخت. اعظم اثر نازله از قلم مبارک

کتاب مستطاب اقدس، امّ‌الکتاب دور آن حضرت، است که در بیت عبود در حدود ۱۸۷۳ میلادی نازل گردید. حضرت ولی امرالله با اشاره به آثار حضرت بهاءالله در ارض اقدس چنین توضیح می‌فرمایند:

«چنانچه آثار مقدّسه و بیانات مبارکه منزله از قلم حضرت بهاءالله در ایام سجن اعظم مورد مطالعه و دقت قرار گیرد معلوم می‌شود که آن صحف قیمه و زبر لمیعه ربّانیه به سه دسته مشخصه تقسیم می‌شود: اول الواحی که متمم الواح و خطابات صادره در ارض سرّ محسوب و لأجل اعلان امرالله و ابلاغ کلمه الله به اهل عالم و رؤساء و زمامداران امم از یراعه سلطان قدم نازل گشته. دوم الواح متضمّن احکام و حدود الهیه مخصوص این ظهور اکرم که قسمت اعظم آن در کتاب مقدّس اقدس، امّ‌الکتاب دور امع ابداع ابهی، مدوّن و مسطور است. سوم الواحی که قسمتی از آن به وضع اصول و مبادی این امر افخم اختصاص یافته و قسمت دیگر به تشریح و تبیین همان اصول و تعالیم اساسیه تخصیص داده شده است.»^{۶۰}

گسترش عظیم امر حضرت بهاءالله در عالم غرب در دوران حیات آن حضرت آغاز نشد و لازم بود تا دوران قیادت حضرت عبدالبهاء به تعویق افتد. با این حال تعالیم آن حضرت به کشورهای غربی رسیده بود و تعداد قلیلی از نفوس از زندانی عکا با خبر بودند، یعنی از بزرگواری که تأثیر چشم‌گیری بر نفوسی که به ملاقات ایشان نائل می‌شدند داشتند. در بهار سال ۱۸۹۰ میلادی، در اواخر حیات حضرت بهاءالله، ادوارد گرانویل براون، دانشمند مشهوری از کمبریج انگلستان به زیارت آن حضرت آمد. متن زیر روایت او از آن مصاحبه تاریخی است:

«... راهنمای من قدری تأمل کرد تا من کفش‌هایم را از پا خارج کردم، سپس با یک حرکت فوری دست پرده را عقب زده و پس از آن که من از در وارد شدم پرده را انداخت. من خود را در اطاق بزرگی یافتم که سرتاسر صدر آن را نیمکت کوتاهی فراگرفته بود. در قسمت روبروی در دو یا سه صندلی قرار داشت. با آن که قبلاً به طور مبهم می‌دانستم که به کجا می‌روم و به زیارت چه کسی نائل خواهم شد (اطلاعات مشخصی در این باره به من داده نشده بود) ولی مهابت و عظمت آن محیط قلبم را به تپش درآورد و یکی دو ثانیه گذشت تا توانستم به خود آیم و متوجه شوم که در آن اتاق تنها نیستم. در آن گوشه جایی که نیمکت به دیوار چسبیده بود، هیكلی جلیل در نهایت طمأنینه و وقار در حالی که تاجی به رسم درویشان (اما بلندتر و با شکل متفاوت) و به دور آن عمامه‌ای سفید و کوچک رأس مبارکش را می‌پوشانید جلوس

فرموده بود. دو چشمانم به سیمایی افتاد که هرگز فراموش نخواهم کرد و از وصف آن عاجزم. آن چشمان نافذ تا اعماق روح انسان نفوذ می‌کرد و از آن جبین قدرت و عظمت نمودار بود. خطوط عمیق پیشانی حاکی از کبر سن بود ولی انبوه گیسوان و محاسن سیاه و پرپشت که به یکدیگر آمیخته و تقریباً تا کمر می‌رسد خلاف آن را می‌نمود. مپرس در حضور چه شخصی ایستادم و به چه منبع تقدیس و عشقی سر فرود آوردم که پادشاهان عالم غبطه ورزند و امپراطورهای امم حسرت برند.

صدایی ملایم و مهیمن امر به جلوس نموده و آنگاه فرمود: 'الحمد لله که فائز شده‌اید. شما به دیدار یک مسجون منفی آمده‌اید... ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم. مع ذلک ما را اهل نزع و فساد شمرده مستحق سجن و نفی به بلاد می‌دانند... آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظل یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند روابط محبت و یگانگی میان ابنا بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل شود چه عیب و ضرری دارد؟... بلی البتّه چنین خواهد شد. این جنگ‌های بی‌ثمر و منازعات خانمان‌سوز منتهی شود و 'صلح اکبر' تحقق یابد. آیا شما در اروپا نیز به همین محتاج نیستید؟... و آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده؟... با وجود این مشاهده می‌کنیم که پادشاهان و زمامداران شما خزائن خود را به عوض آن که در سبیل سعادت و آسایش عالم انسان صرف کنند، خودسرانه در تهیهٔ وسایل دمار و انهدام نوع بشر به کار می‌برند... این جنگ‌ها و کشتارها و اختلافات باید قطع شود و ابناء بشر مانند یک قوم و یک عائله گردند... لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم...'^{۶۱}

مضمون بخش عربی: افتخار از آن کسی نیست که وطن خود را دوست می‌دارد، بلکه از آن کسی است که عالم را دوست دارد.

۱. حضرت بهاءالله و همراهان‌شان تحت چه شرایطی از سربازخانه برده شدند؟ _____

۲. نام منزلی در عکا که حضرت بهاءالله و عائلهٔ مبارکه سرانجام در آن ساکن شدند چیست؟ _____

۳. شرایط زندگانی آنها در عکّا چگونه تغییر یافت؟

۴. چه چیزی علت این تغییر شد؟

۵. نام قصری که حضرت بهاءالله سال‌های آخر حیات را در آن سپری نمودند چیست؟

۶. تحت چه شرایطی حضرت عبدالبهاء قصر بهجی را به دست آوردند؟

۷. مهم‌ترین اثری که در سال‌های عکّا از قلم مبارک حضرت بهاءالله نازل گردید چیست؟

۸. این اثر در کجا و چه زمانی نازل شد؟

۹. طبق توضیحات حضرت ولیّ امرالله، آثار حضرت بهاءالله در ایّام سجن اعظم در سه دسته قرار می‌گیرند. این سه دسته کدام‌اند؟

الف.

ب.

ج

۱۰. بعضی از احکام دور حضرت بهاء الله چیست؟

۱۱. بعضی از اصول و اعتقادات دور مبارک چیست؟

۱۲. ادوارد گرانویل براون چه کسی بود؟

۱۳. ادوارد گرانویل براون از چه کلماتی برای توصیف حالت حضور در محضر مبارک هنگامی که

پیش روی مبارک تعظیم نموده بود استفاده می کند؟

۱۴. بنا به نقل قول ادوارد گرانویل براون:

- حضرت بهاء الله می فرمایند که مقصدشان چیست؟

- ایشان می فرمایند که تمام اقوام و ملل باید چه شوند؟

- ایشان مایلند که ببینند چه چیزی استحکام می یابد؟

- ایشان خواهان از میان رفتن چه چیزی هستند؟

- ایشان خواهان محو و زائل شدن چه چیزی هستند؟

- ایشان پیش بینی می کنند که چه خواهد شد؟

- حضرت بهاء الله می فرمایند هر یک از ما باید به چه چیز افتخار کنیم؟

بخش بیست و هفتم

کتاب مستطاب اقدس کتاب حجیمی نیست و شامل تنها ۱۹۰ بند است. اما احکام و قوانین اساسی تمدن جهانی آینده در آن آمده است. حضرت ولی امرالله از این کتاب به امّ الکتاب دور حضرت بهاء الله و منشور نظم جدید جهان آرای آن حضرت اشاره می فرمایند. در دوران حیات و همچنان که می کوشید افکار و اعمال خود را با دستورات الهی همسو سازید، بندهایی از کتاب مستطاب اقدس را مکرراً مطالعه خواهید کرد. هم اکنون پیشنهاد می شود که تلاش خود را بکنید تا پنج پاراگراف آغازین این کتاب را از بر نمایید:

«انّ اولّ ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الّذى كان مقام نفسه فى عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخير و الّذى منع الله من اهل الضلال و لويأتى بكلّ

الأعمال اذا فرتم بهذا المقام الأسنى و الأفق الأعلى ينبغى لكلّ نفسٍ ان يتبع ما امر به من لدى المقصود لأنّهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر هذا ما حكم به مطلع الألهام.

انّ الذين اوتوا بصائر من الله يرون حدود الله السبب الأعظم لنظم العالم و حفظ الأمم و الذى غفل أنّه من همج رعاى انا امرناكم بكسر حدودات النفس و الهوى لا ما رقم من القلم الأعلى أنّه لروح الحيوان لمن فى الأمكان قد ماجت بحور الحكمة و البيان بما هاجت نسمة الرحمن اغتموا يا اولى الألباب انّ الذين نكثوا عهد الله فى اوامره و نكصوا على اعقابهم اولئك من اهل الضلال لدى الغنى المتعال.

يا ملاء الأرض اعلموا انّ اوامرى سرج عنايتى بين عبادى و مفاتيح رحمتى لبريتى كذلك نزل الأمر من سماء مشية ربكم مالک الأديان لو يجد احد حلاوة البيان الذى ظهر من فم مشية الرحمن لينفق ما عنده ولو يكون خزائن الأرض كلّها ليثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العناية و الألفاف.

قل من حدودى يمرّ عرف قميصى و بها تنصب اعلام النّصر على القنن و الأتلال قد تكلم لسان قدرتى فى جبروت عظمتى مخاطباً لبريتى ان اعملوا حدودى حباً لجمالى طوبى لحبيب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة التى فاحت منها نفحات الفضل على شأنٍ لا توصف بالأذكار لعمرى من شرب رحيق الأنصاف من ايدى الألفاف أنّه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق الأبداع.

لا تحسبنّ انا نزلنا لكم الأحكام بل فتحنا ختم الرّحيق المختوم باصابع القدرة و الأقتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكروا يا اولى الأفكار»^{٦٢}

مضمون: همانا اولين چيزى كه خداوند بر بندگان نوشت شناخت مشرق وحى و مطلع امرش كه مقام نفس او در عالم امر و خلق است مى باشد. كسى كه به آن فائز شد به كلّ خير فائز شده است و كسى كه ممنوع شد همانا او از اهل گمراهى است و لو اين كه به كلّ اعمال عامل شود. وقتى به اين روشن ترين مقام و افق اعلى فائز شديد براى هر نفسى شايسته است كه از آنچه كه

از جانب مقصود امر شده پیروی کند چه که این دو با هم اند هیچیک بدون دیگری قبول نمی‌شود. این است آنچه که مطلع الهام به آن حکم فرمود.

آنانی که از جانب خدا به ایشان بینش‌ها داده شد به درستی حدود خدا را سبب اعظم برای نظم عالم و حفظ مردمان می‌بینند و کسی که غافل گردید همانا او از اشخاص پست و فرومایه است. به درستی که ما شما را به شکستن حدود نفس و هوی امر کردیم نه [به شکستن] آنچه که از قلم اعلیٰ نوشته شد. همانا آن روح زندگانی برای اهل امکان است. دریا‌های حکمت و بیان به خاطر این که نفسِ رحمان وزید به موج آمده است. غنیمت شمرد، ای صاحبان خرد. همانا آنانی که عهد خدا را در او امرش شکستند و به اَعقاب‌شان برگشتند آنان نزد غنی متعال از اهل گمراهی اند.

ای اهل زمین بدانید که اوامر من چراغ‌های عنایت من بین بندگانم و کلیدهای رحمت من برای مردمانم است. این چنین امر از آسمان مشیتِ پروردگارتان که مالک ادیان است نازل شد. اگر کسی شیرینی بیانی را که از دهان مشیتِ رحمان ظاهر شد بیابد هرآینه آنچه را که نزد اوست ولو همهٔ گنج‌های زمین که باشد می‌بخشد تا این که امری از اوامر مُشرق از افق عنایت و الطاف را اثبات کند.

بگو از احکام من بوی پیرهنم می‌آید و به واسطهٔ آن پرچم‌های پیروزی برقلهٔ کوه‌ها و تپه‌ها نصب می‌شود. همانا زبان قدرتم در جبروت عظمتم خطاب به مردمانم تکلم فرمود که عمل کنید احکام مرا به عشق جمالم. خوشا به حال حبیبی که بوی محبوب را از این کلمه‌ای که از آن نفحات فضل به شانی پخش شد که به ادکار و صف نمی‌گردد، یافت. قسم به جانم کسی که شراب انصاف را از دست‌های الطاف نوشید، همانا او حول اوامرِ مُشرقِ من از افق ابداع طواف می‌کند.

البته گمان نکنید که ما برای شما احکام را نازل کردیم، بلکه ما مهرِ شرابِ مختوم را به انگشتان قدرت و اقتدار گشودیم. آنچه از قلم وحی نازل شده بر این شهادت می‌دهد. بیندیشید، ای صاحبان افکار.

بخش بیست و هشتم

تبعیدهای پیاپی حضرت بهاءالله هر چند به دستور دو مستبد با هم دستی مقامات دینی فاسد صورت پذیرفت، اما به واقع با هدایت یدِ مقتدر الهی بود. قوای آزاد شده توسط مظهر ظهور الهی هم‌چنان که از مکانی به مکان دیگر (از وطن خود تا سواحل عکا که مرکز روحانی و اداری این امر مبارک در مجاورتش استقرار خواهد یافت) نقل مکان می‌کردند بی حساب است. نقشه ذیل که خط سیر تبعید آن حضرت را نشان می‌دهد از مطالعه کتاب ۲ برای شما آشناست. در پرتو بصیرت‌هایی که در این واحد کسب نموده‌اید، حالا زمانی را صرف تعمق بر اهمیت روحانی آنچه در هر یک از مکان‌های برجسته رخ داد بنمایید. و هم‌چنان که بر رویدادهای بی‌شمار مربوط به حیات آن حضرت تعمق می‌کنید و بارقه‌ای از نور عظمت و جلال و قدرت و شکوه آن حضرت را دریافت می‌کنید، بیانات ایشان را به یاد آورید که می‌فرمایند: «انّ الغیب يعرف بنفس الظهور و الظهور بکینونته لبرهان الاعظم بین الأمم» (مضمون: همانا غیب به نفس ظهور شناخته می‌شود و ظهور به کینونت خود همانا دلیل اعظم بین مردمان است).



بخش بیست و نهم

طیّ سال‌هایی که مظهر ظهور الهی در بین ناس مشی می‌فرماید، قدرت‌های خارق‌العاده ایشان در سرتاسر عالم نفوذ می‌کند و سبب تغییر عمیقی در واقعیتِ جمیع مخلوقات می‌شود. در این یوم پرشکوه، حضرت بهاء‌الله کلمه‌الله را به مدّت قریب به چهل سال برای بشر ظاهر فرمودند که پتانسیل‌های نامحدودی به عالم وجود عنایت کرد، پتانسیل‌هایی که ظهور و بروزش سبب ظهور تمدّنی بی‌نهایت زیبا خواهد شد. این چهارده ظهور مستمر الهی در ۲۹ مه ۱۸۹۲ میلادی به انتها رسید.

نُه ماه قبل از صعود، حضرت بهاء‌الله اظهار فرموده بودند که مایلند این عالم را ترک کنند. از همان تاریخ از لحن بیانات مبارک به نحو فزاینده‌ای آشکار بود که پایان زندگی آن حضرت بر این عرصه خاک نزدیک است. در شب ۸ مه، تب خفیفی در وجود مبارک نمودار شد. تب در روز بعد شدّت یافت، ولی به نظر رسید قطع شده است. ایشان همچنان به برخی احبّاً و زائران اجازه ملاقات دادند. اما به زودی معلوم شد صحت مبارک اختلال حاصل نموده. تب ایشان بازگشت و این بار قوی‌تر از پیش و شرایط ایشان بدتر شد. هنگام طلوع آفتاب ۲۹ مه، در هفتاد و پنجمین سال حیات‌شان، آن روح مقدّس از این عالم صعود فرمود.

شش روز قبل از صعود، حضرت بهاء‌الله تمام حاضران در قصر بهجی را به حضور خواندند و مقرر بود این آخرین ملاقات‌شان با آن حضرت باشد. درحالی که در بستر به یکی از اغصان تکیه فرموده بودند، خطاب به آنان فرمودند: «از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید. هر صبح آمدید و هر شام آمدید. همگی مؤید و موفق باشید بر اتّحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد.»^{۶۳} اشک از دیدگان حاضران جاری شد.

خبر صعود آن حضرت فوراً طیّ تلگرافی به سلطان اطلاع داده شد. پیام با این کلمات آغاز می‌شد: «قد افلت شمس البهاء» (مضمون: خورشید بهاء غروب کرد) و در ادامه برنامه تدفین رمس اطهر در نزدیکی قصر بهجی را به سلطان اطلاع می‌داد. حجره کوچکی در بیتی در غرب قصر انتخاب گردید و رمس اطهر کمی پس از غروب آفتاب در همان روز صعود مبارک به خاک سپرده شد. جناب نبیل شرح محنت آن ایّام را چنین می‌نگارد: «انقلاب عالم تراب جمیع عوالم ربّ الارباب را به اضطراب آورد... دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز... در شورش آن محشر اکبر جمیع اهالی عکا و قرای حول آن در صحراهای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و وا مصیبتا گویان.»^{۶۴}

تا مدت یک هفته خیل سوگواران برای ابراز اندوه خود به عائله مبارکه می آمدند. نفوسی برجسته از تمامی اقشار اجتماع، شامل مسلمانان، مسیحیان و یهودیان، شعرا، روحانیون و اولیای امور در غم از دست دادن آن حضرت و مدح فضائل و عظمت ایشان شریک شدند. بسیاری از آنها حتی مدیحه های مکتوب در ثنای حضرتش تقدیم کردند. به طرز مشابهی از دیگر شهرهای منطقه عریضی در ثنای آن حضرت دریافت می شد که همه به حضرت عبدالبهاء که در آن زمان نماینده امر مبارک حضرت بهاء الله بودند تحویل می شد. با این حال، این موارد ابراز غم به فرموده حضرت ولی امرالله «چون با محور احزان و حرمان بی پایانی که حدوث این مصیبت عظمی در قلوب هزاران هزار از محبین و مقبلین و رافعین امر مقدّسش در اقطار شاسعه و اقطار وسیعه هندوستان و ایران و عراق و عثمانی و روسیه و فلسطین و مصر و شام ایجاد نموده مقایسه نمایم معلوم خواهد شد که چون قطره نسبت به دریا و ذره در مقابل آفتاب است.»

حال پس از لحظه ای تأمل در بندهای بالا، با یکی دیگر از اعضای گروه خود همراه شوید و با هم گروهی خود به نوبت شرح صعود حضرت بهاء الله را به زبان خود نطق کنید.

بخش سی ام

بعد از صعود حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء جناب نبیل را به انتخاب قسمت هایی از آیات که متن زیارت نامه را تشکیل دهند مأمور فرمودند. این لوح در مقام های مقدّس حضرت بهاء الله و حضرت باب تلاوت می شود و در بزرگداشت سالگرد صعودشان نیز مورد استفاده قرار می گیرد. بزرگداشت صعود حضرت بهاء الله در اولین ساعات ۲۹ مه برگزار می شود. ضمن شرکت در چنین جلساتی در جامعه خود، با متن این لوح بسیار زیبا به خوبی آشنا خواهید شد؛ البته ممکن است حال نیز با آن آشنا باشید. پس شایسته است که ضمن به پایان بردن این دوره در باره حیات حضرت بهاء الله، این لوح را بخوانید و در باره آن تأمل نمایید:

«الَّتِي أَلَدِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَ الْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَ سُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ. أَشْهَدُ أَنَّ بِيكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَ اقْتِدَارُهُ وَ عَظَمَةُ اللَّهِ وَ كِبْرِيَاؤُهُ وَ بِيكَ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالَ

الْغَيْبِ عَنِ أَفْقِ الْبَدَاءِ. وَأَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَتِهِ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ
الْمَكْنُونِ وَبَدَّتِ الْمُمَكِّنَاتُ وَبُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ
فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَصَعِدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى.

وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ. فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ
بِكَ وَبَايَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشُرِّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَ
حَضَرَ تَلَقَّأً عَرْشِكَ. فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَجَاهَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ
بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبِرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاقْتَدَارَكَ وَكَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَاكِيقِ الْقُدْسِ مِنْ إِصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا.

فِيَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ أَلْطَافِكَ لِتَجْدِبَنِي
عَنْ نَفْسِي وَعَنْ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَإِنَّكَ
كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا.

عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ ثَنَا اللَّهُ وَذِكْرُهُ وَبِهَا اللَّهُ وَنُورُهُ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا
شَبَّهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتَ
تَحْتَ سَيْوفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنِ عَلِيمٍ حَكِيمٍ.

رُوحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي لِجَلْبَانِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وُجُوهُهُمْ مِنْ
أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ
خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَغْصَانِهَا وَأَفْئَانِهَا وَأُصُولِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ
أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ

الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَإِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغُفُورُ الْكَرِيمُ.»^{۶۵}

مضمون: ثنائی که از نفس اعلایت ظاهر شد و بهائی که از جمال ابهات طالع گردید بر تو باد، ای مظهر کبریاء و سلطان بقا و ملیک آنان که در زمین و آسمان اند. شهادت می‌دهم که همانا به واسطه تو سلطنت خدا و اقتدارش و عظمت خدا و کبریائش آشکار گردید و به واسطه تو خورشیدهای قدم در آسمان قضاء اشراق نمود و جمال غیب از افق بداء طالع شد. و شهادت می‌دهم همانا به حرکتی از قلم تو حکم کاف و نون ظاهر شد و سر مکنون خداوند آشکار گردید و ممکنات آغاز شدند و ظهورات مبعوث گردیدند.

و شهادت می‌دهم که همانا به جمال تو جمال معبود ظاهر شد و به وجه تو وجه مقصود آشکار گردید و به کلمه‌ای از نزد تو بین ممکنات تفصیل داده شد و مخلصین به ذروه علیا بالا رفتند و مشرکین به درکات سُفلی.

و شهادت می‌دهم همانا کسی که تو را شناخت خدا را شناخته است و کسی که فائز به دیدار تو شد به دیدار خدا فائز شده است. پس خوشا به حال کسی که به تو و به آیات ایمان آورد و برای قدرتت خاضع شد و به دیدارت مشرف گردید و به رضایت دست یافت و گرد تو طواف کرد و در برابر عرش تو حاضر شد. پس وای بر کسی که بر تو ستم نمود و تو را انکار کرد و به آیات کفر ورزید و و قدرتت را تکذیب نمود و با نفست به جنگ برخاست و در برابر استکبار ورزید و در مقابل بُرهانت به مجادله پرداخت و از حکومت و اقتدارت گریخت و در الواح قدس از انگشت امرت از مشرکین نوشته شد.

پس ای خدای من و محبوب من، بر من از یمین رحمت و عنایتت نفحات قدس الطافت را بفرست تا این که مرا از خودم و از دنیا به جانب قرب و دیدارت جذب کند. و به درستی که تو بر آنچه می‌خواهی مقتدری و به درستی که تو بر هر چیزی محیطی.

بر تو باد، ای جمال خدا، ثناء خدا و ذکر او و بهاء خدا و نور او. شهادت می‌دهم همانا چشم ابداع مظلومی شبیه تو ندید در ایامت در اعماق سختی‌های بلایا بودی؛ یک بار زیر غل‌ها و زنجیرها بودی و یک بار زیر شمشیرهای دشمنان بودی و با همه این‌ها مردم را به آنچه از جانب علیم حکیم امر شدی فرمان دادی.

روحم فدای ضَرّ تو و نفسم فدای بلای تو. از خداوند می‌خواهم به واسطه تو و به واسطه کسانی که روی‌های‌شان از انوار رویت نورانی شد و آنچه را که امر شدند به حبّ نفست پیروی کردند، این که پرده‌هایی را که بین تو و خلقت مانع شد برداری و خیر دنیا و آخرت را روزی‌ام دهی به درستی که تو مقتدر متعال عزیز غفور رحیمی.

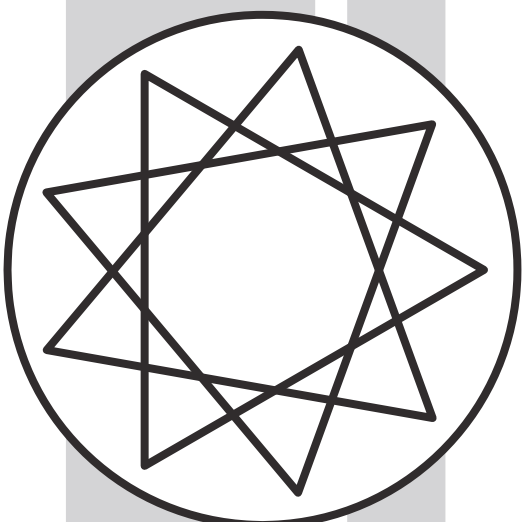
ای خدای من، درود فرست بر سدره و اوراق و اغصان و افنان و اصول و فروع آن به دوام اسم‌های نیکت و صفات بلند مرتبه‌ات. پس آن را از شرّ متجاوزین و لشکرهای ظالمین حفظ فرما. به درستی که تو مقتدر قدیری. ای خدای من، درود فرست بر بندگان و کنیزان فائزت. به درستی که تو کریم صاحب فضل عظیمی. نیست خدایی جز تو که غفور کریمی.

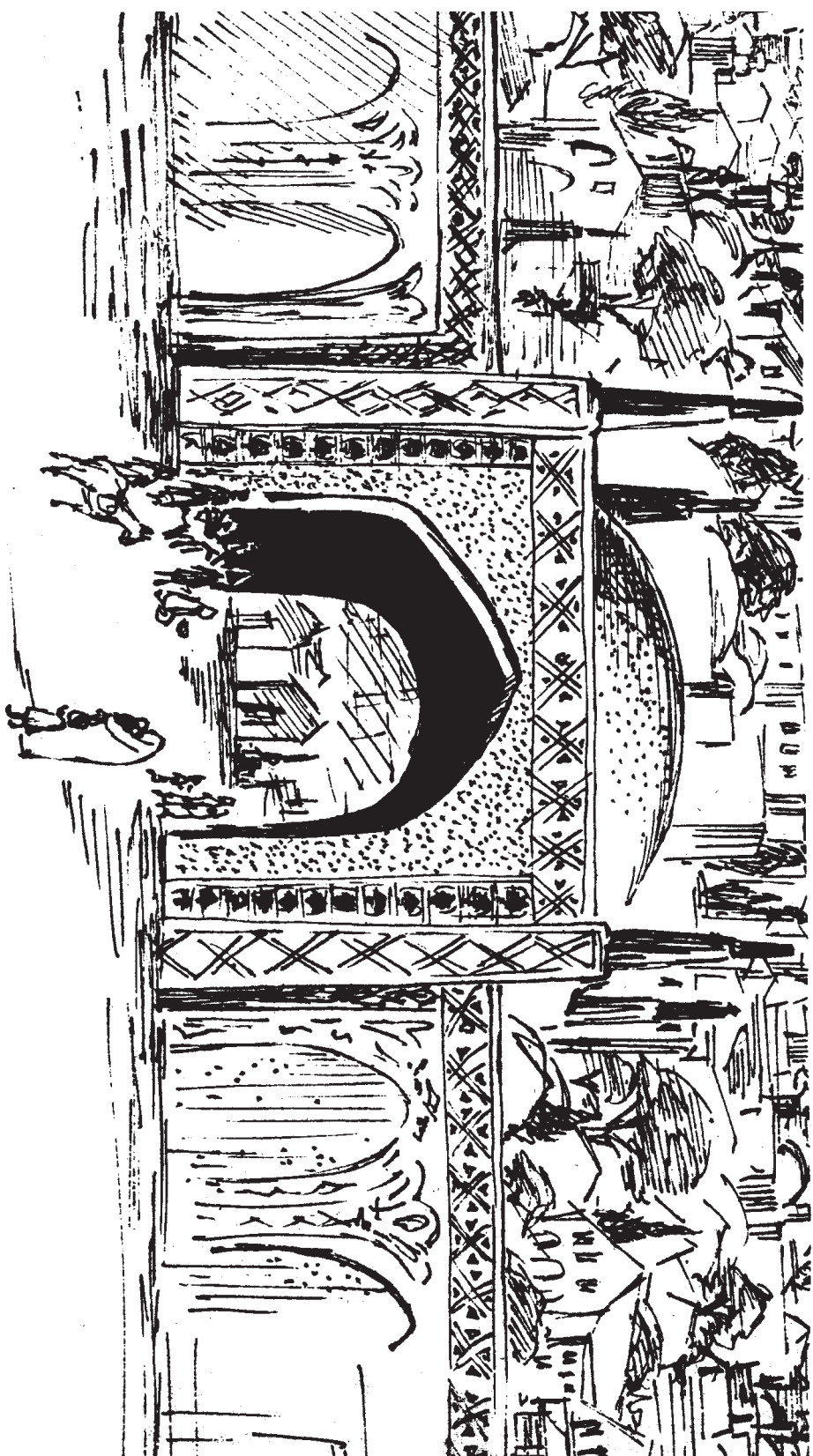
بخش سی و یکم

بنا به تجربه خود می‌دانید که در سال‌های آینده فرصت‌های بسیاری خواهید داشت که داستان حیات حضرت بهاء‌الله را بیان کنید. بدون شک از زمان اتمام کتاب ۲ که به عنوان یکی از چندین موضوع تزیید معلوماتی برای دوستان و همسایگان حین ملاقات‌شان در منازل، شرح مختصر اما جامعی از حیات آن حضرت به دست می‌داد، در موقعیت‌های بسیاری داستان آن را بیان کرده‌اید. شرحی که در اینجا مطالعه کردید از شرح مندرج در کتاب ۲ مفصل‌تر است و می‌توانید دانش جدیدی که در در باره رویدادهای حیات آن حضرت کسب نموده‌اید، اگر شرایط مناسب است، در گفتگوهایی که در باره شخص حضرت بهاء‌الله دارید وارد سازید. با این حال آنچه مهم‌تر است بصیرت‌هایی است که از چنین رویدادهایی در باره ماهیت ظهور آن حضرت، ماهیت رسالت‌شان، عظمت قوایی که با حضور آن حضرت آزاد شده و اهمیت این دوران در تاریخ بشر کسب نموده‌اید. صرف نظر از موقعیت (چه مکالمه‌ای کوتاه با فردی که به تازگی با امر مبارک آشنا شده و چه نطقی که طی ملاقات در منزل در دهکده یا محله خود ارائه می‌کنید)، همین بصیرت‌ها هستند که در تحلیل نهایی بر این که چطور در باره شخص حضرت بهاء‌الله صحبت می‌کنید و چه چیزی به شنونده منتقل می‌نمایند تأثیر دارند. البته زمان‌هایی خواهد بود که لازم است نطق ساده‌ای انجام شود و صفحات آتی ممکن است از این نظر به شما کمک کند.

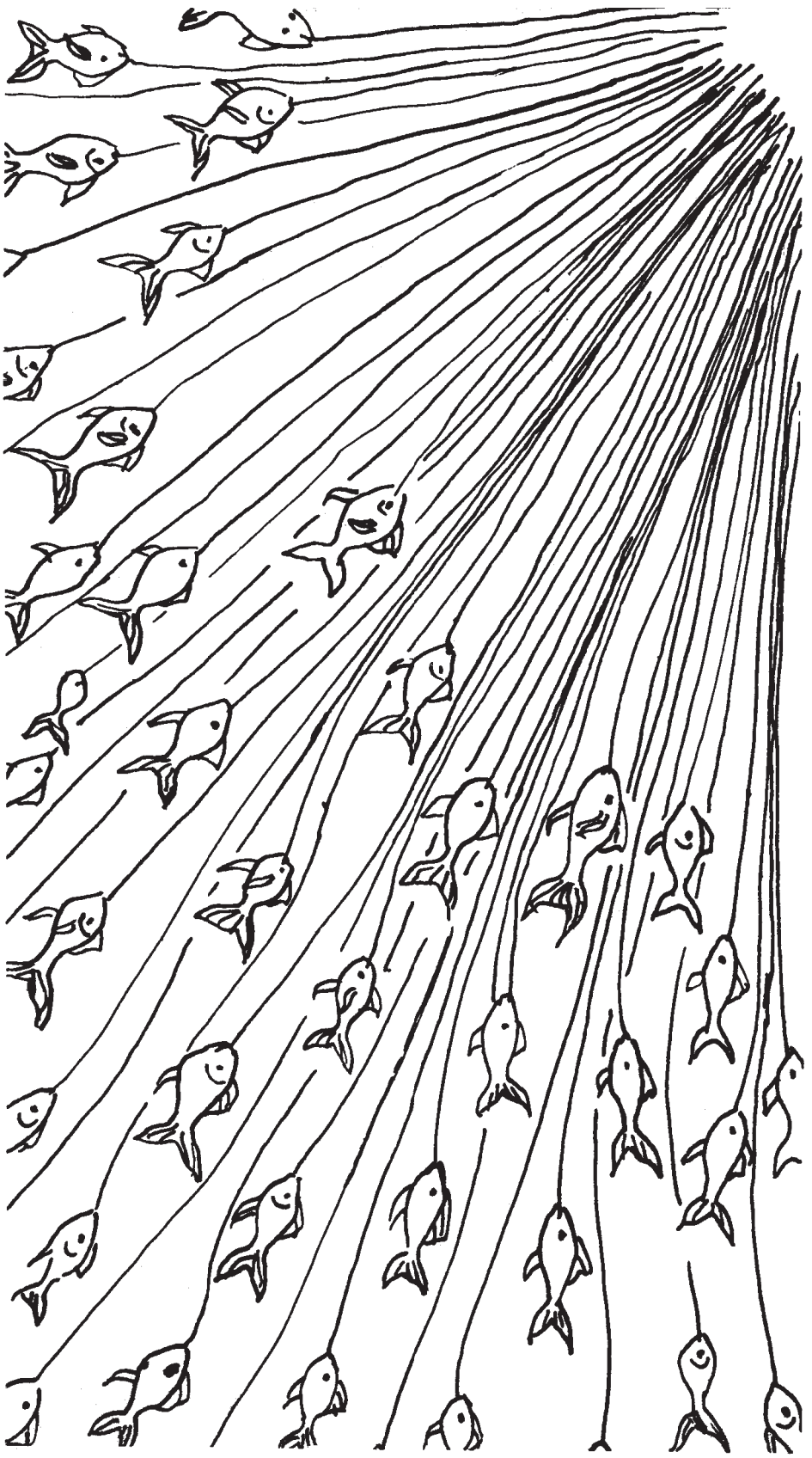
حضرت بهاء الله

شکوه خداوند





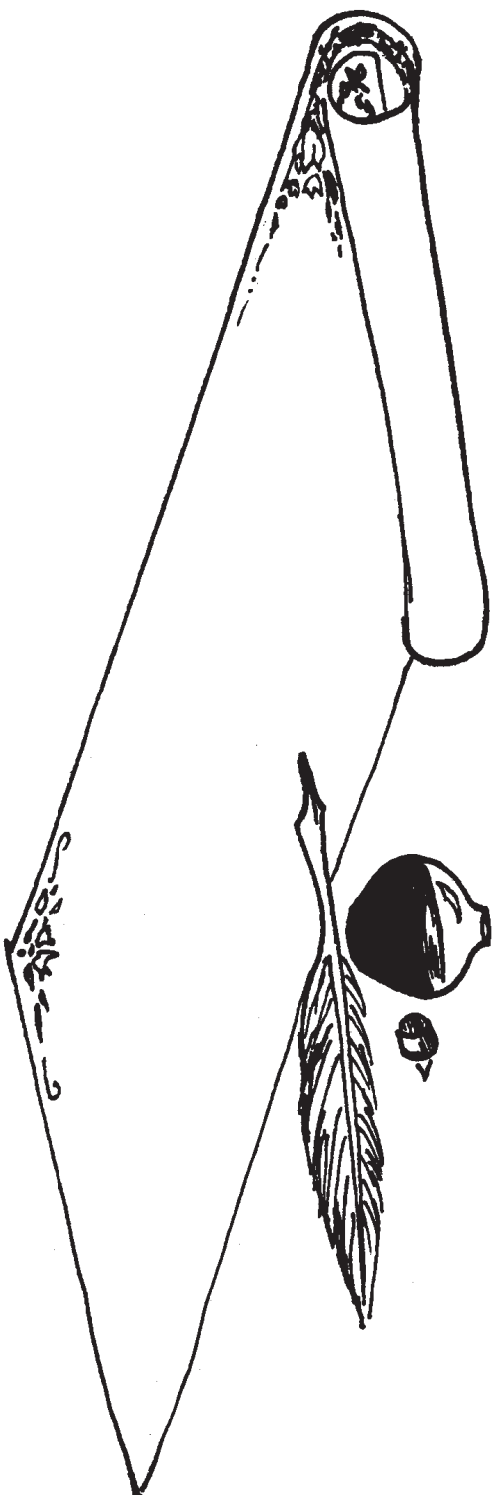
حضرت بهاء الله در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ در طهران، پایتخت ایران، متولد شدند. از دوران طفولیت آثار عظمت از ایشان ظاهر بود. بعضی تعلیمات اولیه را در منزل فراگرفتند، اما نیازی به دخول در مدارس نداشتند، زیرا خداوند به ایشان علم لدنی عطا کرده بود.



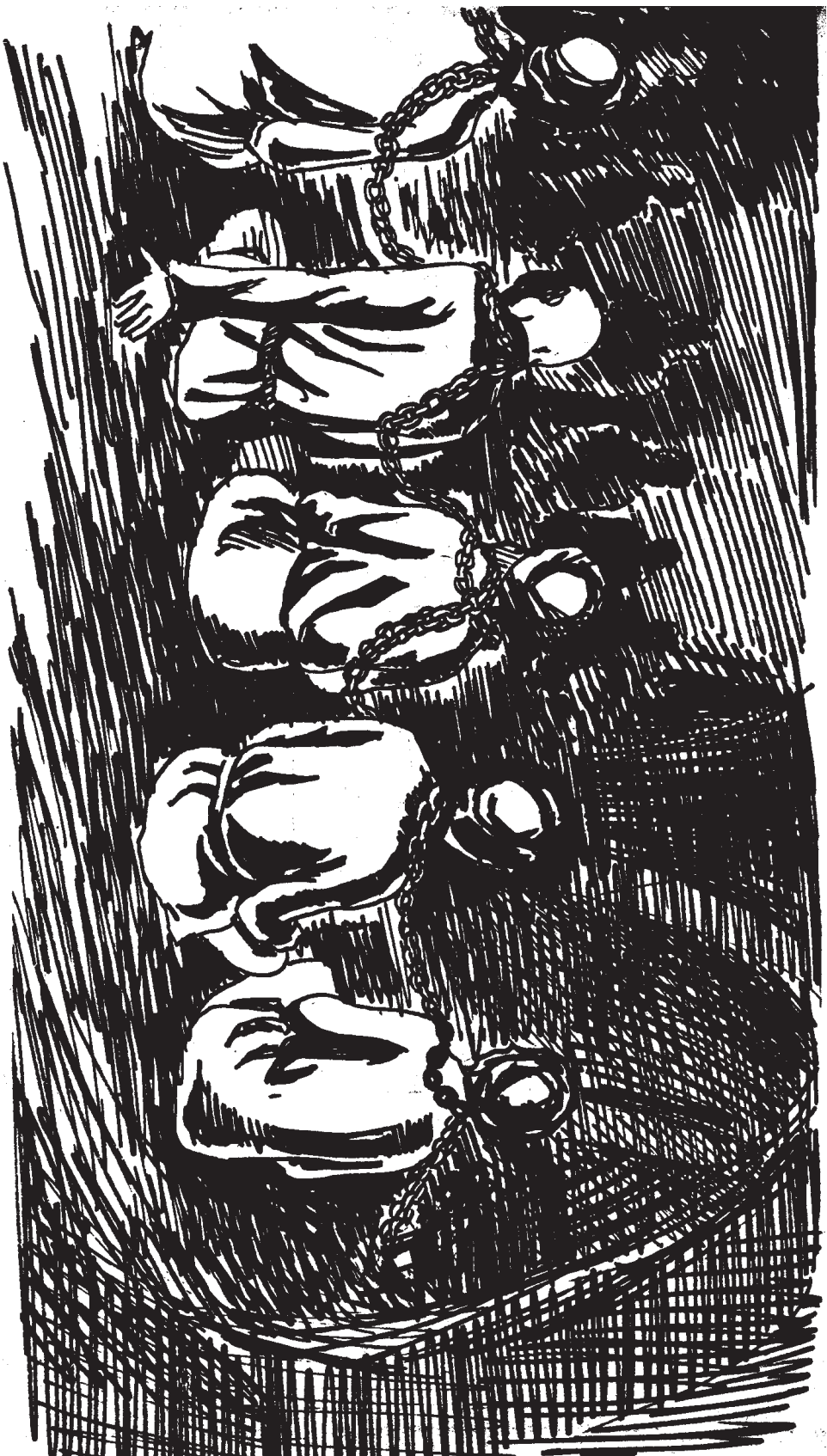
یک شب پدر آن حضرت رؤیایی دیدند که در آن حضرت بهاءالله در بحر بیکرانی شنیا می‌کردند. نور ساطع از هیکل مبارک آب‌ها را نورانی نموده بود. موهای بلند مشکی آن حضرت در تمام جهات روی آب شناور بود و ماهیان بی‌شماری به دنبال ایشان که هر یک سر تازی از موی مبارک را گرفته بودند. ایشان آزادانه و بدون مانع حرکت می‌فرمودند. این رؤیا یکی از علائم بی‌شماری بود که از سرنوشت عظیمی که در انتظار حضرت بهاءالله بود حکایت می‌کرد.



بعدها وقتی حضرت بهاءالله به سن جوانی رسیدند، مقام بالایی در دربار شاه به ایشان پیشنهاد شد، اما ایشان پذیرفتند. ایشان می خواستند اوقات خود را صرف کمک به مظلومان و بیماران و فقرا نمایند و امر عدالت را حمایت نمایند.



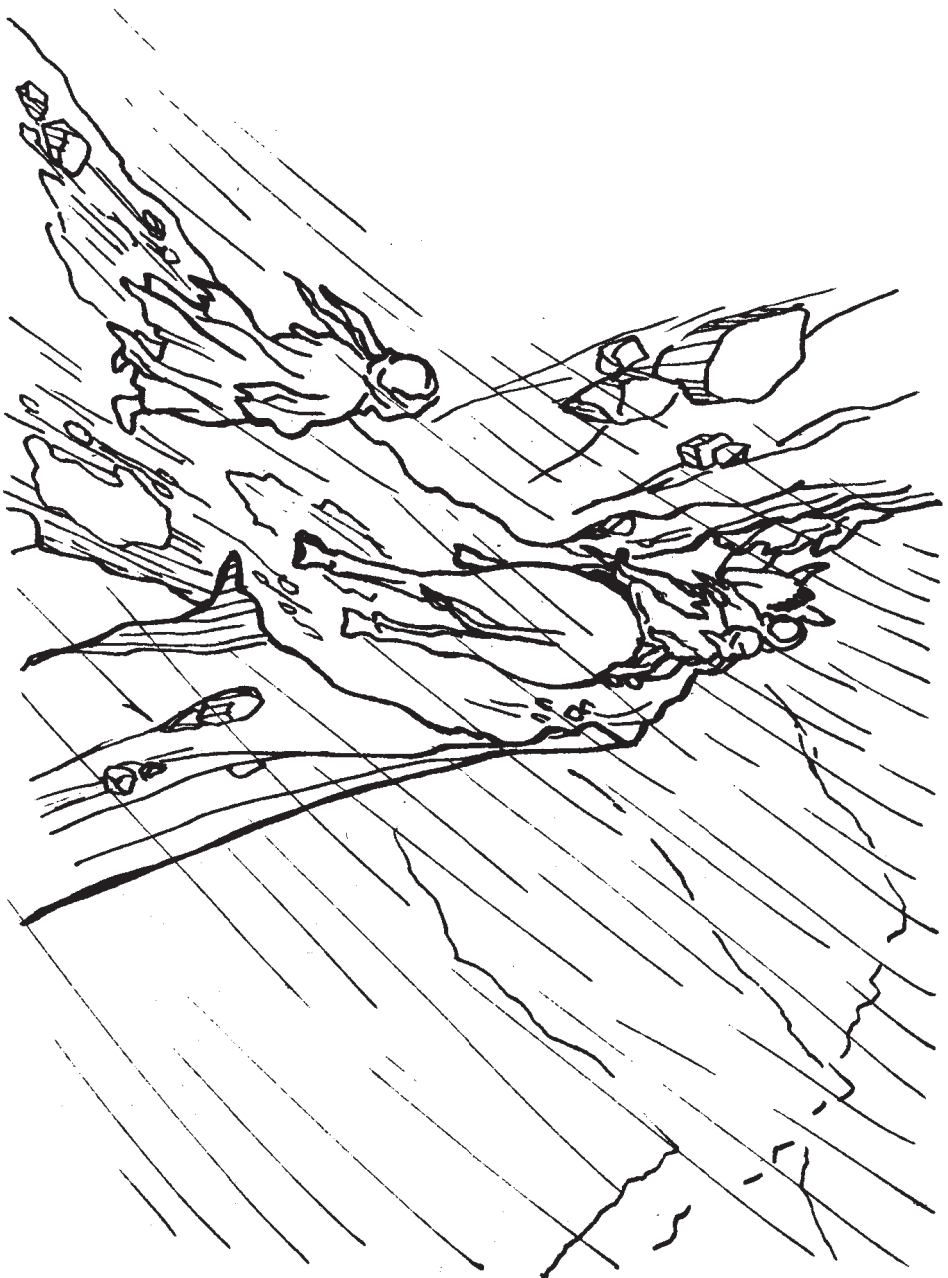
وقتی که حضرت بهاء الله ۲۷ ساله بودند، طوماری از آثار حضرت باب، یعنی پیامبر جدید الهی که مردم را برای آمدن موعود جمیع اعصار آماده می فرمودند، دریافت کردند. حضرت بهاء الله پیام حضرت باب را قبول فرمودند و یکی از پرشورترین حامیان آن حضرت شدند.



اولیای امور که نمی خواستند حقیقتی را که توسط حضرت باب اعلان شده بپذیرند، عزم آزار مؤمنان به آن حضرت را کردند و این چنین بود که رنج‌های حضرت بهاء‌الله آغاز شد. در سال ۱۸۵۲، حضرت بهاء‌الله دستگیر شدند و در یکی از بدترین زندان‌های طهران تحت غل و زنجیر قرار گرفتند.



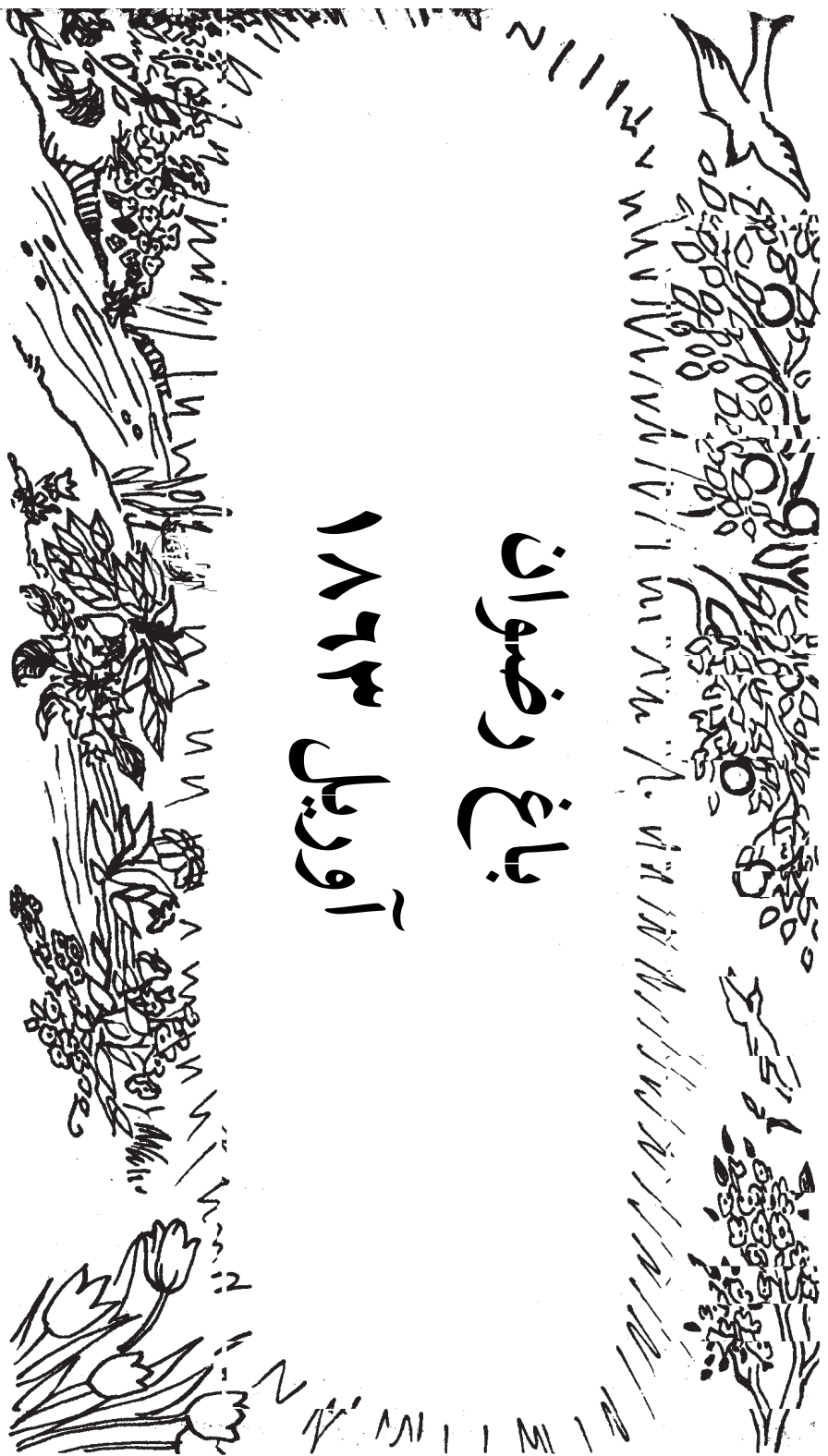
در این زندان، خداوند بر حضرت بهاء الله ظاهر ساخت که ایشان موعود حضرت باب و جمیع پیامبران گذشته هستند. از این سیاهچال تاریک بود که شمس
حقیقت طلوع نمود و عالم را نورانی کرد و یوم جدیدی در حیات بشر به وجود آمد.



بعد از چهار ماه مسجونیت، حکومت حضرت بهاء الله را از موطن خود تبعید نمود. حضرت بهاء الله و عائله مبارکه در سرمای شدید زمستان سفر طولانی خود از طهران به بغداد را انجام دادند.



در بغداد، آوازهٔ حکمت حضرت بهاءالله در جميع جهات منتشر شد. مردم از هر قشری در بیت مبارک جمع می شدند و طلب کمک و هدایت می نمودند. حکومت که از نفوذ ایشان هراسان شده بود، تصمیم بر تبعید ایشان به محلی دورتر از موطن اصلی خود نمود.



حضرت بهاء الله قبل از ترک بغداد، ۱۲ روز را در باغی خارج از شهر سپری نمودند. در آنجا سیل زائین برای وداع به حضور مبارک مشرف می شدند. در این باغ بود که آن حضرت علناً اعلان فرمودند که مظهر ظهور الهی برای این یوم هستند. در قرنهای آینده، این دوره دوازده روزه در آوریل به عنوان عید رضوان، یعنی سالگرد اظهار عانی رسالت عالمگیر حضرت بهاء الله، جشن گرفته خواهد شد.



سلطان عبد العزیز
از امپراطوری عثمانی



الکساندر دوم نیکولاویچ،
تزار روسیه



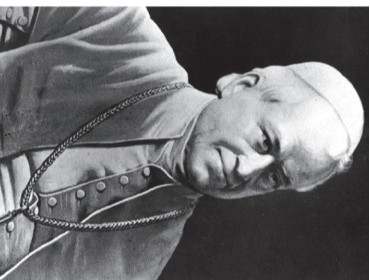
فرانتس یوزف،
امپراطور اتریش



ناپلئون سوم،
امپراطور فرانسه



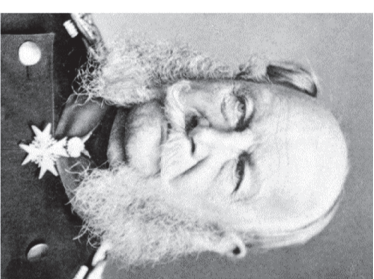
ناصرالدین شاه از ایران



باب پیوس نهم

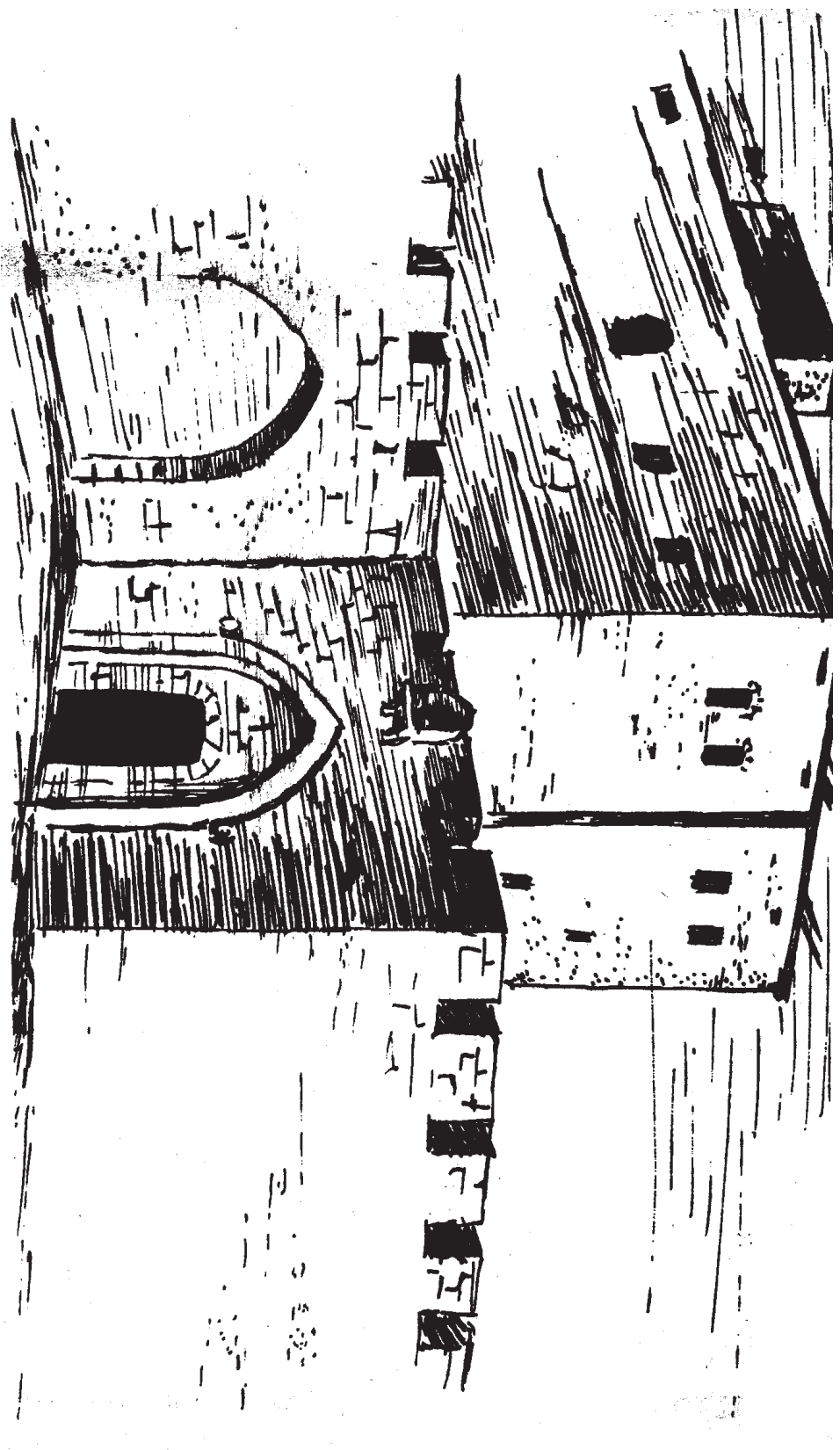


ملکه ویکتوریا،
از انگلستان



ویلهلم یکم،
پادشاه پروس

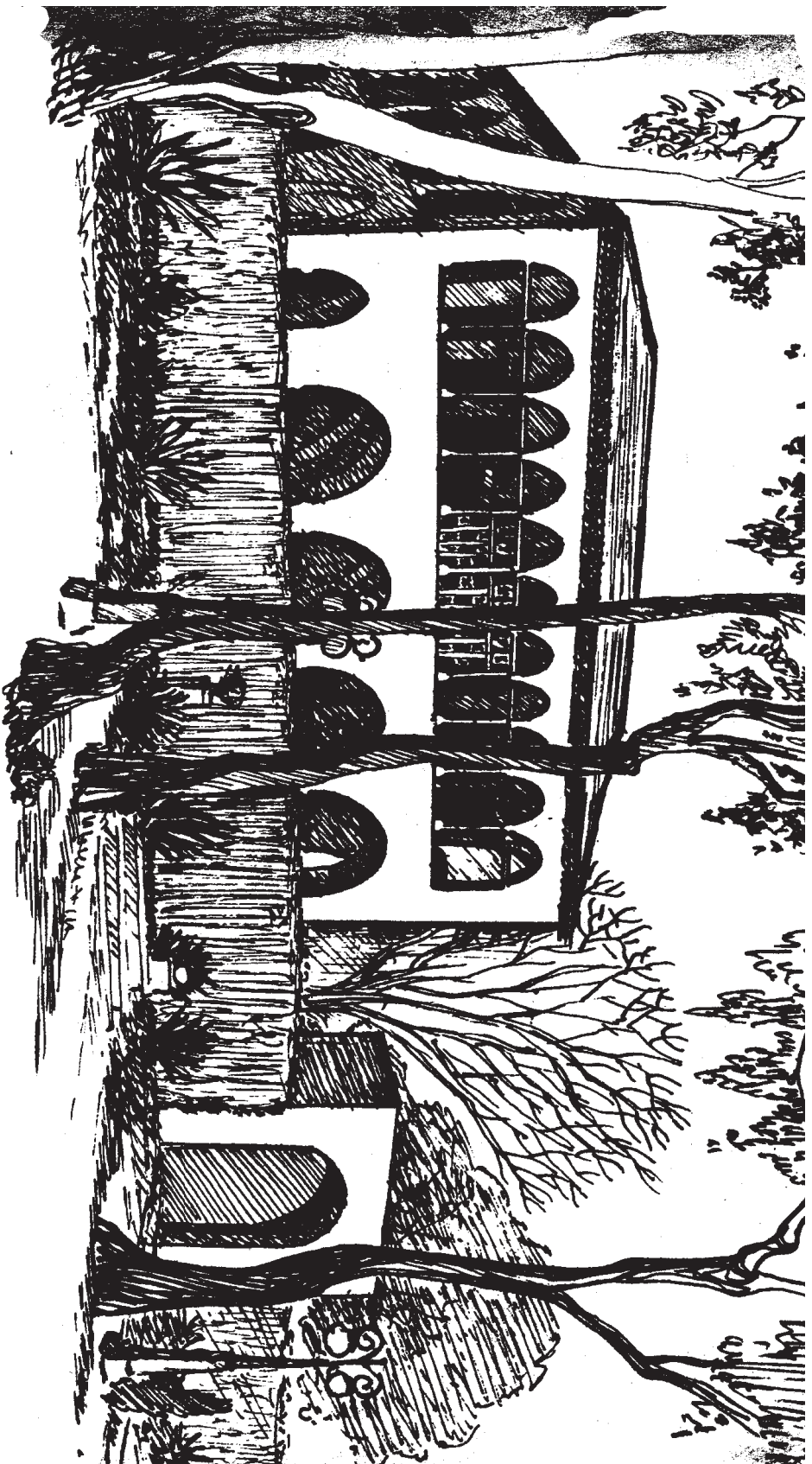
مکان بعدی تبعید حضرت بهاء الله استانبول و سپس ادرنه بود که هر دو در کشور ترکیه امروزی واقع هستند. حضرت بهاء الله که یک زندانی و تبعیدی بودند از ادرنه به ملوک و سلاطین عالم الراحی فرستادند که آنان را به برپا داشتن عدالت و استفاده از قدرتشان برای پایان دادن به بدبختی و جنگ دعوت می کرد.



در ادرنه، مانند گذشته، آوازه حضرت بهاءالله در میان ساکنان منطقه منتشر شد و حکومت تصمیم گرفت آن حضرت را مجدداً به محلی دورتر در مدینه محصنه عکا تبعید نماید. این زندانی بود که بدترین مجرمان و یاغیان مملکت بدان فرستاده می شدند که دیگر هرگز از آنها خبری شنیده نشود.



شرایط زندان بی نهایت سخت بود. بعضی از پیروان حضرت بهاء الله مسافت‌های طولانی راه می‌پیمودند تا به عکا برسند، اما اجازه ورود به محضر مبارک به آنان داده نمی‌شد. آنها فقط می‌توانستند از دور حرکت دست مبارک را از پشت پنجره سلول زندان ببینند.



همچنان که تعداد فرایند‌های از مردم منطقه به شناخت قدرت و شکوه حضرت بهاء الله نائل می‌شدند، شرایط به تدریج بهبود یافت. در سال‌های اخیر حیات مبارک، ایشان در قصر بهجی و خارج از دیوارهای شهر زندگی فرمودند. حضرت بهاء الله در عکا آثار بسیاری برای هدایت بشر نازل فرمودند که از جمله شامل کتاب مستطاب اقدس، ام‌الکتاب آن حضرت، می‌باشد.



در ماه مه ۱۸۹۲، حضرت بهاء الله صعود فرمودند. آرامگاه آن حضرت در بهجی، که امروزه با باغ‌های زیبای احاطه شده، مقدس‌ترین نقطه روی زمین است. هر سال، هزاران نفر از سراسر دنیا به زیارت آرامگاه آن حضرت می‌آیند تا ادای احترام کنند و در محوطة آرام آن، به دعا و تعمق پردازند.

مراجع

۱. از خطابه‌ای مورّخ ۱۸ آوریل ۱۹۱۲، منتشر شده در اعلان صلح جهانی: خطابات حضرت عبدالبهاء در اسفار ایالات متّحده و کانادا در ۱۹۱۲ [The Promulgation of Universal Peace: Talks Delivered by 'Abdu'l-Bahá during His Visit to the United States and Canada in 1912] (ویلمت: انتشارات بهائی، ۲۰۱۲)، بند ۲، ص ۳۴ (ترجمه).
۲. نداء رب الجنود، ص ۱۶۷.
۳. نداء رب الجنود، ص ۱۶۸.
۴. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۹۹.
۵. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۱۰۰.
۶. حضرت بهاءالله، لوح ابن ذئب، ص ۹.
۷. حضرت عبدالبهاء در بارهٔ فلسفه الهی [Abdul-Baha on Divine Philosophy] (بوستون: انتشارات تیودور، ۱۹۱۸)، ص ۵۳ (ترجمه).
۸. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۷۶.
۹. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۴.
۱۰. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۴.
۱۱. نقل به مضمون از مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۴.
۱۲. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۵.
۱۳. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۶.
۱۴. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۶.

۱۵. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۷.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت اولی، ص ۵۶.
۱۷. منتخباتی از آثار حضرت اولی، ص ۶۸.
۱۸. منتخباتی از آثار حضرت اولی، ص ۱۶.
۱۹. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۹۳.
۲۰. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۹۶.
۲۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۷۹.
۲۲. از خطابه‌ای از حضرت عبدالبهاء به تاریخ ۲۲ مه ۱۹۱۲، منتشر شده در اعلان صلح جهانی [The Promulgation of Universal Peace]، بند ۶، صص ۱۹۳-۱۹۴ (ترجمه).
۲۳. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۶۳.
۲۴. از «طرازات»، منتشر شده در مجموعه الواح حضرت بهاءالله بعد از کتاب اقدس، ص ۲۲.
۲۵. از «لوح دنیا»، منتشر شده در مجموعه الواح حضرت بهاءالله بعد از کتاب اقدس، ص ۵۵.
۲۶. حضرت بهاءالله، لوح ابن ذئب، ص ۱۶.
۲۷. مطالع الانوار: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۷۷.
۲۸. حضرت بهاءالله، لوح ابن ذئب، ص ۱۶.
۲۹. حضرت بهاءالله، لوح ابن ذئب، ص ۱۷.
۳۰. از «سورهٔ هیکل»، منتشر شده در قرن بدیع، ص ۴۵۳.
۳۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۵۴.

۳۲. از توقيعى مورّخ ۲۴ ژوئن ۱۹۳۶ از طرف حضرت وليّ امرالله خطاب به يکى از افراد احبّاء، در «بحران و پيروزى: گزيده هاىي از آثار بهائى»، گردآورى دارالتحقيق بيت العدل اعظم، منتشر شده در مجموعه مجموعه ها [The Compilation of Compilations] (مري بورو: انتشارات بهائى استراليا، ۱۹۹۱)، جلد ۱، شماره ۲۸۷ [۳۰]، ص ۱۴۸ (ترجمه).
۳۳. ح. م. باليوزى، بهاءالله شمس حقيقت، ص ۱۳۵.
۳۴. حضرت بهاءالله، نقل شده توسط حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۲۳۲.
۳۵. حضرت بهاءالله، كتاب ايقان، ص ۱۹۴.
۳۶. حضرت بهاءالله، نقل شده توسط حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۲۴۲.
۳۷. نبيل اعظم، نقل شده توسط حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۲۸۳.
۳۸. حضرت بهاءالله، لوح ابن ذئب، ص ۱۷.
۳۹. حضرت بهاءالله، نقل شده توسط حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۲۹۶.
۴۰. حضرت بهاءالله، كتاب ايقان، ص ۲.
۴۱. حضرت بهاءالله، كلمات مکنونه عربى، ص ۱.
۴۲. حضرت بهاءالله، نقل شده توسط حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۳۰۱.
۴۳. حضرت بهاءالله، در کتاب اقدس، ص ۷۳.
۴۴. نبيل اعظم، نقل شده توسط حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۳۱۳.
۴۵. منتخباتى از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۸.
۴۶. حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۳۲۴.
۴۷. حضرت بهاءالله، نقل شده توسط حضرت وليّ امرالله، قرن بديع، ص ۶۱۶.

۴۸. ح. م. باليوزى، بهاء الله شمس حقيقت، ص ۳۹۹.
۴۹. حضرت بهاء الله، نقل شده توسط حضرت وليّ امر الله، قرن بديع، ص ۳۷۲.
۵۰. حضرت بهاء الله، لوح ابن ذئب، ص ۳۵.
۵۱. حضرت بهاء الله، لوح ابن ذئب، ص ۴۳.
۵۲. آثار قلم اعلى، جلد ۱، لوح خطاب به ملكة انگليس؛ الواح نازله خطاب به ملوك ورؤسای ارض، ص ۱۳۲.
۵۳. كتاب اقدس، ص ۴۳.
۵۴. كتاب اقدس، ص ۴۳.
۵۵. منتخباتى از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۵۰.
۵۶. قد ظهر يوم الميعاد، ص ۲۴.
۵۷. كتاب اقدس، ص ۴۵.
۵۸. قد ظهر يوم الميعاد، ص ۱۹.
۵۹. قد ظهر يوم الميعاد، ص ۶۳.
۶۰. حضرت وليّ امر الله، قرن بديع، ص ۴۱۵.
۶۱. ادوارد گرانويل براون، كه كلمات حضرت بهاء الله را ثبت کرده است، نقل شده توسط ح. م. باليوزى، بهاء الله شمس حقيقت، ص ۴۷۴.
۶۲. حضرت بهاء الله، كتاب اقدس، ص ۴۳.
۶۳. حضرت بهاء الله، نقل شده توسط حضرت وليّ امر الله، قرن بديع، ص ۴۴۵.
۶۴. نبيل اعظم، نقل شده توسط حضرت وليّ امر الله، قرن بديع، ص ۴۴۶.
۶۵. حضرت بهاء الله، المناجات، ص ۱۷۷.